

دوازدهمین امام

یا

صاحب الزمان



دکتر محمد حسین ضیائی بیگدلی

دوازدهمین امام
یا
صاحب الزمان (علیه السلام)

دکتر محمد حسین ضیائی بکیدی

دوازدهمین امام یا صاحب الزمان (عج)

- مؤلف ♦ دکتر محمد حسین ضیائی بیگدلی
- ناشر ♦ مؤسسه انتشارات دارالعلم، قم، تلفن ۹ - ۷۷۴۴۲۹۸، فاکس ۷۷۴۱۷۹۸
- چاپ ♦ شرکت چاپ قدس قم، تلفن ۷۷۳۱۳۵۴، فاکس ۷۷۴۳۴۴۳
- نوبت چاپ ♦ اول، ۱۳۸۲
- تیراژ ♦ ۳۰۰۰ نسخه
- قطع و صفحه ♦ وزیری، ۲۰۴ صفحه
- قیمت ♦ ۱۲۰۰ تومان
- تلفن انبار ♦ ۲۹۱۰۱۷۷ - فاکس ۲۹۲۵۹۹۸

مؤلفات مؤلف

- ۱- روانشناسی تحلیلی - فارسی - عربی
 - ۲- مبانی استنباط یا (اصول فقه)
 - ۳- دیوان «رهنوردان، دلدادگان»
 - ۴- قرآن کریم و دلائل اعجاز آن
 - ۵- امامان بحق
 - ۶- پرچمداران
 - ۷- برانگیختگان
 - ۸- تنقیح الفلسفة العالیة
 - ۹- انگیزه قیام امام حسین (علیه السلام)
 - ۱۰- معصومین در اسلام
 - ۱۱- فاطمه و فدک
 - ۱۲- مولی و غدیر خم
 - ۱۳- محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله)
 - ۱۴- صاحب الزمان یا دوازدهمین امام (عج)
 - ۱۵- اصول فقه
- و کتابهای دیگری نیز از ایشان در دست تصنیف و تألیف می باشد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیشگفتار:

حمد لایزال و سرمدی، و ثنای پیوسته و ابدی، و شکر بی پایان مُخَلَدی، تنها شایان آفریدگار و پروردگار است که جهان و جهانیان را پیداشته، و در قبضه قدرت فوق تصور خویش نگاهداشته است. و همانطوری که به امر ﴿کن﴾ تمام کائنات را پدیدار ساخته، توانا است با یک اراده قیومی همه را فانی و نابود سازد. و درود سرشار و همیشگی، و سلام وافر بدون گسیختگی بر روان تابناک تمام پیامبران، به ویژه بر خاتم و خاتم ایشان محمد مصطفی ﷺ و بر آل طیبین و طاهرین او که اولیشان علی مرتضی، امیر مؤمنان، و آخرینشان حضرت مهدی صاحب الزمان ﷺ است نثار، و بر دشمنان و مخالفین شان لعن شدید و همیشگی ارزانی باد.

این گردآوری شده مشتمل بر مطالب کوتاهی درباره زندگی و سرگذشت

دوازدهمین جانشین و وصی حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله است، که خود را به کسرات و به مرآت این جانشین را با تمام مزایا و اوصاف و خصوصیات و غیبت طولانی، و همچنین ظهور بدون تردیدش، و اصلاحاتی که به وسیله او در جامعه بشری صورت خواهد گرفت بیان فرموده است.

از جمله: در خطبه معروفه غدیر خم که ایراد آن از سوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کمترین تردیدی وجود ندارد، در چندین مورد، و همچنین در بسیاری از روایات منقوله از او با بیاناتی آشکار این امام همام را معرفی و نام برده، و گذشته از رسول خدا صلی الله علیه و آله یک از ائمه طاهرین او را به طور صریح و با بیانی رسا شناسانیده، و مقام و سمت و پیش آمدهایی که برای او روی خواهد داد اعلام فرموده اند و خود نیز از اوان کودکی با ابراز معجزات باهرات شخصیت و موقعیت خویش را آشکار و مبرهن گردانیده است.

قم
محمد حسین ضیائی بیگدلی
۱۴۲۱ هجری قمری



مخفی نگاهداشتن ولادت و زیست او

معتد عباسی حکمران وقت از کاهنان وفال گیران و مرتاضین شنیده بود که: از امام حسن عسکری علیه السلام پسری به دنیا خواهد آمد که بر جهان استیلاء یافته، و باطل را تباه ساخته، و حکمرانان جائز و ستمکاران را نابود، و دنیا را پر از عدل و داد خواهد کرد.

این خبر، بسیار او را به وحشت و نگرانی انداخته بود و مراقبت می کرد هرگاه فرزند پسری از امام حسن عسکری علیه السلام به دنیا آید بلا درنگ او را کشته و از بین ببرد. و مأموران و جاسوسان مخصوصی برای آگاهی از این مولود و سپس اقدام به دستیابی و کشتن او گمارده بود.

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام چون از این سوء قصد معتد آگاه می بود، این فرزند را از زمان ولادت تا روز وفات خود که سال (۲۶۰) هجری رخ داد همچنان به مدت پنج سال و کسری پنهان نگاه داشته، و به وجه مقتضی از دیدگاه عموم مستور نگاه می داشت، و هر قدر رشد او به صورت ظاهر بیشتر می شد بر مراقبتش افزون تر می گردید، و فقط او را نزد پاره ای از دوستان و شیعیان مخصوص به ویژه بزرگان و شیعیانی که از راههای دور دست مانند علمای اسلامی چین و بخارا و سمرقند و هندوستان و اندلس و اروپا برای تشرّف و شناخت این

فرزند به (سامرا) می آمدند می آورد و او را به آنان نشان داده و معرفی می فرمود تا بدانند و بشناسند که جانشین و امام واجب الطاعة و ولی امر بعد از خودش این فرزندش می باشد، هر چند از لحاظ سنّی کودک است (شرح و تفصیل ملاقاتهای این امام با شیعیان و معجزات باهرات از سوی او در همان کودکی در جلد سیزدهم (بحار الانوار) و دیگر کتب مربوطه مسطور است).



حسب و نسب این امام همام علیه السلام

حضرت مهدی صاحب الزمان علیه السلام اسم و کنیه اش، همان اسم و کنیه پیامبر اکرم اسلام صلی الله علیه و آله است، که به اتفاق شیعه و به موجب روایات عدیده خواندن او به آن نام و کنیه در زمان غیبت جائز نیست.

پدرش: امام حسن عسکری علیه السلام امام یازدهم. مادرش: نرجس خاتون دختر یشوعا فرزند قیصر روم است، که از سوی پدر بزرگ به (ملیکه) موسوم گشته بود.

مادر نرجس خاتون از فرزندان شمعون پسر حمون پسر صفا که صفا وصی حضرت مسیح و از حواریین او می بوده است. و امام حسن عسکری علیه السلام و این بانو فرزندی جز حضرت مهدی علیه السلام نداشته اند.

این امام پیش از طلوع آفتاب روز پانزدهم ماه شعبان سال (۲۵۵) هجری در (سَرّ من رای) به دنیا آمد و القاب او: مهدی، قائم، الخلف الصالح، المنتظر، حجّت، و صاحب الزمان است.

خداوند متعال او را در کودکی حکمت و فصل خطاب ارزانی داشت، و در همان طفولیت و نرسیدن به سن بلوغ معمولی بعد از وفات پدر در پنج سالگی او را امام طاهری و پیشوای مسلمانان واقعی قرار داد، چنانکه یحیی پیغمبر علیه السلام را در سن پنج سالگی پیامبر و پیشوا نمود. همچنین عیسی بن مریم علیه السلام را در گهواره پیامبر قرار داد.

سرگذشت نرجس خاتون

مادر امام زمان علیه السلام

تقریباً سال سیصد هجری در کشور (روم) که در آن موقع یکی از کشورهای بزرگ دنیا به شمار می رفت به فرمان پادشاه وقت که (قیصر) نامیده می شد مقرر گردید ملیکه دختر سیزده ساله اش به ازدواج برادرزاده اش که بسیار مورد محبت و علاقه اش می بود در آورده شود.

روی نظر و امر پادشاه بساط طرب در کاخ سلطنتی گسترده شد، و دربار پادشاهی برای برگزاری مراسم این زناشوئی آماده گردید، درون و بیرون قصر به تزئینات گوناگون زیب و زیور مخصوص گرفته و تخت مجلل و باشکوهی هم که دارای چهل پایه و به انواع و اقسام جواهرات تزئین داده شده بود برای عروس و داماد در داخل کاخ سلطنتی نصب شده و بتها و چلیپاها بر فرازهای آن نهاده و خانواده سلطنتی و درباریان همگی شادان و خندان با لباسهای فاخر به انتظار وقوع این عقدکنان به این سوی و آن سوی روان بودند.

(به عقیده بعضی از مسیحیان حضرت عیسی ثالث ثلاثه است، یعنی: خدا و عیسی و مریم هر سه مؤثر در آفرینش و خدای جهانیان می باشند. و این کفر است، به علاوه نصب چلیپا را به عنوان مؤثر در آفرینش کفر نمی دانند)

در این مجلس شکوهمند سیصد نفر از حواریون حضرت مسیح و علما و عبّاد

نصارا و هفتصد نفر از اشراف و محترمین کشور، و چهار هزار نفر از امرای لشکر و فرماندهان سپاه (به طور رسمی و دعوت معمولی) فراخوانده شده، و حضور داشتند شور و سرور سرشاری سرپای مجلس را فرا گرفته بود.

به امر پادشاه داماد برفراز تخت درآمد تا مراسم ازدواج آغاز شود، ولی همینکه داماد پا را بالای تخت نهاده و کشیشان آنجیل ها را بر دست گرفته و خواستند به خواندن آنها شروع و خطبه ها را به رسم آن روز ایراد نمایند ناگهان به علت نامعلومی تخت چهل ستونی شکسته و بتها و چلیپاها سرنگون گشته و به زمین ریختند، و داماد بر زمین افتاده و بی هوش می شود.

عجب پیش آمدی بدی!! مجلس شکل دیگری به خود گرفت، چهره ها دگرگون شده و کشیشان که مأمور اجرای مراسم بودند در آشفتگی و اضطراب و ناراحتی افتادند، و وضع مجلس درهم و برهم گردیده و ناله ها و صداهای جور و اجور از هر گوشه به گوش می خورد.

بزرگ کشیشان این پیش آمد را به فال بد گرفته و آن را نموداری از زوال مذهب مسیح دانست. و از پادشاه درخواست نمود تا آنان را از اجرای این عقد نامیمون و بدشگون معاف دارد.

این حادثه از نظر پادشاه نیز بسیار عجیب و مرموز جلوه گر گشت، و از سوئی نمی خواست این مجلس پرشکوه که با تحمل مشقات برپا گشته، پاشیده شود، و به علاوه در میان مردم کشور هم برای خاندان سلطنتی خوش آیند نمی بود و بدشوم جلوه گر می شد بلا درنگ دستور داد دوباره تخت را مرمت کرده و چلیپاها را به جای خود منصوب داشته و ملیکه را به عقد برادر زاده دیگرش درآورند، تا با

انجام آن نحوست گذشته و سوء تعییرات بر ضد خاندان سلطنتی بر طرف گردد. خدمتگزاران و مأمورین باعجله فراوان برای بار دوم تخت را ترمیم و مزین گردانیده و چلیباها را در محل خود نصب نمودند، و به فاصله کوتاهی برادرزاده دیگر پادشاه را جهت اجرای رسومات عقد به بالای تخت در آوردند تا ملیکه را به او تزویج کنند.

اما وقتی کشیشان شروع به خواندن انجیل ها نموده و مراسم دوباره آغاز شد و داماد دوم همانند اوکی به بالای تخت رفت هنوز در جایگاه مخصوص خود استقرار نیافته بود که باز تخت درهم شکسته و بتها و چلیباها سرازیر شده و داماد هم مانند داماد پیشین نقش زمین شد.

پیدااست مجلس چه وضع بهت آوری به خود می گیرد. همه و همه در شگفتی عمیقی فرو رفتند، سر این پیش آمدها که کاشف از نحوست این تشریفات می باشد بر همه مجهول است!!

کشیشان و اعیان و اشراف کشور و فرماندهان لشکر همگی با حال بهت زدگی متفرق شدند و پادشاه و خاندان سلطنتی هم در فکرت و غم و افسردگی فرو رفتند. قهری است که این حادثه ها در روحیه ملیکه هم تأثیر بدی داشته و او را در شگفتی و اندوه و ناراحتی درآورد.

شب فرا رسید، و این وقایع در خاطره ها همچنان جلوه گیری داشت، ملیکه هم مانند دیگران بلکه بیشتر با قلبی آکنده از خیالات و خلجانات گوناگون به بستر خواب درآمد، مگر با افکار مشوش خواب به آسانی به چشم راه پیدا می کند! ملیکه به اقتضای فطرت بشری با همان حال افسردگی و حیرت زدگی به خواب

رفت، لیکن در عالم رؤیا خواب بس آرام بخش و اندوه زدائی می بیند، و او را به آینده شکوهمند و روشنی نوید می دهد.

خواب ملیکه

همان شب ملیکه در خواب می بیند، مجلسی در قصر جدش «قیصر» باشکوه هرچه تمامتر برپا گشته، و حضرت مسیح و شمعون و جمعی از حواریون در آنجا اجتماع کرده اند، و منبری بسیار بلند از نور در همان محلی که جدش برای عقدکنان او با برادر زاده هایش ترتیب داده بود نصب شده، و حضرت رسول اکرم اسلام «صلوات الله وسلامه علیه وعلی آله» و وصی و دامادش حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و عده ای از فرزندان آنان و پیشوایان مذهب اسلام، و از جمله امام حسن عسکری علیه السلام در آستانه حضور در این مجلس می باشند و حضرت مسیح با احترام و ادب به استقبال آن بزرگواران شتافته و دست در گردن مبارک پیامبر اکرم اسلام صلوات الله وسلامه علیه می اندازد و با تکریم فراوان آنان وارد مجلس می شوند.

پس از اینکه واردین و مدعوین جلوس کرده و مجلس آراسته می گردد، پیامبر اکرم اسلام صلوات الله وسلامه علیه حضرت مسیح را مخاطب ساخته و می فرماید: یا روح الله ما آمده ایم تا ملیکه فرزند شمعون وصی تو را برای این فرزند سعید خود (اشاره به حضرت امام حسن عسکری علیه السلام) خواستگاری کنیم.

آنگاه حضرت مسیح به سوی شمعون توجه نموده و می گوید: شرافت دو جهان به تو روی آور شده، رحم خود را با رحم آل محمد صلوات الله وسلامه علیه پیوند کن، شمعون هم پذیرفته و می گوید: پیوند کردم. سپس همگی بر فراز آن منبر رفیع پا نهاده و

پیامبر اکرم اسلام صلی الله علیه و آله با حضرت مسیح عقد مزاجت ملیکه را در همان خواب با امام حسن عسکری علیه السلام انشاء می فرمایند و فرزندان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با حواریون نیز گواه آن مراسم عقد کنان می شوند.

ملیکه از خواب بیدار می شود، چه خواب عجیب و غریب و سرورانگیزی بود! این خواب نبود! کشف اسرار و اعلامی از آینده و مغیبات بود! این خواب آرام بخش و روح افزا کاشف از پاکی سرشت سرشار ملیکه و جلا و صفای زاید بر معمول او می بود.

این خواب روحیه ملیکه را دگرگون ساخت، و در فکرت و خوشی زائد الوصفی فرو برد، و چون جدش (قیصر) بسیار پای بند به دین مسیح می بود ملیکه خوابش را برای او بازگو ساخت تا مبادا از احساسی که ملیکه نسبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اسلام و خاندان نبوت پیدا کرده و به دین اسلام متمایل گشته خشمگین شده و او را به دم تیغ دهد و همچنان این گنجینه را در خاطر خویش نگاه داشت و با آن عالم عشق می ورزید و از یادآوری آن مراسم شادان و خوشحال می بود از همان زمان علقه و محبت امام حسن عسکری در دل ملیکه رسوخ یافت و آتش مهرش همواره او را بر افروخته می داشت. و بر اثر توجه به آن خواب و فرورفتگی در افکار و ناامیدی از دستیابی به نامزد خویش هر روز اندوهش زیادتیر و آتش مهرش نسبت به امام حسن عسکری علیه السلام همچنان شعله ور بود و در نتیجه روز به روز لاغرتر و ضعیف اندام تر می شد و از خواب و خوراک او می کاست.

چاره ای برای اندوه ملیکه

پادشاه و درباریان و نزدیکان به پندار اینکه ملیکه را حوادث گذشته ناراحت

ساخته، و پس از وقوع آن پیش آمدها چنین حال به او دست داده و او را در آستانه مرگ و نابودی قرار داده است. ولی غافل از اینکه ملیکه از آن خواب دل انگیز و فراق آن نامزد عزیز بی نظیر در رنج و ناراحتی فرو رفته است.

پادشاه تمام پزشکان روم را برای درمان ملیکه به دربار شاهی خواند و درمان او را از آنان خواستار شد اما هیچیک از داروها در او مؤثر و کارساز واقع نمی شوند و همچنان ملیکه در زجر و ناراحتی به سر می برد. پادشاه از بهبود ملیکه مأیوس و نا امید شده و تشخیص می دهد که دیگر ملیکه بهبود یافتنی نبوده و خواهد مُرد.

روزی به منظور ترحم و دلجوئی به جانب ملیکه آمده و می گوید: ای نور چشم من آیا چیزی و آرزویی در دنیا به دل داری که رسیدن به آن موجب تسکین خاطر و آرامش روان تو باشد تا من آن را برایت انجام دهم؟

ملیکه می گوید: پدر جان من درهای شادی را بروی خود بسته می بینم، و از زندگانی نا امید می باشم، ولی می پندارم اگر دستور دهی شکنجه و آزار را از اسیران مسلمان که در زندان تو به سر می برند دفع کنی و بندها و زنجیرها را از آنان بگشائی و ایشان را آزاد کنی امیدوارم حضرت مسیح و مادرش به من عافیت و شفائی ببخشند.

پادشاه به تصور اینکه ملیکه به حکم غریزه بشری، چون مسلمانان اسیر را در رنج و ملال می بیند از این جهت ناراحت شده و هرگاه چنین اقدامی کرده و مسلمانان را از شکنجه و عذاب برهاند شاید در بهبود ملیکه مؤثر بوده باشد، از این رو دستور انجام خواسته او را صادر و فرمان می دهد که بندها را از اسیران مسلمان گشوده و آنان را موقتاً آزاد ساخته و مستخلص سازند.

روز بعد ملیکه اندکی بهبودی از خویش نشان داده و کمی غذا می خورد، پادشاه و خاندان سلطنتی خوشحال و شادان گشته و از آن به بعد چه شخص پادشاه و چه درباریان او مسلمانان اسیر را گرمی داشته، و با عزت و احترام با آنان رفتار می کردند. و به دنبال آن در وضع مسلمانان اسیر تغییر و وضعیت و راحتی نسبی رخ می دهد.

نوید زندگانی رخشان

درست چهارده شب بیشتر از آن خواب سرور انگیز نگذشته بود که ملیکه خواب اعجاب آور دیگری می بیند. در خواب می بیند حضرت فاطمه زهرا علیها السلام با هزار کنیز از حوریان بهشتی که در خدمت آن حضرت بودند با حضرت مریم به دیدن او آمده اند.

پس حضرت مریم علیها السلام به ملیکه خطاب می کند و می گوید این خانم که بهترین زنان جهان است مادر شوهر تو (امام حسن عسکری علیه السلام) است. ملیکه در همان خواب به دامان آن سیده النساء علیها السلام در آویخته و گریان می گردد و از مفارقت حضرت عسکری علیه السلام به حضرت زهرا علیها السلام شکوه می کند و می گوید: امام حسن علیه السلام از همان شبی که در خدمت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله او را دیدم دیگر به دیدن من نمی آید! حضرت زهرا علیها السلام می فرماید: چگونه فرزند من به دیدن تو بیاید در حالیکه تو مشرک و در دین مسیح می باشی؟ و بین مریم دختر عمران خواهر من از این دین بیزاری می جوید، اگر میل داری که خدا و مریم از تو خوشنود باشند و حسن عسکری علیه السلام به دیدن تو آید بگو: (اشهد ان لا اله الا الله، و اشهد ان محمداً رسول

اللّه).

ملیکه در همان عالم خواب شهادتین را به زبان جاری کرده و به دین اسلام می‌گراید و همینکه ملیکه این دو کلمه طیبه را در خواب به زبان جاری می‌سازد حضرت زهرا علیها السلام او را در آغوش کشیده و به سینه خود می‌چسباند و او را دلداری و بشارت می‌دهد که از این به بعد منتظر فرزندم باش.

وقتی ملیکه از خواب بیدار می‌شود همان دو کلمه را از روی کمال ایمان و اعتقادی که به حقانیت مذهب اسلام پیدا کرده بود به زبان آورده و مسلمان می‌گردد، ولی آن را از ترس پدر بزرگ و خاندان سلطنتی و بیم کشتن افشاء نمی‌کرد.

ملیکه شب بعد که به خواب می‌رود رخسار مبارک امام حسن عسکری علیه السلام بر او طالع می‌شود و در همان عالم خواب لب به گله‌گزاری از آن حضرت گشوده، و از اینکه پس از آن جلسه اولی که در حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به خواب یکدیگر را دیده بودند، به دیدن او نیامده شکوه می‌نماید و می‌گوید: چرا در این مدت به دیدن من نیامدی؟!

حضرت عسکری علیه السلام جواب می‌فرماید چون تو مشرک و در مذهب ترسا بودی و اکنون که مسلمان شدی من هر شب به نزد تو خواهم آمد تا اینکه خداوند متعال من و تو را در ظاهر به یکدیگر برساند و این هجران مبدل به وصال گردد.

زمان گذشت تا در یکی از شبها که ملیکه در خواب خفته و حضرت عسکری علیه السلام طبق رویه به خواب او می‌آید به او می‌فرماید: در فلان روز جدت

لشکری به جنگ مسلمانان گسیل می‌دارد و خود نیز در دنبال لشکر رهسپار است و تو خود را در میان کنیزان و خدمت گزاران پدر بزرگ بینداز و به صورت و هیئتی که تو را شناسند و نفهمند که تو نوه پادشاه و قیصر روم هستی، تو از پی جدت روانه شو و از فلان راه برو.

ملیکه این بار با خواب امیدافزا و نوید دهنده آینده روشنی بیدار می‌شود. و چندی نمی‌گذرد به همان طوری که در خواب به او اعلام شده بود جدش لشکری به سوی بغداد جهت جنگ با مسلمانان اعزام می‌دارد و خود نیز در طلایه لشکر می‌آید. ملیکه به قسمی که در خواب به او یاد داده شده بود با لباس ابریشمی سلطنتی به همراه جدش افتاده و به سوی کشور اسلامی می‌آید، و وقتی لشکر مسلمانان با لشکر روم برخورد کرده و درگیری رخ می‌دهد، ملیکه خود را در عداد کنیزان انداخته و لشکر اسلام ضمن دستگیری سایر کنیزان او را نیز دستگیر و جزء غنائم جنگی به بغداد اعزام می‌دارند.

چه آینده درخشانی؟!

کشتیهای حامل اسیران که در میان آنها ملیکه نیز می‌بود با جمعی دیگر از کنیزان دستگیر شده وارد شط العرب گشته و در ساحل شهر بغداد لنگر می‌اندازد. نمایندگان بزرگان بنی العباس وعده‌ای از جوانان عرب برای خرید کنیزان و غنائم جنگی به سوی کشتیها آمده و در آنجا اجتماع می‌کنند.

در هنگام تقسیم غنائم ملیکه در سهم پیرمردی قرار می‌گیرد. پیرمرد مسلمان نام او را سؤال می‌کند او نام خود را با زبان عربی فصیح (نرجس) اعلام

می کند. پسر مرد می گوید: نرجس نام کنیزان است، و عجب است که تو از اهل فرنگ هستی و زبان عربی خوب می دانی ملیکه می گوید: از پس پدرم به من محبت می داشت می کوشید مرا آداب حسنه بیاموزد و زن مترجمی که هم زبان عربی و هم زبان فرنگی می دانست برای آموزش من برگمارده بود و آن زن هر صبح و شام می آمد و مرا زبان عربی می آموخت تا اینکه من به این زبان مسلط شدم.

اقدام حضرت امام علی نقی علیه السلام

بشر بن سلیمان که برده فروش و از فرزندان ابو ایوب انصاری و از شیعیان خاص حضرت امام علی نقی و امام حسن عسکری علیه السلام و از همسایگان آن دو امام بود نقل کرده که گفت: روزی امام علی نقی علیه السلام کافور خادم خود را به نزد من فرستاد و مرا احضار فرمود، من به خدمت او رسیدم و در حضورش نشستم به من فرمود: تو از فرزندان انصاری و محبت و ولایت ما اهل بیت همیشه در میان شما بوده است و از زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله تا کنون پیوسته مورد اعتماد ما بوده اید من تو را برای کاری انتخاب کرده و برگمارده ام تا بدین وسیله در ولایت و محبت و شرف و بزرگواری بر دیگر شیعیان سبقت جوئی و تو را به رازهای دیگر نیز مطلع خواهم ساخت.

اینک تو را برای خریدن کنیزی می فرستم و به خط رومی و فرنگی نوشته ای را سربسته و مهر کرده و با کیسه ای که حاوی دویست و بیست اشرفی طلا است به تو می دهم. و می فرماید: کیسه زر را بگیر و به سوی بغداد برو (چون خود ساکن شهر سرّ من رای بودند) و در چاشت فلان روز بر سر پل بغداد حاضر شو، وقتی

کشتیهای اسیران جنگی روم به ساحل رسیدند جمعی از کنیزان را در آن کشتی ها خواهی دید وعده ای از وکلای امرای بنی العباس و کمی از جوانان عرب برای خرید آنها آمده اند تو از دور متوجه برده فروشی شو که نامش عمرو بن یزید است ومراقب او باش تا هنگامی که کنیزی را که دارای چنین وچنان صفات واین خصوصیات می باشد برای فروش عرضه می کند، و برای بشر بن سلیمان تمام اوصاف آن کنیز را بیان می فرماید .

از جمله می فرماید : یکی از خصوصیات آن کنیز این است که : لباس حریر ابریشمی سر تا سر پوشیده، و از حضور در دیدگاه مشتریان امتناع می ورزد و نمی گذارد هیچیک از مشتریان مانند کنیزان دیگر دست به او گذارند واز پس پرده صدای رومی از او به گوش می خورد (ای بشر) بدان که او به زبان رومی می گوید : (وای که پرده عفتم دریده شد)، پس یکی از مشتریان که عفت و حیای او را مشاهده می کند رغبت او به خرید آن کنیز بیشتر گشته وخواهد گفت : من این کنیز را به سیصد اشرفی خریدارم و عفت او مرا برای خریداریش راغب تر نموده است پس آن کنیز به لغت عربی به آن شخص خواهد گفت تو اگر برزی سلیمان بن داود ظاهر شوی وپادشاهی او را داشته باشی من به تو رغبت نخواهم کرد و در برابر بهای من مال خود را تباه مکن وآن را به مصرف نرسان .

برده فروش به آن کنیز می گوید : من برای تو چه چاره کنم؟! تو راضی نمی شوی که من به هیچ مشتری تو را بفروشم؟! وآخر الامر چاره جز فروش تو نیست . پس آن کنیزك می گوید : تو چه شتاب زدگی در فروش من داری ، البته باید آن مشتری جهت خرید من بیاید که دل من نیز به او راغب باشد .

حضرت امام علی نقی علیه السلام به بشر بن سلیمان می فرماید: در این وقت تو به نزد صاحب کنیز برو و بگو نامه ای از یکی از اشراف و بزرگواران هست و از روی ملاحظت به لغت فرنگی و رومی برای این کنیز نوشته و در آن نامه کرم و سخاوت و وفاداری و بزرگواری خود را وصف نموده، تو این نامه را به آن کنیز بده تا بخواند اگر به صاحب این نامه راضی شد من از طرف آن بزرگوار و کالت دارم که او را برای وی خریداری کنم.

خریداری کنیز به وسیله بشر بن سلیمان

بشر بن سلیمان می گوید: من تمام دستورهایی را که حضرت امام علی نقی علیه السلام در این زمینه داده بودند انجام دادم، و آنچه را که فرموده بودند واقع گردیده، تا اینکه بر طبق فرمایش امام بین آن کنیز و برده فروش گفتگو به نهایت رسید و برده فروش گفت: چاره ای جز فروش تو نیست، من پیش رفته و به قسمی که امام دستور داده بودند به عمرو بن یزید فرمایش امام را ابلاغ و نامه ارسالی ایشان را به کنیز دادم. به محض اینکه آن کنیز به نامه امام نظر افکند، های های گریست و به عمرو بن یزید گفت مرا به صاحب این نامه بفروش و سوگندهای عظیم خورد که اگر مرا به صاحب این نامه نفروشی خودکشی خواهم کرد.

پس از آن بین بشر و برده فروش درباره قیمت کنیز گفتگوهای زیاد به میان می آید تا اینکه عمرو بن یزید به همان قیمت دو بیست و بیست اشرفی که امام علی نقی علیه السلام به بشر داده بودند راضی شده و او اشرفی ها را به عمرو بن یزید داده و در

برابر آن کنیز را تحویل می گیرد.

بشر بن سلیمان در حالی که کنیز خریداری شده شادان و خندان می بود به حجره ای که در بغداد گرفته بود می آورد تا از آنجا به (سرّ من رأی) محل مسکونی حضرت امام علی نقی علیه السلام رهسپار شوند.

آنگاه کنیز نامه حضرت امام علی نقی را گشوده و می بوسد و می بوید و به دیده های خود می جیباند و به صورت و بدن خویش می مالد.

بشر می گوید: از آن عمل کنیز در شگفتی فرو رفتم و از او پرسیدم: تو که این نامه را چنین می بوسی صاحب آن را نمی شناسی؟!

کنیز به من گفت: ای که به بزرگی فرزندان اوصیاء پیامبران عاجز و کم معرفت هستی گوش خود را بسیار و به سخن من دل فراده و شرح حال و سرگذشت خود را برای بشر بن سلیمان در همان حجره نقل می کند و خود را همانطوری که شرح داده شد به او معرفی می نماید.

زندگانی نوین و آرام بخش

ملیکه بر حضرت امام علی نقی علیه السلام وارد می شود، آن حضرت او را مورد ملاحظت و عنایت بسیار قرار می دهند و به او می فرمایند:

خداوند متعال عزّت دین اسلام و ذلّت دین نصاری را بر تو نمایان ساخت، و شرافت و بزرگواری پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و خاندانش را برای تو آشکار گردانید، و چگونه برای تو شرح دهم موضوعی را که تو بهتر می دانی.

حضرت امام علی نقی به او فرمود: می خواهی تو را عزّت دهم به ده هزار

اشرفی این را بیشتر دوست داری، یا تو را بشارت دهم به شرف و بزرگواری؟
ملیکه گفت: البته بشارت بر بزرگواری را می خواهم، و مال را نمی خواهم.
حضرت فرمود: بشارت باد تو را به فرزندى که پادشاه شرق و غرب عالم
خواهد شد، و زمین را پر از عدل و داد می کند بعد از اینکه از ظلم و جور پر شده
باشد.

ملیکه گفت: این فرزند از که به عمل خواهد آمد؟
حضرت فرمود: از آن کسی که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله تو را برای او
خواستگاری فرمود، و حضرت مسیح و وصی او تو را به عقد آن شخص در آورد.

گفت: به عقد فرزند تو امام حسن عسکری علیه السلام؟
حضرت فرمود: تو او را می شناسی؟
گفت: مگر از آن شبی که من به دست بهترین زنان جهان مسلمان شده ام
شبی گذشته است که او به دیدن من نیامده باشد.

پس حضرت، کافور خادم خود را طلبید و گفت: برو و خواهرم حکیمه
خاتون را طلب کن، و چون حکیمه خاتون داخل شد حضرت فرمود این دختر آن
کسری است که می گفتم.

حکیمه او را در بر گرفت و بسیار نوازشش نمود و شاد و خرم گردید.
پس حضرت فرمود: این دختر فرستاده خدا می باشد، و تو او را به خانه خود
ببر، و احکام و سنتها را به او بیاموز که او عیال حسن عسکری و مادر صاحب الامر
است.

روزی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به خانه حکیمه خاتون تشریف می‌آورند و نگاه مخصوص به نرجس خاتون می‌فرمایند، حکیمه خاتون می‌فرماید: اگر شما مایل به او هستی او را به نزد شما بفرستم فرمود: ای عمه این نگاه تند که من به این دختر کردم از روی تعجب بود، زیرا از این بانو حق تعالی به زودی فرزندی بزرگواری بیرون می‌آورد که عالم را پر از عدل و داد می‌کند بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد.

حکیمه خاتون گفت: او را بفرستم؟ امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: در این باب از پدر اجازت بطلب، حکیمه خاتون جامه خود را پوشیده و به خانه برادر روانه شد. همینکه حکیمه خاتون سلام کرد و نشست پیش از آنکه حکیمه خاتون سخن بگوید حضرت به او فرمود: تو برای فرزندی آمده‌ای؟ حکیمه خاتون عرض می‌کند: بلی، آمده‌ام که در این باره از تو اجازه بگیرم. حضرت فرمود: ای بزرگوار صاحب برکت، خدا می‌خواهد تو را در چنین ثوابی شریک گردانیده، و بهره عظیمی از خیر و سعادت به تو کرامت نماید، بدین جهت تو را واسطه چنین امری فرمود.

حکیمه خاتون فوری به خانه خود برگشته و بساط زفاف آن نور تابناک را در خانه خویش برپا می‌سازد، و یکی دو روز پس از انجام مراسم عقد کنان ظاهری آن نو عروس رسول را به خانه آل رسول می‌برد، و بعد از چند روز هم حضرت امام علی نقی علیه السلام از دنیا می‌رود، و امام حسن عسکری علیه السلام پرجم دار اسلام می‌شود. حکیمه خاتون همواره و به طور مرتب به دیدار برادر زاده و نو عروس می‌آمد و از آنان دیدن می‌نمود.

در یکی از روزها که حکیمه خاتون به دیدن آنان می رود، به نرجس خاتون می گوید. ای خاتون پای خود را دراز کن تا من کفش از پایت بیرون کنم، نرجس خاتون شرمناک شده و می گوید: تویی خاتون و صاحب من و نخواهم گذاشت تو کفش از پای من درآوری، و مرا خدمت کنی بلکه من تو را خدمت خواهم کرد.

وقتی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام این طرز گفتار را از عمه نسبت به نرجس خاتون می شنود می گوید: ای عمه خدا تو را جزای خیر عنایت کند. آنگاه حکیمه خاتون تا وقت غروب آفتاب آن روز در خدمت امام می نشیند، و سپس تکبیر گفته و عازم رفتن به خانه خویشان می شود.

حضرت عسکری علیه السلام به او می فرماید: ای عمه امشب را نزد ما بمان چون در این شب خدای متعال فرزندی به من عطا خواهد فرمود که زمین را به علم و ایمان و هدایت پر می کند بعد از اینکه از کفر و ضلالت پر شده باشد.

حکیمه خاتون می پرسد: این فرزند از چه کسی به دینا خواهد آمد و حال آنکه من در نرجس خاتون هیچ آثار حملی مشاهده نمی کنم؟
فرمود: آن فرزند از نرجس به دینا می آید نه از دیگری.

پس حکیمه خاتون بلند می شود، شکم نرجس خاتون را مورد ملاحظه قرار می دهد، و هیچگونه آثار حملی در او نمی بیند، با حال شگفت زدگی مشهودات خود را به عرض امام عسکری علیه السلام می رساند آن حضرت متبسم گشته و می فرماید: چون صبح شود حمل او ظاهر خواهد شد و مثل او مثل مادر موسی است که تا هنگام ولادت هیچ تغییری در او پدیدار نگردید، و احدی از حال او مطلع نشد، زیرا فرعون شکم زنان باردار را برای دستیابی به موسی می شکافت، و حال این

فرزند من نیز همانند حال موسی است .

حکیمه خاتون به نزد نرجس رفته و همانجا افطار می کند و در نزد او می ماند و به وقت خواب نرجس خاتون می خوابد ولی حکیمه خاتون مراقب حال او بوده و شب را به تهجد و شب زنده داری و عبادت به سر می برد، و وقتی حکیمه خاتون به نماز وتر می رسد نرجس خاتون از خواب بیدار شده و وضو می سازد و او نیز به نماز مشغول می گردد .

به محض اینکه صبح کاذب می رسد ناگاه حضرت عسکری علیه السلام سر از حجره خویش بیرون آورده و عمه را صدا می زند و می گوید: شک نکن و قتش رسیده، پس حکیمه خاتون در آن وقت حال اضطراب را در نرجس خاتون مشاهده کرده و او را به بغل می گیرد و نام خدا را بر او می خواند، و از سوئی حضرت عسکری علیه السلام بانک به او می زند که سوره ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾ را بخوان .



گفتار حکیمه خاتون به امام حسن عسکری علیه السلام و ولادت امام علیه السلام

پس از لحظاتی حکیمه خاتون به برادر زاده می گوید: آثار حمل ظاهر شده است، و شروع به قرائت سوره ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ...﴾ می کند، ولی می شنود که آن طفل هم هنوز به دنیا نیامده، و در شکم مادر است و در خواندن ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ﴾ با حکیمه خاتون همراهی می کند.

بالاخره در روز پانزدهم شعبان سال (۲۵۵) هجری امام همام به دنیا آمد.

جریان بعد از ولادت او

پس از اینکه آن نوزاد بی نظیر به دنیا آمد بر حکیمه خاتون سلام می کند و امام حسن عسکری هم متوجه جریان می بود آنگاه حکیمه خاتون را صدا می زند و می فرماید: تعجب مکن از قدرت حق تعالی که کودکان ما را به حکمت گویا می سازد، و در بزرگی هم ما را حجت خود در زمین قرار می دهد.

چون کلام حضرت عسکری علیه السلام تمام می شود نرجس خاتون از دیده حکیمه خاتون غایب می شود و گویا پرده ای بین او و حکیمه خاتون آویخته می گردد پس

حکیمه خاتون مضطرب شده و فریاد کنان به طرف امام حسن عسکری علیه السلام می رود.

حضرت می فرماید: عمّه برگردد او را به حال خود خواهی دید، چون بر می گردد پرده بگشوده شده، ولی منظرهٔ بهت آورتری را می بیند، و ملاحظه می کند که حضرت صاحب الامر آن کودک نورسیده رو به قبله به سجده افتاده و دستها را به طرف آسمان بلند کرده و می گوید:

(اشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، وأن جدِّي رسول الله،
وأن أبي أمير المؤمنين وصي رسول الله.)

پس یک یک از ائمه را شمرده تا به خودش می رسد و می گوید:

(اللهم أنجز لي ما وعدتني، واتم لي أمري وثبت وطاتي وأملا
الأرض لي قسطاً وعدلاً).

یعنی: خدایا وعدهٔ نصرت که به من فرمودی به آن وعده وفا کن، و امر خلافت و امامت مرا تمام نما، و استیلا و مقام مرا ثابت گردان، و برای من زمین را از عدل و داد پر کن.

آنگاه نوری از او ساطع می شود که بر آفاق و آسمان پخش می گردد.

حکیمه خاتون می گوید: در آن وقت مرغان سفیدی را دیدم که از آسمان به زمین می آیند و بالهای خود را بر سر و روی آن حضرت می مالند و پرواز می کنند.

پس حضرت امام حسن عسکری علیه السلام حکیمه را صدا می زند که فرزند مرا بگیر و پیراهن بیوشان و نزد من بیاور.

حکیمه خاتون می گوید: وقتی من آن کودک را در بر گرفتم او را ختنه کرده و ناف بریده و پاک و پاکیزه یافتم و بر بازوی راستش نوشته شده بود:

﴿جاء الحق وزهق الباطل إن الباطل كان زهوقاً﴾.

یعنی: حق آمد و باطل مضمحل شد همانا باطل از بین رفتنی است.

همینکه حکیمه خاتون آن کودک نوزاد را خدمت پدر بزرگوار می آورد، و نظر آن کودک بر پدر می افتد، به او سلام می کند، حضرت امام حسن عسکری علیه السلام جواب سلامش می دهد، و او را در بر گرفته و زبان را بر دیده اش مالیده و در دهان و هر دو گوشش می گرداند، و او را در روی دست گرفته، و حسب و نسب پدرانش را بر او خاطر نشان ساخته و دست بر سر و روی او می مالد و می گوید: ای فرزند به قدرت الهی سخن بگو.

پس آن حضرت می گوید:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعَفُوا فِي الْأَرْضِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَنُكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَثَرِيَةً فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ﴾

واین همان آیه ای است که در شأن آن حضرت بر پیامبر اکرم اسلام «صلوات الله علیه و آله» نازل گشته، (و ترجمه ظاهریش این است که):

می خواهیم اراده کرده ایم بر جماعتی که ستمکاران آنان را در زمین ضعیف پنداشتند، منت نهیم، و ایشان را پیشوایان مردم و وارثان روی زمین قرار داده، و بر ایشان در زمین تمکین و استیلاء دهیم و به فرعون و هامان و لشکریانش می نمایانیم آن عذابهایی را که از آنها بیمناک و بر حذر بودند.

سپس حضرت صاحب الأمر علیه السلام بر حضرت رسول و حضرت امیر المؤمنین علیهما السلام و دیگر ائمه طاهرین و بر پدر بزرگوارش صلوات فرستاد. در این حال مرغان بسیار بزرگ بر روی سر آنان جمع شدند حضرت امام حسن عسکری علیه السلام یکی از مرغان را صدا زده و به او فرمود:

این طفل را بردار و نیکو نگاه دار، و هر چهل روز یکمرتبه ببر و بیاور. مرغ آن حضرت را گرفت و به سوی آسمان پرواز نمود، و مرغان دیگر هم به دنبال آن مرغ پرواز کردند.

پس حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: سپردم تو را به آن کسانی که مادر موسی، حضرت موسی را به او سپرد، آنگاه نرجس خاتون ظاهراً از جدا شدن فرزند گریان شد، حضرت فرمود: آرام باش، این فرزند شیر از پستان غیر از تو نخواهد خورد، و به زودی مرغان آن را به سوی تو باز می گردانند، چنانکه حضرت موسی را به مادرش برگردانیدند، تا دیده مادرش روشن شود، همانطوری که خدای متعال می فرماید:

﴿فرددناک الی امک کی تقرّ عینها﴾.

«یعنی: ای موسی! ما تو را به مادرت برگردانیدیم تا چشمش به دیدارت روشن شود. (کنایه از این که به زودی آن کودک به تو باز می گردد)».

پس حکیمه خاتون پرسید این مرغ که بود که این کودک را به او سپردی؟ حضرت عسکری علیه السلام فرمود:

آن روح القدس است که از سوی خدا مراقب و محافظ ائمه است، و آن کودک را مراقبت و نگاهداری می کند، این روح القدس است که ائمه را تعلیم و تربیت می دهد.

رشد ظاهری آن امام

حکیمه خاتون پس از چهل روز که از ولادت آن کودک گذشت به خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام می‌رسد و می‌بیند که آن کودک در داخل خانه راه می‌رود حکیمه خاتون از امام عسکری علیه السلام می‌پرسد این طفل دو ساله از کیست؟

حضرت عسکری علیه السلام متبسّم شده، و فرمود: اولیاء پیامبران و اوصیائشان هر گاه امام باشند برخلاف اطفال دیگر نشو و نما کرده، و یکماه آنان پسان یکساله دیگران است و ایشان در شکم مادر سخن می‌گویند و قرآن می‌خوانند، و عبادت پروردگار می‌کنند، و در حال شیرخوارگی ملائکه فرمان ایشان را می‌برند و در هر صبح و شام بر ایشان نازل می‌شوند.

پس حکیمه خاتون فرمود: در زمان حیات امام حسن عسکری علیه السلام هر چهل روز یک مرتبه که به خدمت او می‌رسیدم آن کودک رُشد نمایانی کرده بود، تا اینکه چند روز قبل از وفات امام عسکری علیه السلام کودک را ملاقات نمودم به صورت مرد کاملی شناختم، و به برادر خود گفتم: این مرد کیست که به من می‌فرماید: برو به نزد او بنشین؟

حضرت عسکری علیه السلام فرمود: این فرزند نرجس است، و خلیفه بعد از من است، و به زودی من از میان شما می‌روم، و باید سخن او را قبول کنی، و امر او را اطاعت نمایی.

زیارت حکیمه خاتون از امام

حکیمه خاتون هر صبح و شام به زیارت حضرت ولی عصر علیه السلام می آمد، و از هر چه از او سؤال می کرد آن حضرت جواب می داد، و گاهی بدون اینکه حکیمه سؤالی کرده باشد، خواسته درونی او را پاسخ می گفتند.

در نقل دیگر است: حکیمه خاتون بعد از سه روز که از ولادت آن حضرت گذشت، با اشتیاق تمام خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام رسیده و سؤال می کند: مولای من کجاست؟

حضرت می فرماید: سپردم او را به کسی که از ما و تو احق و اولی به او بود و فرمود: چون روز هفتم او شود به نزد ما بیا.

حکیمه خاتون می گوید: روز هفتم که به خدمت آن حضرت آمدم، دیدم سیمای مبارک آن کودک در گهواره مانند ماه درخشنده و تبسم می کند.

حکیمه خاتون می گوید: آنگاه امام حسن عسکری علیه السلام بانک زد: فرزندم را بیاور، وقتی من او را به خدمت آن حضرت بردم زبان در دهان مبارکش گردانید، و فرمود: فرزند سخن بگو! حضرت صاحب الامر علیه السلام گفت: (بسم الله الرحمن الرحیم...) و آیه گذشته را تلاوت فرمود، پس امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: فرزندم بخوان آنچه حق تعالی بر پیامبران فرستاده است پس به زبان سریانی به صحف آدم آغاز نمود و سپس کتاب ادریس و کتاب نوح و کتاب صالح و صحف ابراهیم و تورا و انجیل عیسی و قرآن محمد مصطفی را خواند.

پس اجمالی از قصه پیامبران را یاد کرد، آنگاه حضرت عسکری علیه السلام فرمود:

چون حق تعالی مهدی امت را به من عطا فرمود، دو ملک فرستاد تا او را بسرا پرده عرش رحمانی برند.

پس حق تعالی به او خطاب کرد: مرحبا به تو ای بنده من، تو را برای دین خود و اظهار امر شریعت خود خلق کرده ام، و تویی هدایت یافته از بندگان من قسم به ذات خودم که به اطاعت و پیروی از تو ثواب می دهم و به نافرمانی تو عقاب می کنم.

سپس به آن ملک از ناحیه کبریائی امر می شود که او را به سوی پدرش باز گردانید و از جانب من او را سلام برسانید و بگوئید: آن کودک در پناه و حمایت من است، و من او را از شر دشمنان حراست و نگهداری می کنم تا هنگامی که او را ظاهر سازم و دین حق به وسیله او برای من خالص گردد.

در همان ایام کودکی هر سؤالی که از او می شد پاسخ مناسب از جانب او به پرسش کننده صادر می گردید.

محمد بن عثمان عمروی می گوید: چون آن حضرت متولد شد، حضرت امام حسن عسکری علیه السلام پدرم را طلبید و به او فرمود: ده هزار رطل نان که قریب هزار من می باشد، و ده هزار رطل گوشت بر بنی هاشم و دیگران تصدق کند و دستور داد گوسفندی را برای او عقیقه نمایند.

یکی از معجزات آن امام همام در سن بسیار کودکی

معجزات آن امام پس از ولادت و به حرکت و جنبش در آمدن تا پنج سالگی که پدر وفات می کند بسیار است، و اینک به رعایت اختصار، یکی از معجزات او به سن یکی دو سالگی نقل می شود.

در کتاب (منتهی الآمال) به وساطتی از شیخ علی بن بابویه قمی و دیگران منقول است که احمد بن اسحق قمی که از وکلای حضرت امام حسن عسکری علیه السلام می بود. یکی از دفعاتی که از قم به (سامرا) به جهت تشرّف به خدمت امام علیه السلام، و حمل امانات و وجوه و هدایای بعضی از شیعیان مقیم قم می آمد (البته پیش از وقوع غیبت صغری و غیبت کبری) سعد بن عبدالله را هم که یکی از ثقات اصحاب می بود با خود به خدمت آن حضرت می برد تا چند مسئله ای که او می خواست از آن حضرت سؤال کرده و پاسخ بگیرد.

سعد بن عبدالله می گوید: وقتی به در خانه آن امام رسیدیم، احمد بن اسحق اجازه ورود خود و مرا طلبید، پس از اینکه آن حضرت اجازه فرمود، و داخل منزل شدیم احمد بن اسحق خود همیانی داشت که از قم آورده و در زیر عبایش پنهان نگاه داشته بود، و در آن همیان یکصد و شصت کیسه از طلا و نقره بود، که هر یک از کیسه ها را یکی از شیعیان قم بابت سهم امام با هدیه و تحفه مهر زده، به وسیله احمد به خدمت آن حضرت ارسال داشته بودند.

سعد بن عبدالله می گوید: وقتی ما به سعادت زیارت آن امام نائل شدیم، مشاهده کردیم که در دامان آن حضرت کودکی (شاید یکی دو ساله می بوده است) نشسته که رخسارش مانند ستاره مشتری در کمال حسن و جمال می درخشد و در سرش دو کساکل بود، و نزد آن حضرت گوئی از طلا به شکل انار می بود که به نگین های زیبا و جواهر گران بها مرصع گشته و آن را یکی از اکابر و بزرگان شیعه بصره برای آن حضرت فرستاده بود.

آن حضرت مشغول نوشتن نامه ای می بودند، و چون آن طفل به اقتضای

سن کودکی تا حدی مانع کتابت امام می شد، امام آن کوی را رها می کردند، تا طفل از پی آن رفته و آن حضرت به کتابت خویش ادامه می دهند.

سعد می گوید: همینکه در مجلس سکونت یافتیم، احمد همیان را گشود و نزد امام عسکری (عج) گذاشت حضرت به آن طفل رو کرده و فرمود: اینها هدایا و تحفه های شیعیان تو است آنها را بگشا و تصرف نمای. آن طفل که همان فرزند منحصر به فرد امام و دوازدهمین جانشین پیامبر گرامی اسلام می بود به پدر توجه کرد و گفت: ای مولای من آیا جایز است من دست طاهر خود را به سوی مال های حرام دراز کنم؟

آنگاه حضرت امام حسن عسکری (عج) به احمد بن اسحاق فرمودند: ای پسر اسحاق آنچه در همیان است نزدیک آور تا صاحب الامر حلال و حرام را از یکدیگر جدا کند.

پس احمد بن اسحاق یکی یکی کیسه ها را از همیان بیرون کشید. آن کودک فرمود: این کیسه از فلان شخص است که در فلان محله از قم می نشیند، و شصت و دو اشرفی در این کیسه است، چهل و پنج اشرفی از آنها از قیمت ملکی است که از پدر به او به میراث رسیده و فروخته است، و چهارده اشرفی قیمت هفت جامه است که فروخته و اشرفی ها از کرایه دکان است.

حضرت امام حسن عسکری (عج) فرمود: ای فرزند راست گفתי، بگو در میان آنها کدام یکشان حلال و کدام یک حرام است تا آنچه حرام است از میان آنها بیرون کشد.

آن کودک (صاحب الامر (عج) فرمود: در این همیان شصت و دو اشرفی

است که فقط دو اشرفی از آنها حرام است، یکی اشرفی است که به سکه ری بوده، و در فلان تاریخ آن سکه زده شده، و دارای فلان نقش می باشد، که نصف آن هم محو شده است، و اشرفی دیگر منقراض شده و ناقص است و این دو حرام می باشند و بقیه بی اشکال است.

و به دنبال آن فرمود: علت حرمت آن دو اشرفی این است که صاحب این دو اشرفی مرد جولائی بود که در فلان سال و فلان ماه در همسایگیش او مردی سکونت داشت و این مرد جولائی مقدار یک من و نیم ریسمان نزد این همسایه گذارده بود که دزد آن را می رباید، وقتی همسایه به او گفت: دزد ریسمان را ربوده، آن مرد گفته همسایه را نپذیرفت، و از او تاوان ریسمانها را مطالبه نموده و گرفت. (در صورتی که چون مال به عنوان امانت در تصرف او می بود و شرعاً وقتی مال امانتی نزد امینی تلف شود امین ضامن تأدیه قیمت آن نبوده، و مطالبه تاوان از او بی مورد بوده، و گرفتن صاحب مال آن تاوان را از همسایه حرام می بوده است) و آن شخص با تاوان حرام دریافتی از همسایه ریسمانی خریده و با ریسمان جامه ای بافت و آن را به (این دو دینار) فروخت، بنابراین، این دو دینار قیمت جامه بافته شده از آن ریسمانها بوده و حرام است.

وقتی احمد بن اسحاق کیسه را گشود، دو دینار به همان علامتها که آن کودک (حضرت صاحب الامر) اعلام فرموده بود نمودار گردید احمد بن اسحاق آن دو دینار را برداشته و بقیه را به خدمت امام تقدیم داشت سپس احمد بن اسحاق بسته دیگر را برون آورد و حضرت صاحب الامر علیه السلام فرمود: این بسته مال فلان شخص ساکن فلان محله قم است، و پنجاه اشرفی در این بسته است و ما دست به سوی آن

دراز نمی کنیم. احمد بن اسحاق پرسید: چرا؟ آن حضرت فرمود: این اشرفی ها قیمت گندمی است که میان او و برزگانش مشترك بوده و این شخص حصه خود را زیاد کیل کرده و گرفته و مال برزگران در میان آنها است. حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: راست گفتی ای فرزند.

پس به احمد بن اسحاق فرمود: این کیسه ها را بردار و وصیت کن به صاحبانش برسانند که ما اینها را نمی خواهیم و اینها حرام است و تمام کیسه ها را به همین نحو حلال و حرام آنها را از یکدیگر تمیز داده و مشخص ساخت.

(خوب دقت کنید چگونه خداوند متعال به پیشوایان مذهب شیعه در سنین کودکی علم و حکمت آموخته و ایشان را عالم به اسرار فرموده، و معجزات باهرات به زبان و دست آنان جاری می سازد، تا کمترین شبهه و تردید و شکگی درباره امامت و پیشوایی آنان برای هیچیک از گروندگانشان باقی نمانده، و با معرفت و شناخت کامل و از صمیم دل ایشان را دوست دار و ارادتمند و دنباله رو گردند).

وقتی کار احمد بن اسحاق به اتمام رسید سعد بن عبدالله در صدد پرسش از مسائل خویش از امام حسن عسکری برآمد حضرت به او نیز فرمود: از نور چشم آنچه می خواهی پرس و اشاره به حضرت صاحب الامر علیه السلام فرمود، آنگاه سعد بن عبدالله تمام مسائل مشکله خود را از آن امام همام پرسید و جوابهای شافی از آن حضرت دریافت داشت.

سعد بن عبدالله پاره ای از سؤالهائش را فراموش کرده بود، حضرت صاحب الامر از راه اعجاز آن سؤالها را به خاطرش آوردند، و به آن نیز جواب فرمود.

شهادت امام حسن عسکری علیه السلام و آغاز امامت و ولایت آن امام همام علیه السلام

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در روز اول ماه ربیع الثانی سال (۲۶۰) هجری از سوی معتمد عباسی مسموم گردید، و در روز جمعه هشتم همان ماه در سن بیست و هشت سالگی بدرود حیات گفت، و به درجه رفیعۀ شهادت نائل آمد. بلافاصله این فرزند کودک منحصر به فردش بر حسب وصیت خودش و همچنین امامان و پدران گذشته اش و نیز به موجب وصیت و فرمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله (که همه برابر امر خدای عزوجل می بود) امام و جایگزین پدر گردید، و چون تولدش در پانزدهم شعبان سال (۲۵۵) هجری رخ داد، بنابراین سن او در زمان احراز امامت و ولایت پنج سال و چهار ماه و پانزده روز بود، و چنانکه متذکر گردید خداوند متعال در همان سن کودکی حکمت و فصل الخطاب به او ارزانی داشت.

دعوی جعفر کذاب برادر امام حسن عسکری علیه السلام

در همان روز اول شهادت امام حسن عسکری علیه السلام همینکه جنازه امام غسل داده شد و کفن گردید، جعفر برادر آن حضرت برای نماز گذاری به جنازه پیش آمد، ولی بلادرنگ آن فرزند خردسال نزدیک شد و عمورا کنار زد و گفت: (من

برای نماز گذاردن بر پدرم اولویت دارم) و نگذاشت عمو به جنازه پدرش نماز بگذارد. اکنون معلوم نیست چگونه این نماز برگزار شد و او از دیدگاه مأمورین و جاسوسان معتمد عباسی مکتوم ماند، و او را ندیده و اقدام به دستگیریش نمودند، باید آن را یکی از اسرار و معجزات باهرات آن حضرت علیه السلام دانست.

به هر حال، چون به عقیده شیعه امام باید بر جنازه امام نماز بگذارد او (یا اینکه در سن بلوغ ظاهری نمی بود) نماز را بجا آورده، و باز همچنان به حال اختفاء در آمد، اما جعفر همینکه وضع فرزند برادر را چنین دید و او را کودک پنهان شده از بیم دشمن یافت و دانست که معتمد خلیفه جداً در پی جویی و دستیابی و استخفاف و تهدید و کشتن او می باشد موقع را مناسب دانسته و شیطان بر او استیلا یافت، آنگاه به هیجان درآمده و به جای برادر نشست و از واردین پذیرایی نمود و اموال ظاهری امام عسکری علیه السلام را نیز تصاحب و تصرف نمود و کوشید تا کنیزان او را نیز نگهداری و زنهای محرم آن حضرت را از کنیز و غیره سرپرستی نماید، و فرزند خویش را هم به شهرهای شیعه نشین اعزام داشت تا امامت و جانشینی خود را به وسیله فرزند به شیعیان اعلام نماید، و دسته ای را هم برانگیخت تا با شیعیان مخصوص آن حضرت ملاقات نموده و آنها را به طرف خود و پذیرش امامتش ترغیب و معتقد سازند.

ولی تمام کوشش های جعفر بی نتیجه ماند، زیرا هیچیک از شیعیان به سوی او نیامده، و حاضر به ملاقات با او نشدند. آنگاه جعفر به معتمد عباسی روی آور گشته، و از او خواستار کمک برای تثبیت امامت و جانشینی خود از سوی برادر گردید، و برای رسیدن به این آرزو هزینه هایی را متحمل شد، و از به کار بردن هر

وسیله ای که احتمال موفقیت خود را با بکار بردن آن می داد، فروگذار ننمود، اما هیچ کدام به حال او و رسانیدن او به هدفش مؤثر واقع نگردید، و شیعیان به هیچوجه تسلیم نظر او نشده، و او را به امامت نپذیرفتند، زیرا او نتوانست با اظهار معجزات امامت و جانشینی خود را برای شیعیان و دوستان ابی محمد ثابت و مدلل سازد، و آنها هم امکان نداشت بدون ابراز معجزه و یا نص صریح امام حسن عسکری (عج) دنبال رو او گردیده، و او را به امامت پذیرا شوند، به همین جهت از او دوری جسته، و اظهار تنفر و بیزاری نمودند.



داستان علی بن سنان موصلی

ومعجزه امام دوازدهم علیه السلام

در کتاب (متهی الآمال) از علی بن سنان موصلی، واو از پدرش نقل می کند که گفت همینکه امام حسن عسکری علیه السلام از دنیا رفت عده ای از شهر قم و شهرهای جبل با اموالی از سهم امام و هدایا که ساکنین آن دیارها برای امام به وسیله آنان به رسم معمول فرستاده بودند، به (سرّمن رأی) وارد شدند، و آنان از وفات آن حضرت مطلع نبودند، و در آنجا این خبر را به آنان دادند اینان از اهالی پرسیدند: چه کسی جای گزین آن حضرت شده؟ گفتند: جعفر برادر او.

آن عده شیعیان غریب تازه وارد به سامرا، جویای جعفر شدند، مطلعین گفتند: جعفر برای هواخوری و گردش بیرون شهر رفته، و در (زورقی) نشسته و در دجله به گردش مشغول و به خوردن شراب سرگرم و با او سرودها است.

آن عده به شگفتی افتاده، و با خود به گفتگو پرداخته، و گفتند: این ها صفت و رفتار امام نیست، بعضی از ایشان گفتند برگردیم و اموال را به صاحبانش مسترد کنیم.

ابوالعباس محمد بن جعفر حمیری قمی گفت: تأمل کنید تا این مرد (جعفر) برگردد و درباره او درست تفحص و کنجکاوی کنیم. آنان پیشنهاد حمیری را پذیرفته و توقف کردند، تا اینکه جعفر از گردش بازگشت. آن عده بر او وارد شده و سلام کردند و گفتند: ای سید ما ما از اهالی قم می باشیم و همیشه ما اموالی را (بابت سهم امام و یا عطایا) برای سید خود امام حسن عسکری علیه السلام می آوردیم. جعفر پرسید آن اموال کجاست؟ آنها گفتند با ما است جعفر گفت: آنها را به نزد من آورید. گفتند: دستیابی به اموال و تصرف در آنها راهی دارد.

جعفر گفت: آن راه چیست؟ گفتند: این اموال منقوله بسته بندی شده و هر یک مربوط به یکی از شیعیان می باشد و همه را در کیسه جمع کرده و در آن را مهر می زنند و به وسیله ما می فرستند و ما هر وقت که این مالها را می آوردیم سید ما (حضرت امام حسن عسکری علیه السلام) تمام مقدار و خصوصیات آن اموال را به ما اعلام می نمود، و سپس می فرمود: این مقدار از فلان شخص، و این بسته از فلان شخص، و یکا یک صاحبان آن اموال بسته شده را پیش از آنکه ما آنها را به او تسلیم داریم به ما می فرمود و از نام صاحبان آنها و مهر نقش آنها خبر می داد.

(خلاصه تو که می گوئی: اموال را بیاور، همانطوری که امام حسن عسکری علیه السلام با ما رفتار می کرد تو نیز خصوصیات و جزئیات کیسه و صاحبان آنها را بگو تا ما اموال را به نزد تو بیاوریم).

جعفر گفت: دروغ می گوئید، و این سخنان را بر برادرم می بندید، اینها علم غیب است.

آن عده چون این سخنان جعفر را شنیدند، بعضی به بعضی دیگر نگاه کرده،

وبه حال تحیر درآمدند. پس جعفر گفت: بروید و آن اموال به نزد من آورید. آن عده گفتند: ما امین و اجیر از سوی صاحبان آنها هستیم که اموال را به امام حسن علیه السلام که امام و پیشوای ما می بود برسانیم، اینک هرگاه تو امام و جانشین او هستی آنها را برای ما توصیف کن (همانطوری که آن امام برای ما شرح می داد) تا از این راه بشناسیم که تو امام و جانشین او هستی، وگرنه مالها را بر می گردانیم، وبه صاحبانش رد می کنیم، تا آنها هرچه خواستند در مورد اموالشان عمل کنند.

چون جعفر این سخنان را از آن جمع بشنید، نزد خلیفه که به شهر (سامراء) آمده بود شکایت کرد و خواستار شد که خلیفه دستور دهد تا آنها اموال را به جای امام حسن عسکری علیه السلام به من بدهند.

خلیفه آن عده را احضار وبه آنان گفت: این اموال را به جعفر بدهید. آنها به خلیفه گفتند: «اصلح الله الخلیفه» یعنی: خدا خلیفه را صالح گرداند. ما جماعتی اجیر و مزدوریم، و از طرف صاحبان اموال و کالت داریم که آنها را به همان شخص (ابی محمد) با علامت و نشانه های خاصی که بین ما و او جاری بود تسلیم داریم.

خلیفه پرسید: چه علامتی بوده که شما به آن علامت اموال را به ابی محمد علیه السلام می دادید؟

آنها گفتند: هر وقت ما وجوه و اموالی برای ابی محمد علیه السلام می آوردیم، او اموال را پیش از آنکه به او تسلیم کنیم جزئیات آنها را از تعداد اشرفیها و صاحبان آنها و مقدارشان برای ما توصیف می کرد و پس از اینکه آنها را بیان می داشت ما هم مالها را به او می دادیم و چند مرتبه بر او وارد شدیم و با همین علامت اموالی که دیگران برای تقدیم به او به ما داده بودند تحویلش دادیم. اینک که ابی محمد علیه السلام

وفات یافته، اگر این مرد (جعفر) مانند او صاحب این امر و منصوب به جای اوست (و این سمت را دارا شده) پس همان علامتی که ابی محمد علیه السلام ابراز می داشت او نیز اظهار کند تا ما اموال را به او بدهیم، وگرنه چاره ای نداریم جز اینکه اموالی را که در امانت ما قرار دارد به صاحبانش برگردانیم.

جعفر گفت: یا امیر المؤمنین اینها دروغگو هستند، و بر برادرم دروغ می بندند، و این علم غیب است، پس خلیفه گفت: اینها امانت دار و پیغام آورند، ﴿وما علی الرسول إلا البلاغ﴾. جعفر مبهوت ماند و جوابی نیافت.

آن جماعت به خلیفه گفتند: ای امیر المؤمنین بر ما احسان کن و یک نفر مأمور فرما تا ما را بدرقه کرده و از این شهر خارج شویم (تا در نتیجه از راهزنان و چپاول گران در امان باشیم) خلیفه مأموری را به همراه آنان گسیل داشت تا از شهر خارج شدند. وقتی از شهر بیرون آمدند به جوانی که سیمایی بسیار نیکویی داشت برخورد نمودند آن جوان خوش سیمایکایک آنها را به نام صدا زد و گفت ای فلان پسر فلان و ای فلان پسر فلان مولای خود را اجابت کنید، آنها به آن شخص گفتند: تو مولای ما هستی آن جوان گفت: معاذ الله من بنده مولای شما می باشم شما بیایید به نزد آن جناب. پس به همراه او راه افتاده و به خانه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام وارد شدیم در آنجا دیدیم که فرزند او حضرت قائم علیه السلام بر تختی نشسته که گویا پاره ماه است و بر بدن مبارکش جامه سبزی بود آنگاه همگی به آن جناب سلام کردیم و جواب سلام ما را فرمود و سپس ما را مخاطب کرده و فرمود:

تمام اموالی که آوردید مقدارش فلان قدر می باشد. و یکایک بسته ها را همانطوری که پدرش توصیف می کرد جزء به جزء و صف کرد و به علاوه

محمولات خود و آنچه باخود داشتیم آنها را نیز بیان داشت. پس ما به سجده افتادیم و شکر خدا را کردیم. آنگاه هرچه می خواستیم از او سؤال نمودیم و او همه را جواب مناسب داد. پس ما اموال را خدمتش آورده و به او تقدیم داشتیم، سپس به ما فرمود:

از این به بعد اموال را به (سامرا) نیاورید، و ما تقاضا کردیم شخصی را در بغداد تعیین فرمایید که اموال را در آنجا به او تسلیم داریم و سپس از خدمت او برگشتیم.

در آن هنگام مقداری حنوط و کفن به ابوالعباس محمد بن جعفر حمیری قمی مرحمت کرد و به او فرمود: خداوند اجر و مزد تو را بزرگ کند.

راوی می گوید: وقتی ابوالعباس به عقبه همدان رسید تب عارض او شد و در همانجا وفات نمود و بعد از او دیگران اموال را به بغداد حمل کرده و به نزد منصوبین از سوی امام علیه السلام که توقیع به نامشان صادر شده بود تقدیم داشتند و امام علیه السلام همچنان در حال استتار و غیبت به سر می برد و تنها به نزد شیعیان و دوستان مخصوص ظاهر می گردید و آنها نیز باعلامات و مشخصات کافی و وافی او را می شناختند و دستورهای او را اجرا می داشتند و پیام های از سوی او را هم به اشخاص مورد نظر او می رسانیدند.

نشانه های تعیین شده
از سوی امام حسن عسکری علیه السلام برای شناخت
صاحب الزمان علیه السلام

مرحوم مجلسی در کتاب «حق الیقین» از محمد بن بابویه قمی نقل می کند
که ابوالادیان گفت:

من در خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام می بودم و کارم این بود که
نامه های آن حضرت را به شهرها می بردم، روزی از روزها که آن حضرت بیمار
بودند و در همان بیماری هم وفات یافتند مرا طلبیدند و چند نامه به مدائن نوشته و
به من تسلیم داشتند که برای صاحبانش در آنجا ببرم و به من فرمودند:

تو بعد از پانزده روز دیگر به سامرا بر می گردی و وارد در اینجا می شوی،
و صدای شیون از خانه من خواهی شنید، و مرا در آن وقت غسل می دهند.

ابوالادیان گفت: ای سید من هرگاه این واقعه هائله (ترسناک) روی دهد،

امر امامت با کیست؟

فرمود: هر که جواب نامه های مرا از تو مطالبه کند او امام است.

ابوالادیان می گوید: گفتم علامت دیگر بفرما .
 فرمود: هر که بر من نماز کند او جانشین من است
 و باز گفتم: علامت دیگر بفرما فرمود:
 هر که بگوید: میان همیان چه چیز است، او امام شما است .
 (این سه علامت را امام حسن عسکری علیه السلام برای اینکه ابوالادیان امام خود را
 بعد از او بشناسد برایش بیان فرمود) .

ابوالادیان می گوید: مهابت آن حضرت مانع شد که بپرسم: کدام همیان،
 پس از حضور امام بیرون آمدم، و نامه ها را برداشته، و به طرف مدائن رهسپار
 شدم، و آنها را به صاحبانش رسانیده، و جوابها را گرفته و برگشتم، و همانطوری
 که امام فرموده بودند: در روز پانزدهم داخل (سامرا) شدم، و صدای نوحه و شیون
 از منزل آن امام مطهر بلند شده بود و همینکه به درب خانه آمدم، جعفر کذاب را
 دیدم که بر در خانه نشسته و شیعیان برگرد او در آمده و او را به مناسبت وفات برادر
 تسلیت و برای امامتش تهنیت می گویند، آنگاه به خاطر گذشت که جعفر امام
 باشد پس امامت طرز دیگر شده، زیرا من از پیش جعفر را می شناختم که او مرد
 فاسقی است، و برای امامت اهلّیت ندارد، (بطوری که خصوصیات و امتیازات
 امام بر من روشن است) او شراب می خورد، و قمار می باخت و طنبور می نواخت
 ولی با وجود این من مانند دیگران پیش رفته و تعزیت و تهنیت به او گفتم، اما او
 هیچ سؤالی از من نکرد (زیرا یکی از نشانه هایی که امام حسن عسکری علیه السلام برای
 شناخت امام بعد از خودش به من اعلام فرموده بود، این بود که امام جواب
 نامه های او را از من مطالبه می کند، و جعفر چنین سؤالی از من نکرد) .

در این حال عقید خدام برون آمد و خطاب به جعفر نمود و گفت: ای سید، برادر تو را کفن کرده اند، بیا و بر او نماز کن. جعفر برخاست و شیعیان به همراه او برای اداء نماز به راه افتادند تا اینکه به صحن خانه رسیدیم و در آنجا مشاهده کردیم که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را کفن نموده و بر روی نعش گذاشته اند. پس جعفر ایستاد تا بر برادر نماز بگذارد، و همینکه خواست تکبیر بگوید، ناگهان طفلی گندم گون پیچیده موی گشاده دندان مانند پاره ماه بیرون آمد و ردای جعفر را کشید و گفت: ای عمو پس بایست من سزاوار هستم بر پدرم نماز گذارم.

پس جعفر عقب ایستاد و رنگش متغیّر گشت، و آن طفل ایستاد و بر پدر بزرگوارش نماز خواند و او را در پهلوی امام علی نقی علیه السلام در (سامرا) دفن نمود.
ابو الادیان می گوید: سپس آن طفل متوجه من گردید و فرمود:

ای بصری بده جواب نامه ها را که با تو می باشد. پس من نامه ها را به او تسلیم داشتم.

ابو الادیان می گوید: در خاطرم گذشت که تا اینجا دو علامت از علائمی که امام حسن علیه السلام برای شناسایی امام بعد از خودش به من خاطر نشان فرموده بودند ظاهر شد (یکی: نماز بر امام و دیگری: مطالبه پاسخ نامه ها) و یک علامت دیگر مانده است.

پس ابو الادیان برای این که حجّت را بر جعفر تمام کرده، و ثابت کند که او امام نیست، پرسید: کی بود این طفل که بر امام حسن عسکری علیه السلام نماز گزارد؟
جعفر گفت: واللّه هرگز او را ندیده بودم و نمی شناختم.

در این حال جماعتی از اهل قم آمدند و از احوال امام حسن عسکری علیه السلام

سؤال کردند و وقتی اطلاع یافتند که او وفات یافته سؤال کردند امامت با کیست؟ مردم به سوی جعفر اشاره کردند. پس آنان نزدیک رفته و به جعفر تسلیت فوت برادر و تهنیت مقام امامت را گفتند و سپس اظهار داشتند: با ما نامه ها و اموالی است بگو آن نامه ها و مالها از چه کسانی است؟ و چه مقدار است؟ تا آنها را به تو تسلیم داریم.

جعفر برخاست و گفت: مردم از من علم غیب می خواهند! در همین حال خادم حضرت صاحب الزمان علیه السلام بیرون آمد و گفت: با شما نامه فلان شخص و فلان شخص است، و همیانی که بسته و همراه شما است هزار اشرفی است، و در میان اشرفیها ده اشرفی روکش طلا گردیده (وطلای خالص نیست)، جماعت آن نامه ها و اموال را تسلیم خادم کردند، و گفتند: هر که تو را فرستاده که این نامه ها و مالها را از ما بگیری (و به نزدش ببری) او امام زمان است. برای ابوالادیان مکشوف افتاد که مراد امام حسن عسکری علیه السلام از همیان که آن را یکی از نشانه امام به او اعلام فرموده بود همین همیان می بوده است.

جعفر کذاب به نزد معتمد خلیفه رفته و آن وقایع را برای او نقل می کند، معتمد خدمتگزاران خود را برای دستگیری و کشتن آن کودک فرستاد، آنان به (سامرا) آمده، و بنا به این نقل صیقل کنیز آن حضرت را گرفته و از او خواستند که آن طفل را به ما نشان بده و او انکار کرده و گفت: امام حسن عسکری علیه السلام فرزندی نداشته است و برای اینکه ذهن آنها را از این موضوع منحرف سازد دروغ مصلحت آمیزی گفت و اظهار داشت: من از حضرت امام حسن عسکری حامله هستم، و همین که صیقل این سخن را گفت او را به نزد ابن ابی الشوارب قاضی

محل برده و کنیز را به او سپردند تا به محض این که فرزندش متولد شود او را بکشند، بناگاه خبر رسید عبدالله بن یحیی وزیر خلیفه مرد و صاحب الزنج در بصره بر خلیفه خروج کرد، مأمورین به گفتگو پرداخته، و در حال تفکر فرو رفتند، کنیزك وقت را مغتنم شمرده و از خانه قاضی خارج گشته و به سوی خانه خویش رهسپار شد.

و بنا بر روایت دیگر: مرحوم مجلسی از شیخ طوسی، و او از رشیق نقل کرده که رشیق گفت: معتمد خلیفه مرا با دو نفر دیگر طلب کرد و گفت: هر کدام سوار اسبی شده و با شتاب به (سامرا) بروید و خانه امام حسن عسکری علیه السلام را بما نشان داد و گفت: به درب خانه غلام سیاهی نشسته پس شما داخل خانه شوید و هر که را در آن خانه بیابید سرش را برای من بیاورید.

رشیق می گوید: چون ما به خانه آن حضرت رسیدیم در دهلیز خانه غلام سیاهی نشسته بود و بند زیر جامه در دست داشت و می بافت پرسیدم: در این خانه کیست؟ گفت: صاحبش و هیچگونه توجهی به ما ننموده و از ما پروا نکرد. وقتی ما داخل خانه شدیم، خانه را بسیار پاکیزه دیدیم و در مقابل پرده ای مشاهده نمودیم که هرگز از آن بهتر ندیده بودم چون پرده را بالا زدیم، حجره بزرگی به نظر ما آمد که گویا دریای آبی در میان آن حجره است، و در منتهای آن حجره حصیری بر روی آب گسترده و بر بالای آن حصیر مردی با نیکوترین هیئت ایستاده و به نماز مشغول است، و هیچگونه التفاتی به ما ننمود (و چون معتمد خلیفه به آنان امر کرده بود هر کس در خانه بود او را بکشید و سرش را برای من بیاورید) احمد بن عبدالله (که یکی از مأمورین بود) پا در حجره گذاشت که داخل آب شده (و برای دستگیری

آن نمازگزار اقدام کند) در آب فرو رفت و مشرف به غرق گردید و در نتیجه بسیار نگران شد تا اینکه من (رشیق) دست دراز کرده و او را از آب بیرون کشیدم، و همچنان ساعتی بی هوش می بود، پس از به هوش آمدن رشیق دیگر بار تصمیم گرفت داخل آب شده (و او به آن نمازگزار دستیاب شود) تا او هم پا را در آب فرو برد همانند رفیقش مشرف به غرق شد، و من دست او را گرفته و از غرق شدن نجات دادم، ولی متحیر ماندم که این چه پیش آمدی بود!! آنگاه زبان به عذرخواهی گشوده و به سوی نمازگزار توجه کرده و گفتم: ای مقرب درگاه خدا از خدا و از تو که مقرب درگاه او هستی معذرت می طلبم، و من ندانستم نزد چه کسی می آیم، و از حقیقت حال بی اطلاع بودم، و اکنون از این عمل خود توبه می کنم، ولی آن جوان نمازگزار متوجه گفتار ما نگردید و به کار نماز خود همچنان مشغول می بود، و از هیبت او ترسی در دل ما روی داد و برگشتیم، و معتمد خلیفه انتظار برگشت ما را داشت و به درباریان سفارش کرده بود که هر وقت ما برگردیم آنها ما را نزد او ببرند، و وقتی که در میان شهر بغداد رسیدیم، آنان ما را به نزد خلیفه بردند و ما تمام قصه را برای او نقل کردیم، پرسید: پیش از من با دیگری ملاقات کردید و با کسی در این باره حرفی زدید؟

گفتیم: نه.

پس سوگند عظیم یاد نمود که اگر بشنوم یک کلمه از این واقعه را به دیگری نقل کرده اید همه شما را گردن می زنم.

و ما این حکایت را نتوانستیم نقل کنیم مگر بعد از مردن معتمد خلیفه (و علت اینکه معتمد خلیفه این پیمان را از آنان گرفته، و چنین تهدید به آنها نمود، برای این

بود که اگر دیگران این واقعه را از آنان که مأمورین اعزامی خلیفه برای کشتن امام می بودند می شنیدند، ارادت و شناخت آنان نسبت به امام زمانشان زیاد می شد، و مخالفین و دشمنان او هم به سوی او راغب و ارادتمند شده و در عداد شیعیان خالص در می آمدند، و در نتیجه: لطمه به خلافت او و شاید منجر به شورش و بلوا بر علیه او می گردید، و او را دستگیر می کشتند.

فهرست کوتاهی از مقامات و وظایف ائمه معصومین علیهم السلام

اینک که شمه ای از سرگذشت این امام همام به رشته تحریر در آمد، لازم دانست فهرستی وار مقامات و وظایف ائمه طاهرین علیهم السلام مورد گفتگو واقع شود، تا بررسی کننده با شناخت بهتر نسبت به ساحت مقدس این بندگان زبده و خاص خدا ابراز ارادت نموده، و آنان را به پیشوایی و امامت و ولایت پذیرد.

هرچند نگارنده در کتاب (امامان بحق) به طور مستوفی مطلب را مورد تشریح قرار داده، ولی اینک به مناسبت مقال به تکرار آن می پردازد:

۱ - جانشینان پیامبر واسطه فیض و رحمت خداوند متعال می باشند

چنان که شخص پیامبر صلی الله علیه و آله واسطه لطف و فیض خدا می بود، و به واسطه صفای معنوی و طهارت سرشتی و عصمت درونی مهبط وحی خدا گردیده و از سوی انواع فیوضات و برکات از طرف خدا به او افاضه می شد و از سوی همانها بین افراد و ساکنین جهان به قدر استعداد پخش می گردید. این جانشینان منصوب او نیز پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله یکی بعد از دیگری همان منصب را دارا گشته، و به جز مقام رسالت که مختص به او می بود و منحصرأ او مأموریت مستقیم تبلیغ را

می داشت یکایک از آنان به جانشینی از او واسطه فیوضات و برکات بوده، و اکنون امام دوازدهمین عهده دار این وظیفه است، که فیوضات به وسیله او بر موجودات پخش می گردد.

این عده از برجسته گان آفرینش را می توان به قلب تشبیه نمود، چنانکه روح مجرد انسان امکان ندارد نسبت به پخش خون در اعضاء و جوارح بدن مستقیماً اقدام نموده و آن جوهر مجرد در این کار فعالیت از خود ابراز دارد، و آفریدگار جهان چنین مقرر داشته که روان آدمی متوجه قلب بوده و با حرکات انقباضی و انبساطی قلب خون در تمام بدن به جریان افتاده، و از مجاری رگها و موی رگها تمام اعضاء بدن بهره مند شده و وظایف مربوطه را انجام داده و آدمی زنده بماند.

چنین است کالبد آفرینش که خلاق جهان فیوضات خویش را در هر زمان به وسیله ولی مخصوص خویش به آن کالبد افاضه می کند، و او واسطه فیض خدا و مهبط انوار خدا می باشد و به همین جهت است که در روایات آمده (لولا الحجة لساخت الارض باهلها) یعنی: اگر حجت در روی زمین نباشد زمین با اهلش نابود خواهد شد.

و اکنون این واسطه رحمانی بطوری که شرح داده شد، بنا به معرفی صریح پیامبر اکرم اسلام صلی الله علیه و آله که بنیان گزار و آورنده دین می باشد و همچنین بر اثر معرفی ائمه طاهرین دیگر و بر حسب اعلام پدر بزرگوارش امام حسن عسکری امام یازدهم حضرت مهدی صاحب الزمان است که اکنون به امر خدا در حال استتار به سر می برد، ولی همچنان واسطه افاضات رحمانی بوده و به انجام وظایف محوله اشتغال دارد و چنین واسطه ضرورت ندارد که حتماً در مرئی و منظر عموم قرار

گیرد.

۲- جانشینان پیامبر مفسرین قرآن کریم و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله می باشند

قرآن کریم به منزله قانون اساسی اسلام است، و مشتمل بر بسیاری از آیات مبهمه و مشکله و متشابهه بوده که در وهله اول پیامبر صلی الله علیه و آله و وظیفه رفع ابهام و اشکال از آنها را دارد.

چون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در زمان حیات خویش موفق نشد به طور کامل از تمام آیات متشابهات رفع ابهام کند از این رو به امر خدا اینان را معرفی فرمود با آنان آیات مبهمه را تفسیر و مشکلات مربوطه به امور دین را مرتفع نمایند و به حکم آیه شریفه ﴿اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولي الامر منكم﴾ اطاعت آنان را به عنوان (اولوا الامر)، (که یکا یک آنان را تا امام دوازدهم به خوبی شناسانیده) بر تمام افراد بشر واجب اعلام و نظرات ایشان را در امور دین و قرآن لازم الاجرا بیان داشت.

البته در حال غیبت امام دوازدهم این تکلیف به صورت ظاهر برای او انجام نشدنی است، ولی چون قرآن کریم و احکام به حد لزوم از سوی ائمه پیش تشریح شده دیگر چندان نیازی به حضور او جهت این منظور به ظاهر نیست، مع هذا هر وقت مشکل اساسی و اختلاف اصولی در احکام پیش آید او به وجه مقتضی علمای اسلام را راهنمون شده و رفع ابهام خواهد نمود.

و هرگاه در مطلبی اجماع امت صورت گیرد، آن اجماع یکی از دلائل و مستندات احکام می باشد، و آنها به واسطه این است که در بین مجمعین از علماء آن امام بزرگوار به طور مسلم شرکت جسته و نظر خویش را به وجه مقتضی

ابراز می دارد، و به همین جهت است که اجماع امت اسلام یکی از دلایل قطعیه شرعی به حساب می آید، زیرا امام دوازدهم در میان آنها است، و به اعتبار سندیت نظریه او آن اجماع نیز حجت و دلیل قرار داده شده است.

امامان و تفسیر قرآن

در کتاب (علل الشرایع) است:

باسناده عن الصادق علیه السلام انه قال لابي حنيفة: انت فقيه اهل

العراق؟

فقال: نعم.

قال: فبم تفتيهم؟

قال: بكتاب الله تعالى وسنة نبيه.

قال: يا ابا حنيفة اتعرف كتاب الله حق معرفته وتعرف

الناسخ من المنسوخ؟

فقال: نعم.

فقال علیه السلام: يا ابا حنيفة لقد ادّعت علماً وملك ما جعل الله

ذلك إلا عند اهل الكتاب الذي انزل عليهم وملك وما هو إلا

عند الخاص من ذرية نبينا وما اراك تعرف من كتابه حرفاً.

قال: فإن كنت كما تقول ولست كما تقول فاخبرني عن قول

الله ﴿سَيُرَوُّ فِيهَا لِيَالِي وَأَيَّاماً آمِنِينَ﴾ اين تلك الارض.

قال: احسبه ما بين مكة والمدينة.

فالتفت أبو عبد الله «عليه آلاف التحية والثناء» الى اصحابه

فقال: تعلمون ان الناس تقطع عليهم ما بين المدينة ومكة

فيؤخذ اموالهم ولا يؤمنون علي انفسهم وتقتلون؟

قالوا: نعم، فسكت أبو حنيفة.

فقال: يا ابا حنيفة اخبرني عن قول الله «عز وجل»: ﴿ومن

دخله كان آمناً﴾ اين تلك الارض؟

قال: الكعبة.

قال: افتعلم ان الحجاج بن يوسف حين وضع المنجنيق على

ابن الزبير في الكعبة فقتله كان آمناً فيها؟ فسكت.

خلاصه معنی روایت این است که: حضرت صادق علیه السلام به ابی حنیفه (که

رئیس فرقه حنفی سنی مذهببان است) می فرماید: تو فقیه اهل عراق هستی؟

ابی حنیفه می گوید: بلی، حضرت می پرسند: پس به چه وبه استناد چه چیز به آنها

فتوا و نظریه می دهی؟ می گوید: به استناد کتاب خدا و سنت پیامبرش صلی الله علیه و آله.

امام صادق علیه السلام از او سؤال می کند: آیا تو کتاب خدا را بطوری که سزاوار و

شایسته است می دانی؟ و ناسخ و منسوخ از آن را تمیز می دهی؟

ابی حنیفه گفت: بلی! امام صادق علیه السلام به او فرمود: همانا تو ادعای

فرا دانستن علمی را نمودی و ای بر تو، خداوند این علم را تنها نزد اهل کتاب و قرآن

قرار داد که بر ایشان نازل فرمود، و ای بر تو ای ابوحنیفه! این علم نیست مگر

نزد عده مخصوصی از ذریه پیامبر ما صلی الله علیه و آله، و من تو را در مقامی نمی بینم که حتی

یک حرف از کتاب خدا را بدانی! اگر چنین است که تو می گویی و ادعای داری و

مسلم چنین نیست که تو مدعی هستی پس تو مرا از تفسیر گفته خدا (و این آیه از قرآن) «سیروا فیها لیالی وایاماً آمین» یعنی: سیر کنید در آن زمین شبها و روزها در حال امن و امان. (بگو) آن زمین کجاست؟

ابو حنیفه گفت: گمان می کنم ما بین مکه و مدینه باشد!

امام صادق علیه السلام که بر او هزاران بار تحیت و ثنا نثار باد، متوجه اصحاب شده و فرمود: شما می دانید که راهزنان ما بین مکه و مدینه را می بستند پس اموال مردم را گرفته، و چپاول می نمودند، و مردم در آن راه تأمین جانی نداشتند و به دست دزدان کشته می شدند؟ (و چگونه خدا می فرماید در چنین راهی در امن و امان سیر و حرکت کنید؟!)

ابو حنیفه گفتار دندان شکن امام صادق علیه السلام را که شنید ساکت ماند، و توجه کرد ادعای پوچی نموده است.

بار دوم امام صادق علیه السلام فرمود: ای ابوحنیفه مرا از معنای این گفته خدای «عزوجل» و آیه کریمه قرآن آگاه ساز «ومن دخله کان آمناً» یعنی: هر کس داخل آن سرزمین شد در امن و امان به سر خواهد برد، این سرزمین کجاست؟

ابوحنیفه گفت: آن سرزمین کعبه است، امام صادق علیه السلام فرمود: آیا می دانی که حجاج بن یوسف برای دستگیری و کشتن ابن زبیر که در کعبه پناهنده شده بود (و در کعبه را برای حفظ جانش بسته بود) منجنیق نصب نمود و از دیوار کعبه بالا رفت و او را به قتل رسانید؟ پس چگونه آنجا محل امن می باشد؟

باز ابوحنیفه در مقابل این فرمایش غیر قابل انکار امام صادق علیه السلام ساکت گشته و نتوانست جوابی بدهد.

و به دنبال این روایت و یا روایات مشابه آن چه امام صادق علیه السلام و چه ائمه دیگر مقام رفیع خویش را به اثبات رسانیده و مدلل ساخته اند که پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آنان مفسرین قرآن کریم و شارحین مشابهاات آن می باشند.

۳- امام حافظ و نگهبان شریعت است

هر چند خدای متعال به مقتضای آیه شریفه ﴿إِنَّا نَحْنُ الذَّكْرُ وَإِنَّا لَهُ لِحَافِظُونَ﴾ «یعنی: همانا ما قرآن را فرو فرستادیم و به طور محقق آن را حافظ و نگهبان می باشیم».

خداوند متعال حافظ و نگهبان قرآن و شریعت می باشد ولی وسیله و واسطه انجام این کار همانا ائمه طاهرین هستند، که هر یک در زمان خویش به نیکوترین وجه شریعت و قرآن را نگهبانی کرده و مانع تحریف و تغییر و زوال آن بوده اند. اگرچه بر اثر این نگهبانی جانشان و جان اولاد و عیالاتشان در خطر مرگ و نابودی قرار گیرد. چنانکه عملاً حضرت سیدالشهداء علیه السلام اینچنین کرد. (نگارنده در کتاب (انگیزه قیام امام حسین علیه السلام) مفصل بیان داشته).

و حضرت مهدی علیه السلام هم در همان پنهانی این وظیفه را به وجه احسن به انجام می رساند و با برگماری و یا ایجاد موجبات مانع تحریف و زوال دین خواهد شد. از باب نمونه، چنانکه بر نگارنده ثابت است، پیش از قیام و اقدام مرحوم آیه الله العظمی خمینی رهبر انقلاب اسلامی چون من در یکی از ادارات مشهور و مؤثر آن زمان با اجازه پاره ای از مقامات روحانیت به کار مشغول بودم اطلاع یافته و برایم ثابت و روشن بود که حکومت وقت و عمال و مؤثرین و متنفذین آن زمان که

بسیاری از آنها را از نزدیک می‌شناختم در صدد براندازی احکام و تغییر اساسی آنها می‌باشند، چنانکه مقدمتاً تاریخ اسلام را که هجرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از مدینه به مکه است تغییر دادند و محمد رضا شاه آن زمان گفت: کوروش راحت بخواب ما بیداریم و فحشا علنی شد بطوری که در بسیاری از خیابان‌های بعضی از شهرها مخصوصاً تهران مشروب فروشها دایر گردید و علناً پاره‌ای از مردم به شرب خمر و به مستی می‌پرداختند، و حجابهای زنان برداشته شد، و به صورت افتضاح آمیزی زنان خودنمایی می‌کردند، و نظائر آنها.

و هرگاه آن حکومت ادامه می‌یافت مسلماً آثاری از دین را باقی نمی‌گذاشتند، و برای مسلمانان و شیعیان پای بند زندگی بسیار مشقت بار می‌بود. برای من ناچیز مسلم بود که امام دوازدهم علیه السلام همچنان مراقب اوضاع این کشور اسلامی می‌باشد و به طور تحقیق و سائلی سر خواهد انگیخت که این بساط برچیده شده و احکام اسلام زنده گردد و چنانکه موجبات فراهم شد مسلماً خود او ظاهر شده، و از فسادها به نحو مقتضی جلوگیری خواهد فرمود.

پس از مدت کوتاهی امام خمینی داعیه پیشوایی را ساز کرده و با کمک ظاهری مردم که همه به نظر نگارنده به لطف خدا و ارشاد امام دوازدهم علیه السلام و کمک او می‌بود قیام کرده و انقلاب فعلی به وجود آمد.

غرض این است که امام زمان علیه السلام هر چند به حال غیبت باشد، این وظیفه را که حفظ و نگهداری از دین است به انجام خواهد رسانید، و چنانچه به قدری فساد شیوع یافت، و جهان مستغرق از آن گردید که با برانگیزی و سایل و امر به معروف و نهی از منکر صلاح اندیشان بهبود نیافت، خود به امر خدا ظاهر گشته، و مانند

امام حسین علیه السلام قیام نموده، وبه شرحی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وائمه طاهرین بیان داشته اند، جهان را از فساد پاك وآن را پر از عدل و داد خواهد فرمود.

۴ - حکمرانی ائمه طاهرین علیهم السلام

هر پیامبر خاصه پیامبران (اولوالعزم) علاوه بر سمت رسالت و ابلاغ احکام مربوط به دین خویش ونگهبانی از مقررات آن عملاً حکمران مردم نیز بوده واداره امور اجتماع بالاخص پیروان ایشان به عهده آنها محول است، زیرا اگر چنین نباشد کار تبلیغ رسالتشان نارسا می ماند.

وهرگاه پیامبر صلی الله علیه و آله عهده دار نظم اجتماع، و اجرای حدود، و بسط عدالت، و جلوگیری از ظلم و فساد، و عزل و نصب حکام و مأمورین، و گسیل آنان به هر سو، جهت رسانیدن احکام شریعت، و ترویج آن نباشد، پیامبری و تبلیغ او ناقص و بدون پیشرفت خواهد ماند، و اگر او فرمان روا نبوده تا پیروانش را به جهاد و دفع و رفع فساد و شرّ اعزام داشته، و اختیار نداشته باشد مثلاً فلان پیرو شایسته را به فلان شهر جهت حکمرانی و ریاست، و در نتیجه بسط و اشاعه دینش گسیل دارد، و فرمانروایان ناباب و ستمگران و بالاخره مخالفین را سرکوب کند، هرگز دینش رواج نیافته، و بدون پیرو خواهد ماند.

بنابراین، پیامبران صلی الله علیه و آله هم وظیفه پیامبری را ایفاء وهم بر مسلمانان به سمت حکمرانی ولایت ظاهری دارند.

آیه شریفه ﴿النبي أولى بالمؤمنين من أنفسهم﴾ یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به جانهای مؤمنین از خودشان نسبت به خودشان اولی تر است چون هر فرد نسبت به هر کار که دلخواه او بوده و توان انجام آن را دارد (در صورتی که موانع دیگری در

بین نباشد) می تواند نیروهای خود را در آن راه به کار انداخته و آن را انجام دهد. لیکن پیامبر صلی الله علیه و آله از خودشان نسبت به جانهایشان اولویت دارد. بنابراین هر وقت امر به جهاد و ایثار نفس از سوی او صادر شد مسلمانانی که مأمور به اجرای آن شده اند مکلف به عزیمت به جهاد بوده و به خواسته های خود و یا پدران و نزدیکان نباید توجه کرده و آنها را مورد عمل قرار دهند. آیه مذکوره در خصوص جهاد با کفار و مخالفین نازل شده است زیرا بعضی از مسلمانان روی خود دوستی، و گریز از مرگ، و بیم شهادت پس از اینکه فرمان جهاد از طرف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله صادر می شد در اجرای امر او تعلل کرده و می گفتند: برویم از پدرمان اجازه گرفته، و یا با دیگران مشورت کنیم از این رو آیه شریفه نازل شد که اجرای فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله بر تمام نظرها تقدم دارد و باید به جهاد بروید علی هذا پیامبر صلی الله علیه و آله حکمران زمان نیز می بوده است.

وظیفه ائمه معصومین علیهم السلام در این مورد

جانشینان پیامبر نیز مانند پیامبر این سمت را دارا بوده و به مقتضای آیه شریفه ﴿أطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم﴾ یعنی: خدا و رسول و صاحبان فرمان از خودتان را (که از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله به ائمه معصومین علیهم السلام تعبیر شده، و اولینشان علی مرتضی علیه السلام و آخرینشان حضرت مهدی صاحب الزمان علیه السلام) است اطاعت کنید.

بنابراین، آنان حکمرانان واقعی نیز می باشند، ولی در مورد اجرای این سمت و مقام آنان برابر وصیت و دستور پیامبر صلی الله علیه و آله از درگیری و جنگ با مخالفین

ممنوع شده اند، بلی هرگاه مردم از روی رضا و رغبت به آنان روی آور شده، و خواستار زعامت و ریاست و خلافت ظاهریشان گردیدند، در آن وقت وظیفه دار پذیرش آن سمت و اجرای نظرات خداپسندانه خویش و حکمروایی بر مردم می باشند چنانچه علی مرتضی علیه السلام بر حسب وصیت پیامبر و نیز سایر ائمه معصومین علیهم السلام برای احراز این مقام دست به شمشیر نکرده و جنگ و خون ریزی به راه نینداختند و همچنان خانه نشین مانده و به انجام وظایف دیگر می پرداختند.

علی علیه السلام در همان وقت که خانه نشین بود مراقبت حسن اجرای احکام شرع و آماده تفسیر و تبیین قرآن کریم و سنت نبوی می بوده و مردم حتی خلفای وقت در مشکلات دینی به او مراجعه می کرده و نظر او را خواستار گشته و اجرا می نمودند، و پاره ای از مواقع خود را به محل دادرسی رسانیده و با توضیح کافی مانع از اجرای حدود غیر شرعی و یا احکام مخالف شرع می گردند.

همین وصیت پیامبر به علی مرتضی علیه السلام را علی به امام حسن جانشین خود نمود و به طوری که ثابت و مشهور است هیچ یک از ائمه علیهم السلام برای احراز این مقام دست به شمشیر نزدند. و در مورد امام حسین علیه السلام و درگیری او با یزید «لعنه الله» و اقدامش بر آن جهاد بزرگ و فداکاری بی مانند به طور خلاصه نه برای احراز مقام حکمرانی بوده (چنانکه بعضی نا آگاهان پنداشته اند) بلکه جهت احیاء دین خدا و جلوگیری از تحریفات و تصرفات و عملیات نابجای یزید ملعون حاکم وقت می بوده است.

به هر حال: مثل این عده (چنان که در روایات آمده) مانند کعبه است که باید

مردم به سوی آنان روی آورند و اجرای مراسم و ولایت و حکومت را از آنان خواستار شوند. نه این که آنان جهت احراز این مقام به جنگ و درگیری بپردازند.

امام دوازدهم و این وظیفه

در مورد امام زمان علیه السلام هم چنانکه وظیفه مزبور از پدرانش سلب شده بود، از ناحیه او نیز فعلاً اجرا شدنی نیست، و تا وقتی خداوند متعال مصلحت بداند در حال غیبت باقی خواهد ماند، و همین که موجبات ظهور و ابراز سلطنت و استیلائیش فراهم گردید، به امر خدا ظاهر شده، و به اجرای دستورهای او و احیاء دین و ترویج احکام سید المرسلین خواهد پرداخت، و تاریخ ظهور و چگونگی حکومت او بر هیچکس روشن نیست، البته مقدمات و آثاری در پاره‌ای از روایات برای ظهور او نقل شده که تاریخ قطعی آن را مشخص نمی‌دارد ولی به طور مسلم حکومت او مقدمه قیامت کبریا و آخر دوران این جهان خواهد بود.

۵- امام مراقب دینداران است:

در هر زمان امام و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله چوپان دین و مراقب دینداران است، خواه مردم او را ببینند و خواه نبینند او وظایف خود را ایفاء می‌کند تا جائی که حجت بر مردم ناتمام نماند.

گوسفندان در بیابان سرگرم چرا هستند و چوپان را نمی‌بینند و نمی‌شناسند، و از او غافلند، ولی چوپان که حافظ و نگهبان آنها است، با توجه کامل و هوشیاری سرشار همواره مراقب و مواظب آنها بوده، و نمی‌گذارد هیچ یک از آنها در ورطه

هلاکت افتاده، و یا طعمه گرگ قرار گیرند، و به محض اینکه گرگ به سوی آنها حمله ور شد او با تمام نیروها به دفاع از آنها پرداخته و گرگ را به وسایل دفع می کند و به هر حال، تا جان در بدن دارد نمی گذارد آسیبی به آنها رسیده و گرگ آنها را طعمه خویش سازد.

چنین است امام و پیشوای واقعی و منصوب از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله که هرگز نخواهد گذاشت به اساس دین از طرف دشمنان دین ضربه مهلک وارد شده و آن را تحریف و تغییر و نابود سازند و نسبت به دوستان مخصوصشان همیشه عنایت کامل دارند. داستان هریک از ائمه و شیعیان مخصوص در کتب احادیث و تواریخ ضبط است.

داستان علی بن یقظین و حضرت موسی بن جعفر علیه السلام

علی بن یقظین وزیر هارون الرشید عباسی بود، و بسیار مورد علاقه و اعتمادش می بود، و هارون می پنداشت او از مخالفین حضرت موسی بن جعفر علیه السلام و سنی مذهب است، در صورتی که در واقع او از شیعیان و پیروان و دوستان امام زمان خود (حضرت موسی بن جعفر علیه السلام) بوده، و در عبادات برابر نظریه او رفتار می کرد.

قبلاً آن حضرت به او فرموده بودند: ای علی بن یقظین تو که در دربار خلیفه و جاهتی داری، کوشش کن حتی الامکان به دوستان ما کمک کرده و آنها را از مهلکه و اذیت و آزار دشمنان ما نجات داده و به وجه مقتضی از آنها طرفداری کنی.

تو ای علی بن یقظین با خود چنین تعهدی بنما من نیز در برابر آن سه چیز را به

لطف خدا برای تو تعهد می‌کنم:

یکی اینکه: هیچوقت سقف زندان بر سر تو سایه نیفکند (به زندان دشمن نیفتی).

دوم اینکه: شمشیر بر تو کارگر نیفتد (تورا نکشند).

سوم اینکه: حیثیت و آبروی تو محفوظ مانده و خوار و خفیف نشوی.

علی بن یقطین بر حسب نظریه امام و پیشوایش به طور پنهانی، وبدون اینکه نمودار تشیع او باشد از شیعیان حمایت می‌کرد و تا امکان داشت مانع از آزار آنها از طرف حکومت و مأمورینش می‌گردید.



چگونگی مراقبت امام علیه السلام و محافظت جان و آبروی علی بن یقطين

برای نمونه یک مورد که یکی از معجزات بینات آن امام نیز به حساب می آید، ذکر می شود.

روزی هارون الرشید جامه بسیار نفیسی که برای او هدیه آورده بودند به علی بن یقطين از روی محبتی که به او داشت اهداء کرد علی بن یقطين به ذهنش رسید که این جامه ارزشمند شایان مولایش حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می باشد، پس از چند روز آن جامه و مقداری اموال به وسیله غلام مخصوص و مورد اعتمادش برای امام هدیه فرستاد.

امام علیه السلام تمام اموال اهدائی علی بن یقطين را پذیرفته، ولی جامه را توسط غلام خود مخفیانه برای علی بن یقطين پس فرستاد، و پیغام فرمود: به این جامه نیازمند خواهی شد، و آن را استعمال نکرده، و به وجه نیکویی از آن نگهداری نما. پس از اینکه جامه مزبور و پیغام امام علیه السلام رسید، علی بن یقطين با خود اندیشید چه سری در کار بوده که امام این جامه را نپذیرفت، و چنین پیغامی برایش فرستاد! برحسب امر امام آن را معطر ساخته و در صندوق مخصوصی حفاظت و نگهداری نمود.

پس از مدت زمانی علی بن یقطین همان غلام مأمور ارسال هدایا را به واسطه نافرمانی تنبیه نموده و کتک می زند. غلام به واسطه زجر دیدگی در صدد افشاء سرّ علی بن یقطین برمی آید، و چون می دانست که تنها چیزی که موجب خشمگینی خلیفه از علی بن یقطین خواهد بود وقوف و اطلاع از تشیع او و دوستی و ارادتش نسبت به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می باشد.

از این رو او هم خود را به دربار هارون الرشید رسانیده و به او خبر داد که علی بن یقطین بر خلاف آنچه تظاهر می کند جعفری مذهب و از شیعیان موسی بن جعفر می باشد و هر سال پنج یک از اموال خویش را با تحفه هایی برای او می فرستد و از حمله هدایایی که امسال برای او فرستاد آن جامه قیمتی می بود، که خلیفه به او بخشیده بود و آن را به وسیله خود من برایش فرستاد و من حامل آن می بودم.

هارون الرشید از شنیدن این گفته غلام بسیار برافروخته و غضبناک شد، و گفت: اگر این سخن تو واقعیت داشته باشد او را به سختی مجازات خواهم کرد. بلا درنگ هارون دستور می دهد، علی بن یقطین را احضار کنند و همین که چشم خلیفه به او می افتد به او می گوید و می پرسد: آن جامه ای را که چندی پیش به تو دادم چه کردی؟ الآن حاضر کن با آن کاری دارم.

علی بن یقطین گفت: جامه را خوشبو کرده و در صندوق مخصوصی نگاهداری کرده ام و از پس آن را دوست می دارم اصلاً نپوشیده ام.

هارون گفت: همین الآن آن را حاضر کن. علی بن یقطین غلامی را طلب کرد و در حضور خلیفه به او گفت برو به خانه من و جامه را که در فلان اطاق و

صندوق است. آن صندوق را بیاور. غلام با شتاب به سوی خانه علی بن یقظین رفته و صندوق را با همان نشانی برداشته و به علی بن یقظین تسلیم داشت، علی هم در حضور هارون آن را گشوده و جامه را از صندوق در آورد. هارون دید جامه به همان طوری است که در پیش به علی داده و با زینت و عطر آمیزی (همانطوری که علی گفته بود) نگاهداری شده است.

هارون آتش خشمش فروکش شده، و گفت: آن را به جای خود بازگردان، و سلامت برو که بعد از این سخن و سعایت احدی را درباره تو نخواهم پذیرفت. همین که علی بن یقظین از نزد هارون برون رفت، هارون غلام سعایت گر را طلبید و امر داد هزار تازیانه بر پای وی بزنند، تازیانه ها به پانصد نرسیده بود که غلام جان داد و مُرد.

آنگاه بر علی بن یقظین ظاهر شد که غرض مولایش موسی بن جعفر «سلام الله علیه» از رد آن جامه چه بوده؟ بعد از آن بار دیگر به خاطر جمع همان جامه را با تحفه های دیگر به خدمت امام فرستاد.

توجه شود: چگونه امام مراقب حال و وضع شیعیان بوده، و آنها را از مهالک نجات می دهد، و علت اینکه این اندازه شیعیان مخصوص نسبت به ساحت مقدس آنان ارادت می ورزند، و به حدّ اعلاّی معرفت می رسند چیست؟!

اظهار و ابراز این چنین معجزات است که مقام والای آنان را به منصبه ثبوت رسانیده و شیعیان را شیفته و فریفته و دلباخته می سازد.

حضرت مهدی امام دوازدهم علیه السلام هم همانند پدران خود بوده و شیعیان را در مواقع ضروری در صورتی که پیش آمدها در عداد مقدرات حتمیه الهیه نباشند به

محض روآوی به طرف او کمک کرده و از شداید می رهاند، و با توسل و خواستاری از او در پیشگاه خدای قادر شفاعت نموده و رفع حوائج و دفع بلیات و مشکلات می نماید.

و مهمتر این که دین را از گزند نابودی و تحریف به هر نحو که مقتضی بداند هر چند در حال استتار به سر می برد نگاهداری خواهد نمود، و دین داران و خدمتگزاران به دین نیز مورد عنایت و لطف مخصوص او هستند، ولی بر مردم و شیعیان واجب نیست که از چگونگی محافظت او و ایفاء و ظائفش اطلاع حاصل کنند، زیرا او به وظایف خود کاملاً آگاه بوده و کسی را نمی رسد که در کار او چون و چرا نماید، و بعداً در این باره توضیح بیشتری داده خواهد شد.

اقسام روایات وارده درباره امام دوازدهم علیه السلام

قسم اول: اخبار داله بر امامت او و این که او دوازدهمین و آخرین جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد.

قسم دوم: اخبار وارده در خصوص غیبت و اختفای او از انظار و اینکه برای او دو غیبت مقرر شده است.

قسم سوم: نوآب منصوب از سوی او در غیبت صغری و غیبت کبری و تکلیف شیعیان و مسلمانان در غیبت کبری و مقدمات و علامات و برای ظهور او از ناحیه پیشوایان و امامان گذشته بیان شده است.

قسم اول:

احادیث در این مورد چه از طرف پیامبر (ص) و چه از سوی ائمه و پدر بزرگوارش وارد شده ما فوق حد تواتر است.

و نگارنده به تذکر چند روایت از هریک از امامان اکتفا کرده، و کنگاشگران را برای آگاهی بیشتر و احراز بصیرت کاملتر به کتابهای معتبره احادیث مانند (کافی، والغیبه عبدالله نعمانی، وارشاد شیخ مفید، و جلد (۱۳) بحار الانوار، و اعلام الوری شیخ طوسی) احاله می دهد، و آنان می توانند به آن کتب مراجعه نموده و روشن تر گردند.

اجمالی از ادله مربوطه به مطلب عنوان شده

بخاری و مسلم که از پیشوایان اهل سنت و جماعت می باشند هر کدام در صحاح خود، و بسیاری از دانشمندان بزرگ شیعه در کتابهایشان از جابر بن سمره روایت کرده اند که او گفت:

من وقتی با پدرم خدمت پیامبر (ص) مشرف شدیم پس شنیدیم آن حضرت فرمود: این امر یقینی است که اسلام و شریعت احمدی منقضی نخواهد شد و همچنان پابرجا و عزیز خواهد بود تا زمانی که دوازده خلیفه بیایند و بگذرند، و همه آن خلفا از قریش می باشند.

به طور خلاصه: همان دلایل عقلی و نقلی که امامت و ولایت یازده امام دیگر را به ثبوت می رساند، عیناً همان ها مثبت امامت و ولایت او نیز می باشند،

با این تفاوت که به مقتضای همان ادله او اکنون زنده، و در این دنیا زیست می کند، و به امر خدا و روی مصلحت کلی که بر ما مجهول است در حال استتار به سر می برد، و معنی این استتار و غیبت این نیست که در جایی و مکانی خود را پنهان داشته، و به اصطلاح عرفی (قایم) کرده باشد بلکه منظور این است که او با این که در بین مردم بوده و با آنها زندگی می کند مردم عادی او را نمی شناسند، و مشخص نیست و او هم خود را معرفی نمی کند تا فرضاً از او عکس برداری شده و یا علامات و نشانه های شکلی و اندامی او را تمیز دهند ولی او در همین حال هم که هست تمام و ظایف محوله به خودش را به نیکوترین وجه به انجام می رساند و هر وقت هم که مقتضی شد به امر خدا ظاهر شده و پادشاهی روی زمین را عهده دار می گردد.



روایات منصوصه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مورد امامت این امام

در اینجا سه روایت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می شود:

یکی: پاره ای از فرازهای خطبه غدیر خم است که از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله در روز غدیر به اتفاق تمام فرق مسلمین ایراد شده و دو روایت دیگر در ضمن معرفی سایر ائمه علیهم السلام این امام را با خصوصیات و امتیازاتش می شناساند. پیامبر صلی الله علیه و آله ضمن آن خطبه در ده مورد تلویحاً ائمه بعد از امیرالمؤمنین علیه السلام را می شناساند و در سه مورد مخصوصاً نام حضرت مهدی علیه السلام را به عنوان آخرین امام به طور صریح اعلام می فرماید.

اینک فرازهایی از خطبه غدیر خم نقل می شود:

۱- در یکجا می فرماید:

«معاشر الناس! النور من الله عزوجل في ثم مسلوک في علي علیه السلام ثم في النسل منه الى القائم المهدي علیه السلام الذي ياخذ بحق الله وبكل حق هو لنا».

یعنی: ای گروه مردم نور (ولایت و خدایی) از جانب خدای عزوجل در من است و پس از من در علی جاری شده و بعد از علی در نسل او تا قائم مهدی،

که او حق خدا و هر حقی که مختص به ما است می گیرد (و او کفر و بیداد را ریشه کن می سازد).

۲- در جای دیگر می فرماید:

«معاشر الناس! إني نبيّ، و عليّ وصيّ، الا وإن خاتم الائمة منا القائم المهدي «صلوات الله عليه» الا إنه الظاهر على الدين الا انه المنتقم من الظالمين، الا انه فاتح الحصون و هادمها، الا إنه قاتل كل قبيلة من اهل الشرك، الا انه مدرك كل ثار لاولياء الله (عزوجلّ)، الا انه ناجز دين الله عزوجلّ، الا انه الغرّاف من بحر عميق، الا إنه يسمّ كل ذي فضل بفضله، و كل ذي جهل بجهله، الا إنه خيرة الله و مختاره، الا إنه وارث كل علم و المحيط به. الا إنه المخبر عن ربه عزوجلّ و منبه بامر إيمانه، الا إنه الرشيد السديد، الا انه المفوض إليه، الا انه قد بشر به من سلف بين يديه، الا انه الباقي حجةً و لا حجة بعده و لا حقّ إلا معه و لا نور إلا عنده، الا انه لا غالب له و لا منصور عليه، الا انه وليّ الله في ارضه، و حكمته في خلقه، و امينه في سرّه و علانيته».

«یعنی: ای گروه مردم همانا من پیامبر هستم، و علی وصی من است»

آگاه باشید! : همانا آخرین امامان از ما قائم مهدی «صلوات الله عليه» می باشد .

آگاه باشید! : دین به وسیله او آشکار می شود، آگاه باشید! او از ستمکاران انتقام خواهد گرفت .

آگاه باشید! او قلعه‌های (دشمنان خدا و دین را) می‌گشاید و خراب‌کننده آنها است،

آگاه باشید! او کشتنده تمام قبایل اهل شرک می‌باشد.

آگاه باشید! او انتقام‌گیرنده هر خونی است که از اولیاء خدا عزوجل ریخته شده است.

آگاه باشید! او یار و مددکار دین خدا «عزوجل» می‌باشد

آگاه باشید! : او شناور و سیراب شده از دریای عمیق است.

آگاه باشید! : او هر صاحب فضیلتی را به همان فضلی که دارد، و هر نادانی را به همان صفت نادانی که دارد نام می‌برد.

آگاه باشید! همانا او بنده خوب خدا و برگزیده از سوی اوست. آگاه باشید! او وارث هر علم و محیط به آن می‌باشد.

آگاه باشید! او از سوی پروردگار «عزوجلش» خبر می‌دهد، و به امر ایمانش (مردم را به حق و حقیقت آگاه و متوجه می‌سازد).

آگاه باشید! همانا او دارای رشد عقلانی کافی و محکمی است. آگاه باشید! همانا کارها به او واگذار شده است.

آگاه باشید! همانا از سوی امامان پیش از او درباره آمدنش بشارت داده شده است.

آگاه باشید! همانا او حجّت باقی است که بعد از او حجّتی نیست، و هیچ حقی نیست مگر با او، و هیچ نوری نیست مگر به نزد او.

آگاه باشید! نه کسی بر او غلبه می‌کند و نه مورد ستم قرار می‌گیرد.

آگاه باشید! همانا او ولیّ خدا است، در زمینش، و دانشمند و حکیم در میان خلق او و امین اوست در پنهانی و آشکار او»

۳- «معاشر الناس! الا إن الحلال والحرام اکثر من ان أحصیها وأعرفها فأمر بالحلال وأنهی عن الحرام فی مقام واحد، فأمرت أن آخذ البیعة علیکم ومنکم والصفقة لکم بقبول ما جئت به عن الله عزوجل فی علی امیر المؤمنین والائمة من بعده الذین هم منی ومنه ائمة قائمة منهم المهدي الی یوم الدین الذی یقضي بالحق».

«یعنی: ای گروه مردم آگاه باشید! همانا حلال و حرام پیش از آن اندازه است که من آنها را به شما ره در آورم و یکا یک از آنها را (در یک مجلس) به شما بشناسانم، پس امر به حلال، و نهی از حرام کنم، من مأمور شده‌ام که بر شما و از شما با دست بیعت بگیرم، و شما به وسیله دست دادن به من آنچه را که من از سوی خدا آورده‌ام بپذیرید و این دست دادن کاشف از این است که شما آنچه را که من درباره علی امیر المؤمنین علیه السلام و امامان بعد از او که همگی از من و از علی علیه السلام بوده، و امامانی می‌باشند که دین خدا را برپا می‌دارند، و یکی از ایشان مهدی علیه السلام است تا روز قیامت که همه آنان قضاوت بر حق می‌کنند پذیرفته‌اید، و به آنان و مقام و موقع و ولایتشان ایمان آورده‌اید».

روایت دوم: روایت منقوله از جابر بن عبدالله انصاری

در کتاب (اکمال الدین) صدوق است:

وقتی آیه «۵۹» از سوره نساء ﴿یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم﴾ بر پیامبر نازل می شود، جابر می گوید: به حضرت رسول اکرم ﷺ گفتم:

خدا و رسول که اطاعت آنان واجب گردیده شناسانیده شده اند بیان فرما (اولوا الأمر) که خداوند اطاعت ایشان را به اطاعت خود و رسول مقرون ساخته و پیروی از آنان را بر مردم واجب گردانیده کیانند؟

حضرت ﷺ فرمود: ای جابر اینان جانشینان من، و پیشوایان مسلمانان بعد از من می باشند، اوکی ایشان علی بن ابی طالب و پس از او حسن و پس از او حسین و پس از او علی بن الحسین و پس از او محمد بن علی که در تورات به (باقر) معروف است و در آینده تو او را درك کرده و ملاقات خواهی نمود، ای جابر همین که او را دیدی سلام مرا به او برسان و پس از او جعفر بن محمد و پس از او موسی بن جعفر و پس از او علی بن موسی و پس از او محمد بن علی و پس از او علی بن محمد و پس از او حسن بن علی و پس از او همام من (محمد) و هم کنیه من (حجة الله في أرضه وبقیته في عباده) «صلوات الله عليهم اجمعین» است که خداوند به دست او تمام شرق ها و غربهای عالم را به سود اسلام می گشاید. او کسی است که از نظر شیعیان و دوستانش غائب می شود و غیبت او آنچنان طولانی خواهد شد که بر امامت او ثابت نمی ماند مگر کسی که خداوند قلب او را به ایمان امتحان فرموده است.

جابر می گوید: به آن حضرت عرض کردم: یا رسول الله در حال غیبت شیعه از وجود او منتفع و بهره مند می شوند؟

آن حضرت علیه السلام فرمود: آری قسم به آنکه مرا به پیامبری برانگیخته شیعیان او (حضرت مهدی علیه السلام) به نورش مستضیء می‌شوند، و به دوستی و ارادت نسبت به او منتفع می‌گردند، چنانکه مردم از نور خورشید بهره‌مند می‌گردند هرچند در زیر ابر باشد.

ای جابر! این مطلب را که گفتم از اسرار پنهان خدا و از خزانه علم اوست، و تو این مطلب را از غیر اهلش پنهان مدار.

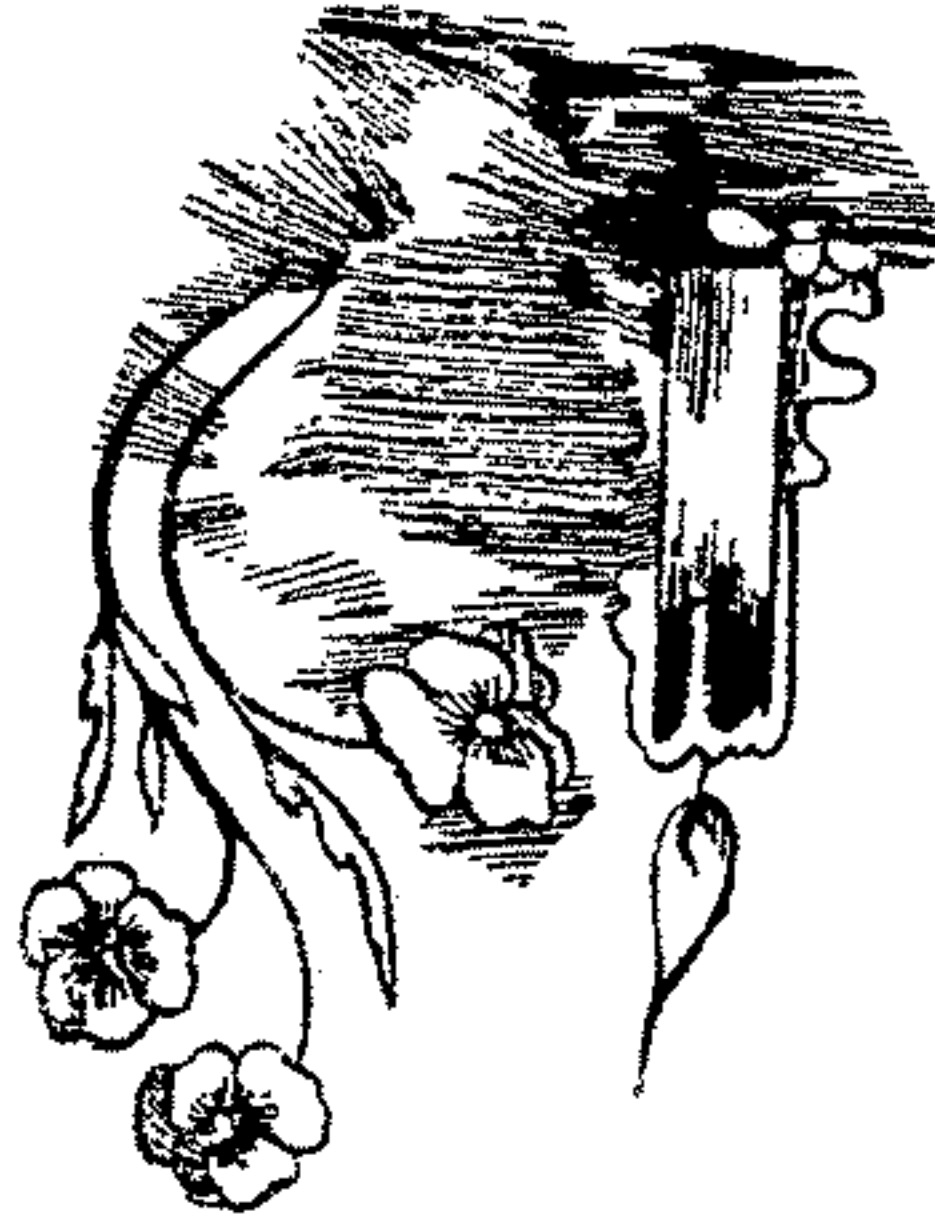
در تفسیر صافی است که: (الاحبار في هذا المعنى في الكتب المتداولة المعتبرة لاتحصى) یعنی: اخبار در باره این موضوع (که «اولوا الامر» دوازده معصوم نامبرده شده بوده و امام دوازدهم حضرت مهدی علیه السلام است که دارای خصوصیات و امتیازات مخصوصه می‌باشد) در کتابهای معتبره به قدری زیاد است که به شماره نمی‌آید.

روایت سوم: در (وافی) است قال النبي صلی الله علیه و آله:

«يملك من ولدي اثني عشر خليفه ثم يخرج المهدي من ولدي يصلح الله امره في ليلة واحدة وقال النبي صلی الله علیه و آله:

لو لم يبق من الدنيا إلا يوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتى يبعث الله رجلاً مني يواطىء اسمه اسمي واسم ابیه اسم أبي يملأ الأرض قسطاً وعدلاً».

یعنی: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: از فرزندان من دوازده خلیفه مالک و پادشاه روی زمین خواهند شد که آخرینشان مهدی از فرزندان من است که ظهور می‌کند



روایت کرده اند که این آیه در کتاب آمده است.

تاریخچه و پیشینه نام حضرت زینب (س) در کتاب (تاریخ اسلام) آمده است که در کتاب تاریخ جامع از ابن کثیر آمده است.

این نام در کتاب آمده است.

تاریخچه و پیشینه نام حضرت زینب (س) در کتاب (تاریخ اسلام) آمده است که در کتاب تاریخ جامع از ابن کثیر آمده است.

تاریخچه و پیشینه نام حضرت زینب (س) در کتاب (تاریخ اسلام) آمده است که در کتاب تاریخ جامع از ابن کثیر آمده است.

تاریخچه و پیشینه نام حضرت زینب (س) در کتاب (تاریخ اسلام) آمده است که در کتاب تاریخ جامع از ابن کثیر آمده است.

تاریخچه و پیشینه نام حضرت زینب (س) در کتاب (تاریخ اسلام) آمده است که در کتاب تاریخ جامع از ابن کثیر آمده است.

تاریخچه و پیشینه نام حضرت زینب (س) در کتاب (تاریخ اسلام) آمده است که در کتاب تاریخ جامع از ابن کثیر آمده است.

تاریخچه و پیشینه نام حضرت زینب (س) در کتاب (تاریخ اسلام) آمده است که در کتاب تاریخ جامع از ابن کثیر آمده است.

روایات منقوله از یازده امام درباره امام دوازدهم علیه السلام

مأخذ روایات زیر بیشتر کتابهای (اکمال الدین) و (اعلام الوری) و (غیبه نعمانی) است که از مجموع آنها به ذکر یکی دو روایت اکتفا شده است:

الف: روایات منقوله از امیرالمؤمنین امام اول علیه السلام درباره امام دوازدهم

۱- ما رواه الحارث بن المغيرة البصري عن الاصمغ بن نباتة قال: أتيت أمير المؤمنين علي بن أبي طالب علیه السلام فوجدته متفكراً ينكت في الأرض فقلت: يا أمير المؤمنين ما لي أراك متفكراً تنكت في الأرض أرغبة فيها؟ فقال: لا والله ما رغبت فيها ولا في الدنيا يوماً قط، لكنني فكّرت في مولود يكون عن ظهري، الحادي عشر من ولدي، وهو المهدي علیه السلام يملأ الأرض عدلاً كما ملئت جوراً وظلماً له حيرة وغيبة يضلّ فيها أقوام ويهتدي فيها آخرون.

فقلت: يا أمير المؤمنين! وإنّ هذا لكائن؟

قال علیه السلام: نعم كما إنه مخلوق، وأنتى لك العلم بهذا الأمر يا أصمغ؟ أولئك خيار هذه الأمة مع أبرار هذه العترة، قلت: وما يكون بعد ذلك؟ قال: ثم يفعل

اللّٰهُ مَا يَشَاءُ وَإِنْ لَهُ أَرَادَاتٌ وَعِنَايَاتٌ وَنَهَايَاتٌ» .

یعنی: حارث بن مغیره بصری از اصبع بن نباته (که یکی از اصحاب خاصّ مولا امیرالمؤمنین (ع) می بود) نقل می کند که گفت: وقتی به خدمت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) رسیدم و او را در فکر فرو رفته یافتم که خط روی زمین می کشید پرسیدم: ای امیرالمؤمنین! چه شده که تو را متفکر می بینم و در زمین خط کشی می کنی؟ آیا این عمل تو ناشی از رغبت و میل ماندن در این دنیا است؟

فرمود: نه! به خدا قسم نه در این عمل و نه هرگز یک روز رغبت در زیستن در دنیا را دارم، ولی من (اکنون) در مورد مولودی می اندیشم که از پشت من (و از فرزندان من می باشد) و او یازدهمین از فرزندان من است، او مهدی است و او زمین را پر از عدل می کند. در برابر این که پر از جور و ظلم شده است (و همانطوری که روی زمین از بیداد و ستمگری مالا مال شده، او به جای آنها عدالت را جایگزین می سازد). برای او پنهانی و غیبتی است که در آن دوران دستجاتی از مردم گمراه شده، و دستجات دیگری هدایت می یابند.

اصبع بن نباته می پرسد: یا امیرالمؤمنین! این واقعه به نظر تحقیق واقع شدنی است؟

حضرت می فرماید: بلی، چنانکه خود آن شخص (امام) آفریده شده است، ای اصبع اکنون این موضوع به تو ارتباطی ندارد آنها که با آن امام می باشند گروهی از نیکان امت هستند که با نیکان این عترت می باشند.

اصبغ می گوید: سؤال کردم بعد از پیش آمد او (ظہور حضرت مهدی و اقدامات او) چه خواهد شد؟!

حضرت می فرماید: هر کار که خدا خواست می کند و همانا برای خدا ارادہ ها و توجہات و پایانی است (خلاصہ تنها او می داند کہ چه خواهد شد و چه خواهد کرد؟!)

۲- «روی علی بن ابراهیم عن ابیه عن علی بن سعید عن الحسین بن خالد عن الرضا علیہ السلام عن آبائه عن امیرالمؤمنین علیہ السلام انه قال: التاسع من ولدك يا حسين هو القائم بالحق والمظهر للدين والباسط للعدل قال الحسين علیہ السلام فقلت له وان ذلك لكائن .

فقال: إي والذي بعث محمداً بالنبوة، واصطفاه على جميع البرية ولكن بعده غيبة وحيرة لا يثبت فيهما على دينه إلا المخلصون والمباشرون لروح اليقين الذين اخذ الله ميثاقهم بولايتنا وكتب في قلوبهم الايمان وايدهم بروح منه» .
یعنی: علی بن ابراهیم از پدرش، و او از علی بن سعید، و او از حسین بن خالد، و او از امام رضا علیہ السلام و امام رضا و پدرانش و آنان از امیرالمؤمنین علیہ السلام نقل می کنند کہ حضرت امیرالمؤمنین علیہ السلام امام حسین علیہ السلام را مخاطب ساخته و فرمود: ای حسین، نهمین از فرزندان تو قائم بالحق است و او ظاهر کننده دین و پخش کننده عدل و داد است .

امام حسین علیہ السلام سؤال می کند کہ: آیا این پیش آمد واقع شدنی است؟
امیرالمؤمنین علیہ السلام فرمود: بلی، قسم به خدائی کہ محمد صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم را به پیامبری برانگیخت و او را بر تمام آفریده هایش برگزید، این واقعه روی خواهد داد، ولی

بعد از ظهورش برای او پنهانی و غیبتی پیش خواهد آمد که بر دین او (در آن غیبت) ثابت نمی ماند مگر بندگان خالص خدا و کسانی که دلهایشان مقرون به یقین و ایمان می باشد آنها کسانی هستند که خدا پیوند ولایت و محبت و ارادت ما را از آنها گرفته و در دلهایشان ایمان نوشته شده است و به وسیله روح او تأیید شده اند.

ب: روایت نقل شده از امام حسن مجتبی علیه السلام امام دوم در این باره

«ما رواه حنان بن سدير، عن ابيه سدير بن حكيم بن صهيب الصيرفي عن ابيه عن ابي سعيد عقيماً قال:

لما صالح الحسن بن علي عليه السلام معاوية، دخل عليه الناس، فلامه بعضهم على بيعته فقال: ويحكم ما تدرون ما عملت والله الذي عملت خيراً لشيعتي مما طلعت عليه الشمس أو غربت. الا تعلمون اني إمامكم ومفترض الطاعة عليكم. واحد سيدي شباب أهل الجنة بنص من رسول الله صلى الله عليه وآله علي؟
قالوا: بلى.

قال عليه السلام: أما علمتم أن الخضر لما خرق السفينة، وقتل الغلام وأقام الجدار، كان ذلك سخطاً لموسى إذ خفي عليه وجه الحكمة في ذلك، وكان ذلك عند الله تعالى ذكره حكمة وصواباً؟ أما علمتم أنه ما منّا إلا ويقع في عنقه بيعة لطاغية زمانه إلا القائم الذي يصلي روح الله عيسى ابن مريم خلفه فإن الله «عز وجل» يخفي ولادته ويغيب شخصه، لئلا يكون لأحد في عنقه بيعة إذا خرج ذلك التاسع من ولد أخي الحسين ابن سيد الإنام، يطيل الله عمره في غيبته، ثم يظهره

بقدرته في صورة شابّ دون اربعين سنة ذلك ليعلم أنّ الله على كلّ شيء قدير».

یعنی: روایتی است که حنان بن سدیر، از پدرش سدیر بن حکیم بن صهیب صیرفی، و او از پدرش، و او از ابی سعید عقیصاً نقل می کند که گفت: وقتی حسن بن علی علیه السلام با معاویه صلح نمود مردم بر او وارد شده و بعضی از آنها برای بیعتی که با معاویه نموده بود او را مورد ملامت و سرزنش قرار دادند. امام حسن علیه السلام فرمود: وای بر شما، شما نمی دانید من چه کار (پسندیده ای) کردم به خدا قسم کاری که من کردم (و با معاویه از راه صلح و سازش درآمد) برای شیعیانم بهتر است از آنچه خورشید بر آن می تابد یا غروب می کند.

آیا شما نمی دانید همانا من امام و پیشوای شما بوده، و اطاعت و پیروی از من بر شما واجب است؟ (و نمی دانید) من یکی از دو بزرگ جوانان اهل بهشت می باشم، برابر فرمایش صریحی که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره من فرمود؟
حاضرین همه گفتند: بلی.

حضرت فرمود: آیا شما نمی دانید همانا خضر (پیامبر علیه السلام) (وقتی با موسی همسفر شدند) کشتی را سوراخ کرد، و پسر بچه را کشت، و دیوار را بپا ساخت، این اعمال خضر، موجب خشم موسی گردید، و بر خضر متغیّر گشته و به او پرخاش نمود) زیرا علت و حکمت اعمال خضر بر او پنهان بود، ولی آن رفتار و اعمال در نزد خداوند متعال مقرون به حکمت و صواب می بود؟ آیا شما نمی دانید هیچیک از ما (امامان) نیست مگر این که یک قسم بیعتی از سرکش زمانش بر گردن او نباشد (و هر کدام از ما به قسمی موظف است با حاکم زمان سازشی داشته باشد)

مگر امام قائم علیه السلام که در پشت سر او عیسی بن مریم علیه السلام نماز می گذارد، پس همانا خدای (عزوجل) ولادت او، و همچنین شخص او را در حال غیبت نگاه می دارد، برای این که وقتی که آن نهمین از فرزندان برادرم حسین پسر بزرگترین مردم ظاهر می شود، بیعت هیچکس با او نباشد، سپس خدای متعال او را به قدرت خویش به صورت جوانی کمتر از چهل سال ظاهر می سازد، برای اینکه دانسته شود که همانا خدا بر هر کاری قادر است.

ج: روایات منقوله از امام حسین علیه السلام امام سوّم در این باره

۱ - «ما رواه محمد بن ابی عمیر عن عبدالرحمن بن الحجاج عن الصادق جعفر بن محمد عن ابیه عن جدّه علیه السلام قال: قال الحسين علیه السلام في التاسع من ولدي سنة من يوسف و سنة من موسى بن عمران، وهو قائمنا أهل البيت، يصلح الله تعالى أمره في ليلة واحدة».

یعنی: روایتی است که محمد بن ابی عمیر از عبدالرحمن بن الحجاج، و او از امام صادق علیه السلام، و او از پدرش امام محمد باقر علیه السلام، و او از پدرش (امام زین العابدین علیه السلام) نقل کرده، که امام حسین علیه السلام فرمود: در نهمین از فرزندان من روشی از یوسف، و روشی از موسی بن عمران می باشد (شاید مقصود این باشد چنانکه یوسف در چاه انداخته شده، و مدتی پنهان، و از دیدگاه پدر و نزدیکان مخفی بود و موسی بن عمران نیز چهل شب در خلوتگاه خدائی به سر برد در این مدت، مشهود عموم قرار نگرفتند، چنین است نهمین فرزند امام حسین علیه السلام

حضرت مهدی علیہ السلام کہ سالها در معرض دید گاہ همگان قرار نمی گیرد .
 سپس امام حسین علیہ السلام می فرماید : او قائم ما اهل بیت می باشد کہ خدا کار او
 را در یک شب اصلاح خواهد کرد (کنایہ از آنکہ سایر امامان بر اثر بیم از دشمنان
 و روی مصلحت کلیہ مربوط بہ اسلام و مسلمین برای پیاداری امامت و ولایت
 ظاہری خویش قیام ننمودہ و عموماً راه سازش را پیش می گرفتند .
 و قیام امام حسین علیہ السلام ہم نہ برای وصول بہ مقام ولایت و حکومت ظاہریہ
 می بود ، و بلکہ چون دریافت کہ یزید ملعون در صدد است کہ شریعت مقدّس
 اسلام را کہ جدش بنیان کنندہ آن می بود مسخ و یا ریشہ کن سازد بہ حکم وظیفہ
 خدایی و تکلیف شرعی آن جانبازی جانانہ را نمود و جان خود و نزدیکان و دوستان
 را نثار دین خدا کرد و بدین وسیلہ دین خدا پابرجا ماند «صلوات اللہ و سلامہ علیہ
 و علی أعوانہ و انصارہ و علی المستشہدین معہ» و از این امامان تنها او قیام کننده
 بودہ و با صولت و نیروی خدائی پیا خواهد خاست و بہ ہمین جهت او قائم اهل
 بیت می باشد) .

۲ - «روی یحیی بن وثاب عن عبداللہ بن عمر قال : سمعت الحسین بن
 علی بن ابی طالب علیہ السلام قال لو لم یبق من الدنیا إلا یوم واحد لطول اللہ ذلک الیوم
 حتی یخرج رجل من ولدی فیملأها عدلاً و قسطاً کما ملئت جوراً و ظلماً کذلک
 سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلیہ و سلم یقول» .

یعنی : یحیی بن وثاب از عبداللہ بن عمر روایت کردہ کہ گفت : شنیدم
 حسین بن علی بن ابی طالب گفت اگر از دنیا باقی نماند جز یک روز خداوند متعال
 آن یک روز را آن قدر طولانی خواهد کرد تا خارج شود (از پشت پردہ غیبت) یکی

از فرزندان من سپس او زمین را پر از عدل و داد کند در برابر این که پر از جور و ستم شده است و چنین من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم (این فرمایش امام حسین علیه السلام در حقیقت نقل شده از رسول اکرم صلی الله علیه و آله می باشد).



د: روایت منقولہ از امام زین العابدین امام چہارم علیہ السلام در این بارہ

«ما رواہ حمزہ بن حمران، عن ابیہ حمران بن أعین، عن سعید بن جبیر، قال: سمعته یقول: فی القائم مئتا سنۃ من ستۃ من الأنبیاء، سنۃ من نوح، و سنۃ من ابراهیم، و سنۃ من موسی و سنۃ من عیسی، و سنۃ من ایوب، و سنۃ من محمد صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم، فأما من نوح فطول العمر و أما من ابراهیم فخفاء الولادة و اعتزال الناس و أما من موسی فالخوف و الغیبة، و أما من عیسی باختلاف الناس فیہ، و أما من ایوب فالفرج بعد البلوی و أما من محمد فالخروج بالسیف».

یعنی حمزہ بن حمران از پدرش حمران بن اعین و او از سعید بن جبیر روایت کرده کہ گفت:

شنیدم امام علی بن الحسین علیہ السلام فرمود: در امامی کہ از ما امامان قیام می کند سنت و روشی از شش پیامبر است، از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و ایوب و محمد صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم.

اما سنتی کہ از نوح در او می باشد طول عمر است (و چنانکہ نوح عمر طولانی داشت او نیز دارای عمری طولانی خواهد بود).

و سنتی کہ از ابراهیم در او هست پنهانی ولادت و گوشه گیری از مردم می باشد (و همانطوری کہ ولادت ابراهیم مخفی می بود، و خود نیز از مردم گوشه گرفته بود ولادت او نیز کہ در معرض گزند دشمنان قرار داشت پنهان نگاه داشته شد و در دیدگاه مردم برای رعایت تقیہ واقع نمی شود).

و اما سنتی از موسی خواهد داشت پس ترس و غیبت می باشد (و چنانکہ

موسی خائف و بیمناک می بود و گاهی در حال غیبت و استتار به سر می برد او نیز از بیم دشمنان در حال پنهانی به سر می برد).

و اما سستی که از عیسی دارد اختلاف مردم در زمان اوست (و چنانکه بعضی مردم عیسی را خدا و بعضی پیامبر و بعضی فرد عادی می دانند) و درباره غیبت و وجود او اختلاف است بعضی از مردم منکر وجود و زنده بودن او هستند و پاره ای از مردم او را اساساً امام نمی دانند و بعضی هم معتقدند که او امام بر حق و زنده و در بین مردم به حال استتار به سر می برد و هر وقت خدا مقرر فرماید به امر و عنایت و کمک او ظاهر شده و دنیا را پر از عدل و داد خواهد کرد).

و اما سستی که از ایوب پیامبر علیه السلام دارد رفع گرفتاری او بعد از ابتلا می باشد (و همانطوری که ایوب علیه السلام پس از ابتلای به مرض شفا یافت و بهبود پیدا کرد، چنین است حال این امام که پس از غیبت طولانی ظاهر خواهد شد و مقام و موقعیت و سمت خویش را به اثبات خواهد رسانید).

و اما سستی که از حضرت محمد صلی الله علیه و آله در اوست این است چنانکه حضرت محمد صلی الله علیه و آله با شمشیر ظاهر شده و بر دشمنان فائق آمد او نیز روزی ظاهر خواهد شد و بر دشمنان دین و خدا تسلط می یابد.

هـ: روایات منقوله از امام محمد باقر علیه السلام امام پنجم در این باره

۱ - ما رواه عبدالله بن عطا قلت لابي جعفر علیه السلام : ان شيعتك بالعراق كثير،

والله ما في اهل بيتك مثلك، فقال: يا عبدالله قد اكرمت الحشوة من اذنك والله

ما أنا بصاحبکم . قلت فمن صاحبنا؟ قال : انظر من يخفى على الناس ولادته فهو صاحبکم .

یعنی : عبد اللہ بن عطا روایت می کند کہ بہ ابی جعفر (امام محمد باقر علیہ السلام) گفتم : همانا شیعیان تو در عراق زیادند ، و قسم بہ خدا در اہل بیت تو هیچکدام مانند تو نیستند؟

حضرت فرمود : ای عبد اللہ ! همانا پنبہ را از دو گوشت بیرون کن (و خوب گوش فرادہ) بہ خدا قسم من صاحب شما نیستم (ولقب صاحب الامر علیہ السلام مخصوص شخص دیگری است) .

عبد اللہ می گوید : گفتم : پس چه شخصیتی صاحب ما است؟
حضرت فرمود : توجہ کن کسی کہ ولادت او بر عامۂ مردم مخفی نگاہ داشتہ می شود ، او صاحب شما است (کنایہ از این کہ لقب صاحب الامر مخصوص او است) .

۲- محمد بن مسلم الثقفی قال : دخلت علی ابی جعفر علیہ السلام وأنا ارید ان اساله عن القائم من آل محمد علیہم السلام فقال مبتدأً : یا محمد بن مسلم إن فی القائم من آل محمد علیہم السلام شہاً بخمسۃ من الانبیاء : یونس بن متی ، و یوسف بن یعقوب و موسی و عیسی و محمد علیہم السلام فأما شہہ الذی من یونس وقوعہ من غیبتہ وهو شاب مع کبر السنّ وأما شہہ من یوسف فلغیبتہ من خاصتہ و عامتہ واختفائه من اخوتہ واشکال امرہ مع ایہ یعقوب مع قرب المسافۃ بینہ و بین ایہ و اہلہ و شیعتہ ، وأما شہہ من موسی فدوام خوفہ و طول غیبتہ و خفاء ولادته و تعب شیعتہ من

بعده مما لقوا الاذى والهوان الى ان اذن الله في ظهوره وايدته على عدوه .
 واما شبهه من عيسى فاختلف من اختلف فيه حتى قالت طائفة : ما ولد ،
 وطائفة قالت : قتل وصلب .

واما شبهه من جدّه المصطفى فتجریده السیف ، و قتل اعداء الله و اعداء
 رسول الله و الجبارین و الطواغیت و انه ینصر بالسیف و بالرعب و انه لا ترد له رایة
 و من علامات خروجه خروج السفیانی من الشام و خروج الیمانی و صیحة من
 السماء فی شهر رمضان و مناد ینادی باسمه و اسم ایه .

یعنی : محمد بن مسلم ثقفی گفت : من بر ابی جعفر وارد شدم و قصدم این
 بود که درباره قائم آل محمد علیه السلام از او سؤال کنم ، و بیش از این که من سؤال خود را
 بازگو نمایم ، آن حضرت فرمود :

ای محمد بن مسلم ، همانا در قائم آل محمد علیه السلام شباهتی است به پنج نفر از
 انبیاء : یونس بن متی و یوسف بن یعقوب و موسی و عیسی و محمد .

پس شباهتی که به یونس بن متی دارد این است که یونس پس از اینکه از
 قورش پنهان شد و سپس به سوی آنها برگشت جوان نمودار بود در صورتی که سنّ
 زیادی داشت و این امام هم با اینکه سنّش زیاد است ولی وقتی ظاهر می شود به
 صورت هیئت جوان نمودار است .

واما شباهتش به یوسف از این جهت است که یوسف از اطرافیان مخصوص
 و از عموم مردم و برادرانش مخفی بود ، و مشکلاتی در دیدار او با پدرش یعقوب
 وجود داشت با اینکه مسافت بین او و پدر و اهل و شیعیانش نزدیک می بود (چنین

است حال و وضع قائم علیه السلام که او هم با اینکه در بین مردم و نزدیک با آنهاست در حال استتار از آنها به سر می برد).

واما شباهتش به موسی از نظر ترس مستمر موسی و طول غیبت او از اهلش و پنهانی ولادتش و در رنج افتادن پیروانش بعد از پنهانی او (چنانکه در مورد این امام هم چنین پیش آمده رخ خواهد داد) تا اینکه خدا اذن ظهور به او بدهد و بر دشمنانش او را پیروز گرداند.

واما شباهت او به عیسی در این جهت است که درباره عیسی اختلاف کردند، بعضی گفتند او به دنیا نیامده و زائیده نشده است. و بعضی گفتند: کشته شد و به دار آویخته گردید. (در باره این امام هم اختلاف زیاد است).

واما شباهتش به جدش مصطفی صلی الله علیه و آله در این است که او شمشیر می کشد و دشمنان خدا و دشمنان رسول خدا را می کشد و جبّاران و سرکشان و ستمکاران را از صفحه روزگار بر می اندازد و همانا او از سوی خدا کمک می شود و شمشیر و ایجاد ترس در دلها می کند و هیچ پرچمی در برابر او برافراشته نمی شود و از نشانه های خروج او خروج سفیانی از شام و نیز خروج یمانی می باشد (و از نشانه های دیگر) این است که صیحه ای در ماه رمضان از آسمان بلند می شود و منادی به اسم و اسم پدر او صدا می زند.

و در خصوص علامات ظهور آن حضرت علماء و محدثین روایاتی نقل کرده اند که در اینجا محل ذکرش نیست).

و: روایات منقوله از امام جعفر صادق امام ششم علیه السلام در این باره

۱ - ما رواه محمد بن سنان عن صفوان بن مهران عنه قال:

«من أقرّ بجميع الأئمة وجحد المهدي كان كمن أقرّ بجميع الأنبياء وجحد محمد صلى الله عليه وآله بنبوته.

فقل له يا بن رسول الله فمن المهدي من ولدك؟

قال: الخامس من ولد السابع يغيب عليكم بشخصه ولا يحلّ لكم تسميته».

یعنی: محمد بن سنان، از صفوان بن مهران، و او از حضرت صادق علیه السلام

روایت می کند که آن حضرت فرمود:

هرکس اقرار و اعتراف به امامت تمام ائمه بنماید ولی منکر مهدی باشد مانند کسی است که اقرار به پیامبری تمام انبیاء دارد ولی پیامبری محمد صلى الله عليه وآله را انکار نماید.

پس به او گفته شد ای پسر رسول خدا صلى الله عليه وآله چه کسی است مهدی از فرزندان تو؟ فرمود: پنجم از فرزندان امام هفتم (که امام موسی بن جعفر علیه السلام است می باشد) که شخص او بر شما غایب می شود، و بر شما حلال نیست نام او را (م ح م د) ببرید.

۲ - روی احمد بن محمد بن عیسی، عن عثمان بن عیسی الکلابی، عن

خالد بن نجیح، عن زرارة بن أعین، قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول:

«إن للقائم غيبة قبل أن يقوم. قلت: فلم؟ قال: يخاف، وأوماً بيده الى

بطنه، ثم قال يا زرارة وهو المنتظر وهو الذي يشكّ الناس في ولادته منهم من

یقول: قد وُلد قبل وفات أبيه بستين وهو المنتظر غير أن الله يحب أن يمتهن الشيعة فعند ذلك يرتاب المبطلون» .

قال زرارة: قلت: جعلت فداك، فإن أدركت ذلك الزمان فإي شيء أعمل؟
قال: يا زرارة أن أدركت ذلك الزمان فادم هذا الدعاء:

«اللهم عرّفني نفسك، فإنك إن لم تُعرّفني نفسك لم أعرف رسولك، اللهم عرّفني رسولك فإنك إن لم تُعرّفني رسولك لم أعرف حجّتك، اللهم عرّفني حجّتك فإنك إن لم تُعرّفني حجّتك ضللت عن ديني» .

ثم قال علیہ السلام: يا زرارة لا بدّ من قتل غلام بالمدينة. قلت: جعلت فداك، اليس يقتله جيش السفیانی؟

قال: لا، ولكن يقتله جيش بني فلان يدخل المدينة فلا يدري الناس في أي شيء دخل، فيأخذ الغلام فيقتله، فإذا قتله بغياً وعدواناً وظلماً لم يمهلهم الله عزّوجلّ فعند ذلك فتوقّعوا الفرج إن شاء الله» .

یعنی: احمد بن عیسی، از عثمان بن عیسی کلابی، و او از خالد بن نجیح، و او از زراره بن اعین روایت می کند که گفت: شنیدم امام جعفر صادق علیہ السلام می گوید:

همانا برای قائم غیبتی است پیش از آنکه قیام کند، پرسیدم: پس این غیبت او برای چیست؟ حضرت فرمود: می ترسد، و اشاره کرد به طرف شکمش (غیبت او برای ترس از جانش می باشد) سپس فرمود: ای زراره، او کسی است که منتظر بوده (و در انتظار ظهورش مردم به سر می برند) و او کسی است که مردم در ولادت

و به دنیا آمدن او به شک و تردید می افتند.

(بعضی از مردم که به صدق گفتارهای پیامبر و ائمه طاهرين (عج) درباره او ایمان ندارند). می گویند: همانا او دو سال پیش از وفات پدرش از دنیا رفته، و امام حسن عسکری (عج) بدون خلف بوده ولی او منتظر می باشد، این مسائل نیست جز برای اینکه خداوند دوست دارد، دلهای شیعیان را به وسیله غیبت او امتحان کند، در آن هنگام آنان که راه باطل می پیمایند به تردید درباره وجود او می افتند.

زرارة گفت: پرسیدم: فدایت شوم من اگر آن زمان را درك كردم چه کاری بکنم؟

فرمود: ای زرارة هرگاه تو آن زمان را درك نمودی این دعا را ادامه بده:

(اللهم عرفني نفسك، فإنك إن لم تعرفني نفسك، لم أعرف رسولك، اللهم عرفني رسولك، فإنك إن لم تعرفني رسولك، لم أعرف حجبتك، اللهم عرفني حجبتك فإنك إن لم تعرفني حجبتك، ضللت عن ديني).

یعنی: بار خدایا تو خود را به من بشناسان، زیرا اگر تو خود را به من نشناسانی رسول تو را نخواهم شناخت، بار خدایا رسولت را به من بشناسان، برای این که اگر رسولت را به من نشناسانی حجبت تو را نمی شناسم، بار خدایا حجبت خود را به من شناسان زیرا اگر تو حجبت خویش را به من نشناسانی من از دینم گمراه خواهم شد.

سپس امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: ای زراره (پیش از ظهور او) جوانی در مدینه کشته خواهد شد، (یکی از علائم ظهور آن حضرت).

زراره می گوید: به امام عرض کردم: آیا چنین نیست که لشکر سفیانی آن جوان را می کشد؟ فرمود: نه، بلکه او را لشکر فرزندان فلان که داخل شهر مدینه می شوند، و مردم نمی دانند از چه راهی داخل شدند، پس آن غلام را دستگیر می کنند، و سپس او را از راه سرکشی و دشمنی و ستمکاری می کشند، و خدا (پس از ارتکاب به این عمل نکوهیده) آنان را مهلت نمی دهد، در آن وقت انتظار فرج و گشایش و ظهور آن نور مبارک را داشته باشید، و دنیا را پر از عدل و داد می کند.

روایات درباره علامات و مقدمات ظهور او زیاد است پی جویان به کتب مفصّله و معتبره بزرگان شیعه مراجعه، و نگارنده شمه ای از آنها را بعداً نقل خواهد کرد.

ر: روایات منقوله از امام موسی بن جعفر امام هفتم علیه السلام در این باره

۱ - عن الحسن بن عیسی، بن محمد بن علی بن جعفر، عن جدّه، محمد عن علی بن جعفر، عن اخیه موسی بن جعفر علیه السلام قال: إذا فقد الخامس من ولد السابع، فالله الله، وعلیکم فی ادیانکم لایزلیکم احد عنہا. یا اخي إنه لا بدّ لصاحب هذا الامر من غیبة حتی یرجع عن هذا الامر من کان یقول به. إنّما هی محنة من الله عزوجل امتحن به خلقه ولو علم آباءکم واجدادکم دیناً أصحّ من

هذا لاتبعوه .

فقلت : یا سیدی من الخامس من ولد التاسع؟

فقال : یا اخي عقولکم تصغر عن هذا واحلامکم تضيق عن ذلك ولكن ان

تعیشوه فسوف تدرکوه .

یعنی : حسن بن عیسی ، به وسائلی از جدش ، محمد و او از علی بن

جعفر ، و او از برادرش موسی بن جعفر ، نقل می کند که گفت : وقتی پنجمین نفر

از فرزندان هفتمین امام پنهان شد پس الله الله (کنایه از این که شما را به خدا شما را به

خدا) مراقب دین خود باشید ، که مبادا این واقعه یکی از شما را از دین خارج کند ،

ای برادر : صاحب این امر (امر ولایت و امامت) را غیبتی است تا زمانی که رجوع

می کند از این امر کسی که می گوید به این امر ، (تا زمانی که برمی گردند ، از این

اعتقاد بسیاری از کسانی که معتقد به او می بودند) همانا این بیش آمد غیبت او

محنت و گرفتاری است از سوی خدا ، بر مردم تا اینکه به دین وسیله دل های

بندگان را امتحان کند . و اگر پدران و نیاکان شما دینی را بهتر از این می دانستند

پیروی می کردند .

علی بن جعفر گوید : پرسیدم : ای آقای من کیست این پنجمین نفر از

فرزندان هفتمین امام؟

فرمود : ای برادر عقل های شما قاصر از درک اوست ، و پندارهای شما

(اکنون) به آن نمی رسد ، ولی هرگاه زندگی کنید و تا آن زمان بمانید او را درک

خواهید کرد .

۲- رُوي عن علي بن ابراهيم بن هاشم عن أبيه عن صالح بن السندي، عن يونس بن عبدالرحمن، قال: دخلت على موسى بن جعفر عليه السلام فقلت له: يا بن رسول الله أنت القائم بالحق؟

قال: أنا القائم بالحق، ولكن القائم الذي يُطهر الأرض من أعداء الله، ويملاها عدلاً و قسطاً كما ملئت جوراً هو الخامس من ولدي له غيبة يطول أمدها خوفاً على نفسه، يرتدّ فيها قوم، ويثبت فيها آخرون، وقال: طوبى لشيعتنا المتمسكين بحبلنا في غيبة قائمنا الثابتين على موالاتنا والبراءة من أعدائنا أولئك منا ونحن منهم وقد رضوا بنا ائمة ورضينا بهم شيعة فطوبى لهم هم والله في درجتنا يوم القيامة.

یعنی: روایت شده از علی بن ابراهیم ابن هاشم، با وساطتی از یونس بن عبدالرحمن که گفت: وارد شدم بر موسی بن جعفر علیہ السلام پس گفتم ای پسر رسول خدا آیا تو قائم بر حق هستی؟ فرمود: من قائم بر حق هستم، ولی قائمی که زمین را از دشمنان خود پاک و پاکیزه می کند و آن را پر از عدل و داد می نماید همچنانکه پر از بیداد شده او پنجمین فرزند من است. برای او غیبت طولانی است (و این غیبت او) برای ترس از جانش می باشد (و بیم دارد چنانچه ظاهر شود دشمنان وی او را به قتل رسانند) دسته ای درباره امامت و ولایت او مرتد می شوند (و منکر وجود او یا ولایت و امامت او می گردند) و دسته ای نسبت به امامت او و بیزاری از دشمنان ما ثابت عقیده می مانند. این دسته از ما هستند و ما از آنان می باشیم آنان همانا راضی و خوشنود شده اند به امامت ما و ما هم راضی و خوشنود هستیم به تشیع آنان پس خوشا به حالشان. ایشان به خدا قسم به روز قیامت در درجات ما هستند.

ح: روایات منقوله از امام علی بن موسی الرضا امام هشتم علیه السلام در این باره

۱- روي عن الرضا علیه السلام في ذلك بما رواه محمد بن الحسن الصفار عن يعقوب ابن يزيد، عن ايوب بن نوح، قال قلت للرضا علیه السلام انا نرجوا ان تكون صاحب هذا الامر وان يسديه الله اليك من غير سيف، فقد بويع لك وضربت الدراهم باسمك.

فقال علیه السلام: ما منّا احد اختلفت اليه الكتب، وسئل عن المسائل، و اشارت اليه الاصابع، و حملت اليه الامور، إلا اغتيل او مات على فراشه، حتى يبعث الله (عزوجل) بهذا الامر رجلاً خفي المولد والمنشا، غير خفي في نسبه.

يعنى: محمد بن حسن صفار به وسائطى از ايوب بن نوح، روايت مى کند که گفتم: به امام رضا علیه السلام گفتم: همانا ما امیدواریم که تو صاحب این امر (حاکم ظاهری) بشوی، و خدا به سوی تو این امر را بگشاید، بدون این که شمشیری به کار رود (بدون خون ریزی)، در آن وقت برای مردم بیعت گرفته شود و سکه ها به نام تو ضرب و مسکوک شود.

حضرت فرمود: هیچیک از ما ائمه نیستیم که نامه ها از سوی او ردّ و بدل شود، و از مسائل گوناگون از او پرسش و مورد اشاره انگشتان قرار گیرد، و اموال به سوی او فرستاده شود (کنایه از این که هیچ یک از ما نیست که ریاست و حکومت ظاهری پیدا کند، و محل رتق و فتق امور و مراجعات واقع شود) مگر این که از سوی دشمنان دستگیر شود، و یا در بستر بمیرد، (و خلاصه این که هیچ کدام به مقام سلطنت ظاهری نخواهیم رسید) تا اینکه خدای (عزوجل) برای این مقام

مردی را بر می انگیزاند که زادگاهش و محل نشو و ظهورش پنهان، (ولی) نسبش آشکار (که او از ذراری پیامبر، و دوازدهمین امام شیعیان جهان است، و اوست که ظاهر می شود، و فرمانروای روی زمین و صاحب این امر خواهد گردید).

۲- و روی علی بن ابراهیم عن ایسه، عن الریان بن الصلت قال: قلت

للرضا علیه السلام: انت صاحب هذا الامر؟

فقال انا صاحب هذا الامر، ولكني لست بالذي أملاها عدلاً كما ملئت جوراً، وكيف اكون ذلك على ما ترى من ضعف بدني وان القائم هو الذي إذا خرج كان في سنّ الشيوخ ومنظر الشبان قوياً في بدنه حتى يرم يده الى اعظم شجرة على وجه الارض لقطعها ولو صاح بين الجبال لتدكدت صخورها يكون معه عصا موسى وخاتم سليمان ذلك الرابع من ولدي يغيبه الله في ستره ما شاء ثم يظهر فيملا به الارض قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً، كاني بهم آيس ما كانوا قد نودوا نداءً يسمع من بعد كما يسمع من قرب يكون رحمةً للمؤمنين وعذاباً على الكافرين.

یعنی: از علی بن ابراهیم روایت شده، که او از پدرش و او از ابن صلت، نقل می کند که گفت: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: تو صاحب این امر هستی (این امر کنایه از امر ولایت و حکومت بر مردم است)، حضرت فرمود من صاحب این امر هستم (کنایه از اینکه من واقعاً و حقیقتاً دارای این مقام می باشم) ولی چنان ولی امری نیستم که زمین را یک سره پر از عدل و داد کنم، همانطوری که پر از بیداد شده باشد (وبه جای این که زمین مالا مال از کفر و بیداد شده آن را ریشه کن ساخته و پر از عدل و داد نمایم) (ای ریّان) چگونه من صاحب آن امر می باشم و

حال آنکه تو مرا با این ناتوانی بدنی می بینی و همانا (صاحب امر) قائمی خواهد بود که به هنگام خروج و ظهور در سن پیران و قیافه و منظر جوانان است. و دارای جسم نیرومندی است که اگر دستش را به طرف بزرگترین درخت روی زمین بکشد آن را قطع می کند و هرگاه در میان کوهها صیحه زند تمام سنگهای آن کوهها از هم پاشیده می شوند با او عصای موسی و انگشتر سلیمان است. آن (صاحب الامر) چهارم از فرزندان من است، خدا او را در سر خویش پنهان نگاه داشته، تا هر زمان که بخواهد او را ظاهر سازد، و به وسیله او زمین را پر از عدل و داد می کند، همچنانکه پر از ظلم و بیداد شده بوده است، گوئیا من به آنان مانوس و پیوند دارم، مادامی که بوده اند، مردم از دور او را صدا می زنند و او می شنود، گوئیا از نزدیک صدا می زنند، و او رحمت برای مؤمنین، و عذاب برای کافرین است.

ط: روایات منقوله از امام محمد تقی امام نهم علیه السلام در این باره

۱ - ما رواه عن عبدالعظیم بن عبدالله الحسني، قال: دخلت علی سیدی محمد بن علی علیه السلام، وانا ارید ان اساله عن القائم: اهو المهدي او غيره؟ فابتداني فقال علیه السلام:

يا ابا القاسم منا هو المهدي، الذي يجب ان ينتظر في غيبه، ويطاع في ظهوره وهو الثالث من ولدي والذي بعث محمداً بالنبوة وخصنا بالإمامة انه لو لم يبق من الدنيا إلا يوم واحد لطوّل الله ذلك اليوم حتى يخرج فيملا الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً، وان الله تعالى يصلح له امره في ليلة واحدة كما

أصلح أمر كلیمه موسى، إذ ذهب ليقتبس لاهله ناراً، فرجع وهو رسول الله. ثم قال: افضل اعمال شيعتنا انتظار الفرج.

یعنی: روایتی است کہ عبدالعظیم بن عبداللہ الحسنی، نقل می کند کہ گفت: بر آقای خودم محمد بن علی علیہ السلام وارد شدم، و قصدم این بود کہ دربارہ قائم از او پرسشی کنم، وجویا شوم، کہ آیا آن قائم مهدی است یا اینکه غیر از او؟ پس آن امام ابتدا بہ سخن فرمود و گفت:

ای ابا القاسم همانا قائم از ما مهدی است، کہ واجب است انتظار فرج او کشید و همینکہ ظاہر می شود باید از او اطاعت و فرمانبرداری نمود، و او سوّم از فرزندان من است قسم بہ خدائی کہ محمد صلی اللہ علیہ وسلم را بہ نبوت و پیامبری برانگیخت و ما را بہ امامت و پیشوایی مردم مخصوص ساخت همانا اگر باقی نمانده باشد از دنیا جز یک روز، خداوند آن روز را آن قدر طولانی خواهد کرد تا اینکه او خارج و ظاہر شود، پس زمین را پر از عدل و داد می کند، همانطوری کہ پر از جور و ظلم شدہ بودہ است، و همانا خدای تعالی کار او را از پیش اصلاح می کند چنانکہ کار ہم صحبت خود موسی را ناگهانی درست کرد، و هنگامی کہ رفتہ بود تا برای اہلش آتش بیاورد، پس برگشت در حالی کہ رسول خدا شدہ بود.

سپس آن امام می فرماید: پر فضیلت ترین اعمال (در زمان غیبت آن امام) انتظار فرج، و گشایش امر او می باشد.

۲- روی حمدان بن سلیمان قال: حدثنا الصقر بن ابي دلف، قال: سمعت ابا جعفر محمد بن علي الرضا، يقول: إن الامام بعدي عليّ، امره امري، وقوله

قولي، وطاعته طاعتي، والامام بعده ابنه الحسن العسكري، امره أمر أبيه وقوله قول أبيه، وطاعته طاعة أبيه ثم سكت، فقلت له: يا ابن رسول الله فمن الإمام بعد الحسن؟ فبكا بكاءً شديداً ثم قال: إن الإمام من بعد الحسن، إبنه القائم بالحق، المنتظر فقلت له: يا ابن رسول الله فلم سُمِّي القائم؟

قال: لأنه يقوم بعد موت ذكره وارتداد أكثر القائلين بإمامته.

فقلت: لِمَ سُمِّي المنتظر؟

قال: لأن له غيبة يكثر أيامها، ويطول أمدها، فيتظر خروجه المخلصون، وينكره المرتابون، ويستهزئ به الجاحدون، ويكذب فيه الوقاتون، ويهلك فيه المستعجلون وينجو فيه المسلمون.

يعنى: حمدان بن سليمان روایت کرده که گفت: ما را صقر بن ابی دلف حدیث نمود گفت: شنیدم که ابا جعفر محمد بن علی الرضا می گوید: همانا امام بعد از من علی علیه السلام است، که کار او همان کار من و گفته او گفته من و اطاعت و پیروی از او اطاعت و پیروی از من است، و امام بعد از او حسن عسکری است که کار او کار پدرش، و گفته او گفته پدرش و اطاعت و پیروی از او اطاعت و پیروی از پدرش می باشد، سپس ساکت ماند آنگاه صقر بن ابی دلف می پرسد ای پسر رسول خدا بعد از حسن چه کسی امام است؟ آن حضرت گریان شده و گریه شدیدی نمود، پس گفت: همانا امام بعد از حسن فرزندش قائم به حق است که او انتظار کشیده می شود. پس صقر بن ابی دلف می گوید: به او گفتم:

ای پسر رسول خدا برای چه او به قائم نام گذارده شده است؟

فرمود: برای این که او قیام می کند بعد از اینکه نام او مرده شده، و بیشتر

قائلین به امامت او مرتد گشته، و منکر وجود او می شوند و مدت غیبت او طولانی خواهد شد پس مخلصین از دوستانش انتظار فرج او را می کشند و شکاکان منکر وجود او می گردند، و منکرین او درباره وجودش متحیر می شوند، و کسانی که برای خروجش وقت تعیین می نمایند دروغ گو هستند و آنان که شتاب در ظهورش دارند هلاک می شوند و مسلمانان در آن غیبت نجات می یابند.

ی: روایات منقوله از امام علی نقی امام دهم علیه السلام در این باره

۱ - مما روي عن ابي الحسن علي بن محمد العسكري علیه السلام في ذلك رواه

عبدالعظيم بن عبدالله الحسني، قال:

دخلت على سيدي ومولاي علي بن محمد، فلما ابصرني، قال: مرحباً بك يا أبا القاسم، أنت ولينا حقاً فقلت له: يا بن رسول الله، إني أريد أن أعرض عليك ديني، ما كان مرضياً ثبت عليه، حتى القى الله (عز وجل).

فقال: هات يا أبا القاسم.

فقلت: إني أقول: إن الله تبارك و تعالی واحد ليس كمثل شئ خارج من الحدین: حدّ الإبطال وحدّ التشبيه وإنه ليس بجسم ولا صورة ولا عرض ولا جوهر بل مجسم الأجسام، ومصوّر الصور، وخالق الأغراض والجواهر وربّ كل شئ ومالک وجاعله ومحدّته، وإن محمداً عبده ورسوله وخاتم النبیین. فلا نبي بعده الى يوم القيامة وإن شريعته خاتمة الشرايع فلا شريعة بعدها الى يوم القيامة وإن الإمام والخليفة وولي الأمر بعده أمير المؤمنين علي بن ابي طالب علیه السلام ثم الحسن ثم الحسين ثم علي بن الحسين ثم محمد بن علي ثم جعفر بن محمد ثم

موسی بن جعفر ثم علي بن موسى ثم محمد بن علي علیه السلام ثم أنت يا مولاي .
 فقال علیه السلام : ومن بعدي الحسن فكيف للناس بالخلف من بعده قال : فقلت
 وكيف ذلك يا مولاي ؟ قال : لانه لا يرى شخصه ولا يحل ذكره باسمه حتى يخرج
 فيملا الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً .

قال : فقلت أقررت ، وأقول إن وليهم ولي الله وعدوهم عدو الله ،
 وطاعتهم طاعة الله ، ومعصيتهم معصية الله ، وأقول : ان المعراج حق والمسألة في
 القبر حق ، وإن الجنة والنار حق والصراف حق والميزان حق ، وإن الساعة آتية
 لا ريب فيها وإن الله يبعث من في القبور وأقول : إن الفرائض الواجبة بعد الولاية
 الصلاة والزكاة والصوم والحج والجهاد والامر بالمعروف والنهي عن المنكر .

فقال علي بن محمد علیه السلام : يا ابا القاسم ، هذا والله دين الله الذي ارتضاه
 لعباده ، فأثبت عليه ثبوتك الله بالقول الثابت في الحياة الدنيا وفي الآخرة .

يعنى : عبدالعظيم فرزند عبدالله حسنى (كه قبرش در شهر رى مى باشد)
 گفت : وارد شدم بر آقا و مولای خودم علی بن محمد (امام دهم) علیه السلام ، پس همین
 كه آن حضرت مرا دید فرمود : مرحباً به تو ای ابا القاسم ، تو دوست واقعی و
 حقیقی ما هستی ، پس گفتم ای پسر رسول خدا همانا قصد من این است كه دین
 خودم را به تو عرضه كنم . هرگاه پسندیده بود ، بر آن ثابت بمانم تا ملاقات كنم
 خدای «عزوجل» را ، حضرت فرمود : عرضه كن ای ابا القاسم .

آنگاه گفتم : همانا من می گویم و عقیده دارم كه خدای تبارك و تعالی یکی
 است و همانند او هیچ چیزی نیست ، بیرون از دو حد است ، نه او در حد ابطال

وتباهی است و نه در حدی است که بتوان او را به چیزی تشبیه نمود، همانا او جسم نیست نه برای او صورتی است نه او عرض و نه جوهر است، بلکه او جسم کننده اجسام (و پدیدارنده آنهاست) و صورت دهنده به صورتها است، و آفریدگار اعراض و جواهر می باشد، و پروردگار هر چیز و مالک و جاعل و پدیدارنده تمام موجودات است .

و همانا محمد صلی الله علیه و آله بنده آن خدا و فرستاده از سوی او و آخرین پیامبران است پس بعد از او پیامبری نخواهد آمد تا روز قیامت (که این جهان پایان می یابد) همانا شریعت او پایان دهنده به تمام شرایع می باشد (و بعد از این شریعت شریعت دیگری نخواهد آمد) تا روز قیامت (بعد از روز قیامت چه خواهد آمد هیچکس نمی داند) و همانا امام و جانشین و ولی امر (فرمان روای واقعی و حقیقی روی زمین از جانب خداوند متعال) بعد از پیامبر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است، سپس حسن، و بعدش حسین و بعد از او علی بن الحسین و بعد از او محمد بن علی و بعد از او جعفر بن محمد و بعد از او موسی بن جعفر و بعد از او علی بن موسی و بعد از او محمد بن علی و بعد از او تو ای آقای من پس از آن .

حضرت فرمود: بعد از من، حسن و مردم در چه حالی خواهند بود بعد از

حسن؟

عبدالعظیم می گوید: پرسیدم چگونه است آن زمان، ای آقای من؟

فرمود: برای این که (آن امام بعد حسن) شخصش دیده نمی شود و نام اصلی او نباید گفته شود (و به آن نام خوانده شود م ح م د) تا زمانی که از پرده غیبت خارج شده و زمین را پر از عدل و داد کند چنانکه پر از ظلم و جور می بود .

عبدالعظیم می گوید: پس من گفتم: اقرار دارم و می گویم که همانا دوستدار شما خاندان رسالت دوستدار خداست و دشمن شما دشمن خداست و اطاعت و پیروی از شما اطاعت و پیروی از خداست و نافرمانی و سرپیچی از فرمانهای شما نافرمانی و سرپیچی خداست، و می گویم: همانا معراج پیامبر صلی الله علیه و آله حق، و سؤال در قبر حق، و بهشت حق، و آتش حق، و پل (که باید تمام انسانها از آن بگذرند) حق و ترازوی سنجش اعمال حق و همانا روز قیامت آینده است که هیچ شکی در آمدن آن روز نیست و همانا خداوند بر می انگیزاند کسانی را که در قبرها هستند. و می گویم: فریضه های واجب بعد از ولایت شما خاندان نبوت (هشت عمل می باشد) نماز، زکاة (اعم از خمس و زکاة اصطلاحی) و روزه و حج و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر است.

حضرت فرمود: ای ابا القاسم به خدا قسم دین خدا همین است که آن را برای بندگانش پسندیده است، پس به این دین ثابت بمان، خدا تو را به گفته ات ثابت و پایدار نگاهدارد، چه در دنیا و چه در آخرت.

۲- روی علی بن ابراهیم عن ابیه عن علی بن صدقة عن علی بن عبدالغفار قال: لما مات ابو جعفر الثاني، كتبت الشيعة الى ابي الحسن صاحب العسكر يسألونه عن الامر فكتب عليه السلام الامر لي ما دمت حياً فإذا نزلت بي مقادير الله تبارك و تعالی اتاكم الخلف مني واني لكم بالخلف من بعد الخلف.

یعنی علی بن ابراهیم به وساطتی از علی بن عبدالغفار روایت می کند، که

او گفت:

وقتی ابو جعفر دوم (امام محمد تقی (عج)) وفات یافت شیعه به ابی الحسن (امام علی نقی) ملقب به صاحب العسکر کاغذی نوشتند و از او درباره امر ولایت بعد از ابو جعفر دوم پرسش نمودند، پس آن حضرت (در جوابشان مرقوم فرمود:) امر ولایت و امامت مادامی که من زنده هستم با من است، و وقتی مقدرات خدای «عزوجل» به من نازل شد (و مرگم رسید) خواهد آمد جانشین بعد از من (و او امام شما خواهد بود)، پس از او بر شما باد پیروی از خلف بعد از آن خلف (امام دوازدهم حضرت مهدی (عج)).

روایات منقوله از امام حسن عسکری امام یازدهم (عج) در این باره

۱ - الشيخ ابو جعفر بن بابويه، عن علی بن عبدالله الوراق، عن سعد بن عبدالله، عن احمد بن اسحاق بن سعد الاشعري، قال:

دخلت علی ابي محمد الحسن بن علی العسکري، وانا ارید ان اساله عن الخلف من بعده فقال لي مبتدأ:

يا احمد بن اسحاق، ان الله تبارك و تعالی لم یخل الارض منذ خلق آدم ولا یخلیها الی ان تقوم الساعة من حجة الله علی خلقه به یدفع البلاء عن اهل الارض و به ینزل الغیث و به ینزل برکات الارض.

قال: فقلت له: یا بن رسول الله فمن الخليفة و الإمام بعدك؟ فنهض مسرعاً، فدخل البيت ثم خرج و علی عاتقه غلام كان وجهه القمر ليلة البدر من ابناء ثلاث سنين و قال:

يا احمد بن اسحاق لولا کرامتك علی الله و علی حججه ما عرضت

علیک ایّنی هذا، انه سمّی رسول الله وکنیه الذي یملا الارض قسطاً وعدلاً كما ملأت جوراً و ظلماً یا احمد بن اسحاق، مثله فی هذه الأمة مثل الخضر، و مثله مثل ذي القرنين، والله لیغیبنّ غیبةً لا ینجو من الهلکة فیها إلا من ثبته الله علی القول بإمامته، و وقفه للدعاء بتعجیل الفرج.

قال احمد بن اسحاق: فقلت له: یا مولای، فهل من علامة یطمئن إليها قلبی؟ فنطق الغلام بلسان عربي فصیح فقال:
انا بقیة الله فی أرضه، والمتقم من أعدائه، فلا تطلب أثراً بعد منّی یا احمد بن اسحاق.

قال احمد: فخرجت مسروراً فرحاً فلما كان من الغد عدت الیه. فقلت له: یا بن رسول الله لقد عظم سروري بما مننت علیّ، فما السنّة الجاریة فی من الخضر و ذي القرنين؟
فقال: طول الغیبة یا احمد.

فقلت له: یا بن رسول الله وإن غیبت لتطول؟
قال: ای وربی، حتی یرجع عن هذا الامر اکثر القائلین به فلا یقی إلا من أخذ الله عهده بولایتنا وکتب فی قلبه الإیمان وأیده بروح منه یا احمد بن اسحاق هذا امر من الله و سرّ من سرّ الله و غیب من غیب الله فخذ ما آتیتک واکتمه وكن من الشاکرین تكن معنا غداً فی علیین.

یعنی: شیخ ابو جعفر بن بابویه قمی به وسائطی از احمد بن اسحاق، پسر سعد اشعری، روایت می کند که گفت:

من بر ابی محمد امام حسن عسکری علیه السلام وارد شدم و قصدم این بود که

درباره جانشین بعد از خودش از او سؤال کنم؟ (تا بدانم بعد از او چه کسی جانشین او خواهد بود) امام علیه السلام ابتدا به سخن فرمود و گفت:

ای احمد بن اسحاق، همانا خدای تبارک و تعالی هیچگاه از زمان خلقت آدم تا کنون زمین را خالی از حجّت خدا بر خلقش خالی نگذاشته، و تا قیامت پیا شود هم خالی نخواهد گذاشت، به وسیله او خدا رفع بلا از ساکنین روی زمین می کند، و به وسیله او باران می باراند، و به وسیله او برکات از زمین می رویاند.

احمد بن اسحاق می گوید گفتم: ای پسر رسول خدا کیست امام و خلیفه بعد از تو؟ پس امام شتابان از جا برخاست و داخل خانه شد سپس بیرون آمد، در حالی که در بغلش کودکی سه ساله که رخسارش مانند ماه شب چهارده بود از داخل خانه آمد و فرمود:

ای احمد بن اسحاق اگر تو مورد توجه و کرامت خدا و حجّت های او نمی بودی این فرزندم را در معرض دیدگاه تو قرار نمی دادم (و او را نمی آوردم که تو ببینی)، همانا این فرزند همانم رسول خدا صلی الله علیه و آله است، و کنیه اش هم کنیه رسول الله صلی الله علیه و آله است، کسی است که زمین را پر از عدل و داد می کند چنانکه پر از جور و ستم شده است.

ای احمد بن اسحاق، مثل او در این اُمّت مثل خضر و مثل ذو القرنین است، به خدا قسم غیبت می کند او غیبتی که از هلاکت در باره او رها نمی یابند، مگر کسانی که خداوند دلهای آنان را به اعتقاد ائمه علیهم السلام اطمینان بخشیده است، (و کسانی که از روی صفا و حقیقت اعتقاد به امامت ائمه معصومین و امامت او دارند).

احمد بن اسحاق می گوید به امام گفتم: ای مولای من آیا نشانه بر امامت

او هست تا به وسیله آن نشانه دلم مطمئن به امامت او گردد؟ پس آن کودک به سخن در آمد و با زبان عربی فصیح گفت:

من (بقیة اللہ) در زمین خدا هستم، (کنایه از این که اثر باقی خدا در زمین می باشم، و توسط من و ارشاد من خدا و احکامش شناخته می شود) و به من انتقام می گیرد از دشمنان خودش، پس ای احمد بن اسحاق، دیگر از من نشانه ای جویا مشو.

احمد بن اسحاق می گوید: من خوشحال و دلشاد از خانه امام علیه السلام بیرون آمدم، پس همین که روز بعد شد دوباره به خانه امام باز گشتم و گفتم:

ای پسر رسول خدا! همانا من خیلی خوشحال و دلشاد شدم، به واسطه متی که بر من نهادی (وامام بعد از خودت را به من شناسانیدی)، پس بفرما (اشاره ای که فرمودی که مثل او در این امت مثل خضر و ذو القرنین می باشد) چه سستی از خضر و ذو القرنین بوده که در آن امام نیز جاری خواهد شد؟

امام علیه السلام فرمود: طولانی بودن غیبت او (چنانکه خضر عمر طولانی دارد، و ذو القرنین عمر طولانی می داشت).

احمد بن اسحاق می گوید: گفتم ای پسر رسول خدا، همانا غیبت او به طول می انجامد؟

امام فرمود: بلی، به پروردگام قسم (این غیبت او به اندازه ای طولانی خواهد شد) که بیشتر قائلین به امامت او از اعتقاد خود بر می گردند و باقی نمی ماند بر این اعتقاد جز کسی که خدا عهد ولایت از ما را با او گرفته، و در دلش ایمان را ثبت نموده و او را به روح از جانب خودش تأیید فرموده است.

ای احمد بن اسحاق! این پیش آمد (برای این فرزند من) کاری از سوی خدا، و سرّی از سرّ خدا، و غیبی از جانب او است پس آنچه من گفتم بگیر (و به خاطر داشته باش) و آن را پنهان نگاه دار (و به کسی افشاء مکن) و از شاکرین خدا باش (که این سرّ را برای تو فاش گردانید) تو فردا در علّین با ما خواهی بود.

۲- «روی الشیخ ابو جعفر بن بابویه عن محمد بن علی ماجیلویه عن محمد بن یحیی العطّار عن جعفر بن محمد بن مالک عن محمد بن معاویه بن حکیم و محمد بن ایوب بن نوح و محمد بن عثمان العمری قالوا:

عرض علینا ابو محمد ابنه ونحن فی منزله، وکنا اربعین رجلاً فقال هذا إمامکم من بعدی، و خلیفتی علیکم، فاتبعوه واطیعوه ولا تتفرقوا فتهلکوا فی ادیانکم. اما أنکم لاترونه بعد یومکم هذا.

قالوا: فخرجنا من عنده، فما مضت الا ایام قلائل حتی مضی (الإمام) ابو محمد علیہ السلام.

یعنی: شیخ ابو جعفر بن بابویه قمی، به وسائطی از جعفر بن محمد مالک نقل می کند که او از سه نفر به نام های: محمد بن معاویه بن حکم و محمد بن ایوب بن نوح، و محمد بن عثمان العمری، روایت می کنند که آنان گفتند:

ابو محمد علیہ السلام امام حسن عسکری علیہ السلام پسرش را در موقعی که ما منزلش بودیم و تعداد ما چهل نفر (از شیعیان) می بود به ما نشان داد (و او را به نزد ما آورد) و گفت:

این امام شما بعد از من، و خلیفه و جانشین من است پس او را اطاعت و پیروی کنید و پراکنده نشوید که در دین های خود هلاک خواهید شد (از دین خودتان خارج می شوید)، ولی (بدانید) دیگر بعد از امروز او را نخواهید دید.

آن عده گفتند: ما از نزد امام (عج) بیرون آمدیم، و چندی نگذشت که ابو محمد (عج) وفات یافت.

۳- در (کافی) و (ارشاد) مفید است از عمرو بن الاهوازی، قال:

ارانی ابو محمد (عج) ابنه وقال: هذا صاحبکم بعدی.

یعنی عمرو بن اهوازی گفت: ابو محمد (عج) (امام حسن عسکری (عج))

پسرش را به من نشان داد و فرمود: این صاحب شما بعد از من می باشد (وصاحب الامر اوست).

۴- در (کافی) است: علی بن محمد، عن محمد بن علی بلال، قال:

اخرج اليّ ابي محمد (عج) قبل مضيّه بستين يخبرني بالخلف من بعده، ثم خرج الي من قبل مضيّه بثلاثة ايام يخبرني من الخلف من بعده.

یعنی علی بن محمد، از محمد بن علی بلال نقل می کند که گفت ابو

محمد (عج) دو سال پیش از وفاتش از خانه اش به سوی من برون آمد و به من خبر داد

جانشین بعد از خودش سپس سه روز قبل از رحلتش هم از خانه اش بدر آمد مرا به

جانشینی بعد از خودش آگاه فرموده (و آن امام بعد از وفات امام عسکری (عج) که در

سن پنج سال و کسری می بود در حال غیبت بسر می برد).

قسم دوم:

اخبار وارده درباره غیبت او

بطوری که ملاحظه شد، ضمن اخبار آورده شده در گذشته عموماً به طور صریح و یا ضمنی، درباره غیبت این امام همام تذکراتی داده شده. و اینک برای رعایت اختصار و تذکر به یک روایت اکتفا می شود:

نقل از (اعلام الوری):

عن ابراهیم الخارقی، عن ابي بصير عن ابي عبدالله (امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام) قال قلت له كان ابو جعفر (امام محمد باقر علیه السلام) يقول لقائم آل محمد غيبتان واحدة طويلة والاخرى قصيرة؟ قال: فقال لي نعم يا ابا بصير احدهما اطول من الاخرى ثم لا يكون ذلك، يعني: ظهوره حتى يختلف ولد فلان، ويضيق الخليفة، ويظهر السفیاني، ويشتد البلاء ويشمل الناس موت وقتل، وينحازون منه الى حرم الله تعالى، وحرم رسوله.

یعنی: ابراهیم خارقی از ابي بصير نقل می کند که گفت: از ابي عبدالله (امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام) پرسیدند که: ابو جعفر (امام محمد باقر علیه السلام) می گفت برای قائم آل محمد دو غیبت است، یکی طولانی، و دیگری کوتاه؟ (آیا چنین است؟) امام صادق علیه السلام فرمود: بلی، چنین است ای ابي بصير، یکی از آن غیبت طولانی تر از دیگری خواهد بود، پس ظهورش واقع نمی شود تا اینکه

بچه های فلانی اختلاف نمایند (این اشاره به وقوع حادثه ای است که خود ابی بصیر متوجه می بوده است) و خلیفه وقت در تنگنا به سختی قرار می گیرد، و سفیانی ظاهر می شود و بلا و مصیبت فزونی می یابد و مردم را مرگ و کشتار فرا گیرد، و به سوی حرم خدا و حرم رسولش پناهنده می شوند.

غیبت صغری و غیبت کبرای آن حضرت

به یک اعتبار غیبت صغرای او از زمان تولدش که در روز پانزدهم شعبان سال (۲۵۵) هجری می بود آغاز می شود، و به این اعتبار آن غیبت هفتاد و چهار سال می باشد، و به یک اعتبار از تاریخ وفات پدر بزرگوارش که روز هشتم ربیع الاول سال (۲۶۰) هجری است شروع می شود و بر این مبنی مدت غیبت صغری (۶۹) سال به طول انجامیده است.

سن آن حضرت در موقع وفات پدر پنج سال و چهار ماه و هفت روز می بود، و به وسیله نواب خاص ایشان توقیعات برای شیعیان مخصوص صادر و ابلاغ می فرمود، و توسط آنان سؤالهای پرسش کنندگان شیعه و پاسخ آنها رد و بدل می گردید، و وجوه شرعی و خمس و هدایا به وساطت آنان به آن حضرت می رسید، و دستور پرداخت آنها نیز به مستحقین از سوی او شرف صدور می یافت.

قسم سوم:

نواب منصوبه از سوی او در غیبت صفری و غیبت کبری
و تکلیف شیعیان و مسلمانان در غیبت کبری و مقدمات
و علاماتی که برای ظهور او از سوی پیشوایان و امامان
گذشته بیان گردیده است

نواب مخصوص

نایب اول: ابو عمرو عثمان بن سعید العمری است، که شغل او تجارت
روغن می بود، و به همین جهت او را (سمان) یعنی: روغن فروش می نامیدند.
نامبرده مورد وثوق و اعتماد و نایب حضرت امام علی نقی، و امام حسن
عسکری علیه السلام می بود، و بعد از ایشان افتخار نیابت از طرف آن حضرت را پیدا کرد،
و معجزاتی به وسیله او از سوی امام عصر علیه السلام ظاهر می گردید و همان وظایف
پیش گفته توسط او به مرحله اجرا و عمل در می آمد.

نایب دوم: بعد از فوت ابو عمرو عثمان بن سعید، پسرش ابو جعفر محمد
بن عثمان به موجب نصی (که از طرف امام حسن عسکری علیه السلام می بود) سفیر آن
حضرت شد و همان کارهای پدر را انجام می داد و او در سال (۳۰۵) هجری
وفات یافت.

نایب سوم: پس از رحلت محمد بن عثمان برابر نص صریح او که آن هم به امر حضرت ولی عصر علیه السلام به شیعیان اعلام شده بود، ابوالقاسم حسین بن روح که از طایفه نوبخت می بود، جایگزین او گردید، و یازده سال هم او سمت نیابت و وساطت آن حضرت را دارا می بود. تا این که او هم در سال (۳۲۶) هجری وفات یافت.

نایب چهارم: همین که حسین بن روح در آستانه مرگ قرار گرفت، او نیز به امر امام زمان علیه السلام ابوالحسن علی بن محمد سمري را به جایگزینی خویش معرفی نمود، و او هم چهارمین نایب و واسطه بین امام زمان و شیعیان شد و پس از فوت او غیبت کبرای آن حضرت آغاز گردید.

جریان فوت ابوالحسن علی بن محمد سمري

و آخرین توقیعی که از سوی امام علیه السلام برای او صادر شد

روایت زیر مانند بسیاری از روایات گذشته از (اعلام الوری) شیخ طوسی

نقل می شود:

روی عن ابي محمد الحسن بن احمد المکتب انه قال : كنت بمدينة السلام

في السنة التي توفي فيها علي بن محمد السمري ، فحضرته قبل وفاته بأيام ، فخرج

وأخرج الى الناس توقيعاً نسخته :

بسم الله الرحمن الرحيم

«يا علي بن محمد اعظم الله اجر إخوانك فيك فإنك ميت ما بينك

وبین ستة ایام، فاجمع امرک، ولا توصِ الی أحد یقوم مقامک بعد وفاتک فقد وقعت الغیبة التامة، بلا ظهور إلا بعد أن یأذن الله تعالی ذکره وذلك بعد طول الامد، وقسوة القلب، وامتلاء الارض جوراً، وسیاتی من شیعتی من یدعی المشاهدة قبل خروج السفیانی والصیحة، فهو کذاب مفتر، ولا حول ولا قوّة إلا بالله العلیّ العظیم».

«یعنی: به نام خدای بخشنده مهربان: ای علی بن محمد سمری، خداوند اجر برادران تو را دربارهٔ پیش آمدی که برای تو خواهد شد زیاد کند، پس همانا تو در بین شش روز آینده خواهی مُرد، و پس خود را آماده مردن نما و دیگر به کسی وصیت منما همانا غیبت تامّه واقع شد. پس برای من ظهور روی ندهد مگر بعد از اینکه خداوند تعالی ذکره اذن دهد و این ظهور روی ندهد مگر بعد از مدتی طولانی و وقتی که دلها قسی و سیاه شود و زمین را ستم فرا گیرد. و به زودی زمانی خواهد رسید که بعضی از شیعیان من ادعای دیدن مرا خواهند کرد، متوجه باش! هرکس مدعی مشاهدهٔ من پیش از خروج سفیانی و صیحهٔ پخش شده آسمانی گردید، پس او بسیار دروغگو و مفتری است و هیچ جنبش و نیروئی نیست مگر این که همه سربوط به خداست».

ابی محمد الحسن بن احمد المکتب می گوید:

همی که روز ششم از منزل علی بن محمد عمری می گذشتم او را مشرف به

مرگ دیدم (چنانکه امام عصر علیه السلام به او فرموده بود) از او پرسیدم: کیست وصی و جانشین و قائم مقام تو؟ گفت: کار با خدا است، و او به این امر عنایت دارد، و سپس از دنیا رفت.

از آن تاریخ که سال (۳۲۹) هجری می بود، و آن حضرت در سن (۷۴) سالگی می بودند غیبت کبرا که طولانی خواهد بود آغاز شد. چنانکه هم اکنون نیز ادامه دارد و گشایش فرج و ظهور پر نور او منوط به اراده و امر حق تعالی است. و وقایعی که در غیبت صغرای آن حضرت اتفاق افتاده، و اقداماتی که چهار سفیر نامبرده در آن غیبت و درباره وساطت بین امام و شیعیان انجام داده اند و نامه هایی که رد و بدل شده، و وجوه شرعی ای که به وسیله آنان خدمت امام علیه السلام تقدیم گردیده، و خصوصیات آنها در کتب معتبره و مفصله احادیث مربوط مضبوط است، و اینک فقط یکی از آن تویعها به رشته تحریر در می آید.

تویعی که برای محمد بن عثمان عمری

در مورد سؤالات اسحاق بن یعقوب شرف صدور یافته است

در (اعلام الوری): عن محمد بن یعقوب الكليني، عن اسحاق بن يعقوب، قال:

سألت محمد بن عثمان العمري «رحمه الله» أن يوصل اليّ كتاباً سألت فيه عن مسائل اشكلت عليّ فورد التوقيع بخط مولانا صاحب الزمان علیه السلام:

أما ما سألت عنه (ارشدك الله وثبتك) من امر المنكرين لي من أهل بيتنا وبني عمنا؟ فاعلم انه ليس بيني وبين احد قرابة، من انكرني فليس مني، وسيله

سبيل ابن نوح عليه السلام .

واما سبيل عمي جعفر وولده، فسبيل اخوة يوسف عليه السلام

واما الفقاع فشربه حرام، ولا باس بالشلماب

واما اموالكم، فلا نقبلها، إلا لتطهروا فمن شاء فليصل ومن شاء فليقطع

فما آتانا الله خير مما آتاكم .

واما ظهور الفرج، فإنه الى الله تعالى ذكره، وكذب الوقتون .

واما قول من زعم ان الحسين لم يقتل فكفر وتكذيب وضلال .

واما الحوادث الواقعة، فارجعوا الى روايت احاديثنا، فإنهم حجتي عليكم،

وانا حجة الله .

واما محمد بن عثمان العمري، فرضي الله عنه وعن ابيه من قبل فإنه ثقتي

وكتابه كتابي .

واما محمد بن علي بن مهزيار الاهوازي، فيصلح الله قلبه ويزيل عنه

شكّه .

واما ما وصلتنا به، فلا قبول عندنا إلا ما طاب وطهر، وثمر المغنية حرام .

واما محمد بن شادان بن نعيم، فهو رجل من شيعتنا اهل البيت .

واما ابوالخطاب محمد بن ابي زينب الاجدع، فهو ملعون، واصحابه

ملعونون، فلا تجالس اهل مقاتلهم، فإني بريء منهم وآبائهم براء منهم .

واما المتلبسون باموالنا ممن استحلّ منها شيئاً فاكله فإنما ياكل النيران .

واما الخمس فقد ابيع لشيعتنا وجعلوا منه في حل الى وقت ظهور امرنا

لتطيب ولادتهم ولا تخبث .

وأما ندامة قوم شكوا في دين الله على ما وصلونا به فقد اقلنا من استقال
ولا حاجة لنا في صلة الشاكين .

واما علة ما وقع من الغيبة، فإن الله تعالى (عز وجل) يقول: ﴿لاتسالوا عن
اشياء إن تبد لكم تسؤكم﴾ انه لم يكن احد من آبائي إلا وقعت في عنقه بيعة
لطاغية زمانه، وإني اخرج حين اخرج ولا بيعة لاحد من الطواغيت في عنقي .
واما وجه الانتفاع في غيبتي، كالانتفاع بالشمس إذا غيبتها عن الابصار
السحاب، وإني امان لاهل الارض، كما أن النجوم امان لاهل السماء، فاغلقوا
باب السؤال عما لا يعينكم، ولا تتكلفوا علم ما قد كفيتم، واكثروا الدعاء بتعجيل
الفرج، فإن ذلك فرجكم، والسلام عليك يا اسحاق بن يعقوب وعلى من اتبع
الهدى» .

یعنی: محمد بن یعقوب کلینی از اسحاق بن یعقوب روایت می کند که
گفت:

از محمد بن عثمان عمری (که دومین سفیر و نائب امام علیه السلام می بود) «رحمة
الله علیه» در خواست نمودم که نامه ای از سوی امام علیه السلام و به خط امام علیه السلام برای من
بیاور، که پاسخگوی پاره ای از مسائلی که به نظر من مشکل جلوه گر شده بوده
باشد .

پس توفیقی به خط مولای ما حضرت صاحب الزمان علیه السلام (به وسیله محمد
بن عثمان عمری) رسید و (جواب مسایل مشکله مرا به وسیله آن توفیق دادند و
مرفوم داشتند):

(ای اسحاق بن یعقوب)، اما آنچه سؤال کردی، خدا تو را ارشاد و ثابت

ایمان نگهدارد، درباره کسانی از اهل بیت ما، و پسر عموهای ما که منکرین ولایت من می باشند (سؤال کرده بودی)، پس بدان بین من و هیچکس قرابتی نیست، هرکس منکر (امامت و ولایت خلافت) من شود او از من نیست، و روش او روش پسر نوح می باشد.

(اجمالی از داستان وقتی نوح در کشتی نشست، و کسانی که به او ایمان آورده بودند، به وسیله آن کشتی از غرق نجات یافتند، پسر نوح نیامد تا به کشتی سوار شده، و از غرق شدن رهایی یابد، و چون خداوند به نوح وحی کرده بود که تو و اهل تو را از هلاک نجات خواهیم داد، و پسر نوح (که از نزدیکترین اهل صوری نوح می بود) نیامد تا سوار کشتی شده و غرق نشود.

نوح گفت: خدایا تو وعده دادی که من و اهل مرا نجات بخشی و آن پسر نیامد؟ خطاب شد: ای نوح ﴿إِنَّه لیس من اهلك انه عمل غیر صالح﴾ یعنی: همانا ای نوح آن پسر تو، اهل تو نیست، برای این که او عمل نکوهیده است، زیرا او با کفار هماهنگ شده بود. بنابراین او در زمره غرق شدگان قرار گرفت).

خلاصه: امام علیه السلام به اسحاق بن یعقوب مرقوم فرمود: آنها هرچند از منسوبین و نزدیکان ظاهری ما می باشند، ولی چون راه کج و مخالفت با من پیش گرفتند بنابراین آنان از من نیستند.

و اما راه عمویم جعفر (که مدعی امامت بعد از امام حسن عسکری علیه السلام گردید) راه و روش برادران یوسف است (کنایه از این که همانطوری که برادران یوسف به همدستی یکدیگر، یوسف را به چاه انداختند، و مرتکب آن گناه بزرگ شدند، ولی بعد از این که یوسف از چاه نجات یافته، و به مقام عزیزی مصر

رسید، و پدر و برادران به نزد او آمدند، یوسف و هم چنین یعقوب پس از ندامتی که از سوی آنان اظهار شد از جسارت و آن عمل خصمانه آنها صرف نظر کرده، و آنان را مورد بخشش قرار داد. همچنین جعفر نیز پس از این که بطلان ادعای او ثابت گردید، و او هم نادم شده، و از رفتار و اعمال گذشته خود پشیمان گردیده و توبه نمود، مورد عفو و بخشش خدای سبحان قرار گرفت، بنابراین جعفر پس از استغفار و ندامت در عداد مرحومین در آمد).

واما (پرسش دیگر اسحاق بن یعقوب درباره فقاع ضمن توقیع آمد) فقاع (که شراب از جو می باشد) حرام است و در آشامیدن شلّمات (ظاهرأ جو خیس کرده است) اشکالی نیست.

واما اموال شما را (که به عنوان خمس می پردازید)، ماقبول نمی کنیم مگر اینکه پاک و پاکیزه باشد (و از راه مشروع تحصیل و جمع آوری شده باشد) پس هرکس خواست پردازد، و هرکس نخواست پردازد، آنچه خدا به ما عنایت فرموده بهتر است، از آنچه به شما می دهد.

(درباره خمس بیشتر فقها بر این عقیده هستند که خمس اموال (که موارد و خصوصیات آن در کتب فقهیه ذکر شده) به طور تنصیف سهم امام علیه السلام و سهم سادات فقیر است، که سهم امام علیه السلام در این زمان باید به علما و مراجع تقلید پرداخت شود یا به مصارف مشروعه مورد نظر برسند، و سهم سادات هم باید به سادات فقیر پرداخت گردد).

واما ظهور فرج پس همانا بازگشتش به سوی خدای تعالی ذکره است (او می داند و بس) و کسانی که وقت برای آن تعیین می کنند دروغ می گویند.

واما گفته کسانی که می پندارند حسین علیه السلام کشته نشده، پس (این گفته) کفر و تکذیب حقیقت، و گمراهی است (چون به عقیده بعضی از مخالفین و مرتدین امام حسین علیه السلام در کربلا شهید نشد، و علت این که چنین عقیده کفر می باشد، برای این است که در حقیقت نسبت دروغ به امام شیعه داده و او را مورد اهانت قرار داده اند و اهانت به امام معصوم در حد کفر به خداست).

واما پیش آمدهایی که در زمان غیبت برای شما رخ می دهد (و مربوط به احکام و مسائل دینی است) پس به راویان احادیث ما مراجعه نمایید زیرا آنان حجّت من بر شما هستند و من حجة الله می باشم.

واما محمد بن عثمان عمری پس خدا از او و از پدرش که پیش از او بود راضی باشد همانا او ثقه و مورد اعتماد من بوده و نوشته او نوشته من است.
واما محمد بن علی بن مهزیار اهوازی، خدا قلب او را اصلاح خواهد فرمود، و شکش زائل می کند.

واما آنچه برای ما فرستادی پس ما آن را قبول نمی کنیم، مگر این که پاک و پاکیزه شود و مزدی که زن آوازه خوان در برابر آوازه خوانی می گیرد حرام است.
واما محمد بن شادان بن نعیم پس او مردی از شیعیان ما اهل بیت می باشد.
واما ابوالخطاب محمد بن ابی زینب، اجدع ملعون، واصحاب و پیروان او نیز ملعونون هستند، و تو با آنها هم صحبت مشو، و آمیزش منما، من از آنان بیزارم و پدرانم هم از ایشان بیزار می باشند.

واما کسانی که اموال ما را که متلبس شده، و تصاحب نموده و آنها را حلال انگاشته و خوردند پس جز این نیست (مانند این است) که آتش می خورند.

و اما خمس پس همانا برای شیعیانمان مباح و حلال قرار داده شد، تا ظهور امر ما برای این که اولادشان پاکیزه بوده و خبیث نشوند.

(بحث درباره اموال مباح شده از سوی امام مفصل است که آیا منظور چه اموالی است که برای شیعیان مباح کردند و جمع مابین روایاتی که مضامین آنها با این قبیل روایات مفاداً مخالف می باشند چگونه است؟ لازم است به کتب مفصله و استدلالی فقهی مانند (جواهر) و (مدارک) و امثال آنها مراجعه شود، پژوهندگان به آنها مراجعه نمایند تا بر ایشان رفع ابهام شده و مطلب روشن گردد).

(یکی از وجوه جمع بین روایات واصله در این مورد ممکن است این باشد که چون در زمان غیبت دسترسی ظاهری به او نیست که سهم امام به او تقدیم شود. بنابراین آن را برای شیعیان حلال و مباح فرمودند تا به وسیله مراجع تقلید به مصارف ضروریّه شرعیّه برسد).

و اما درباره پشیمان شدن دسته ای که در دین خدا شک کرده بودند بنا به آنچه خبرش به ما رسیده پس همانا ما هر کس از عقیده باطلش برگردد و بدین حق و راه حق باز آید ما او را می پذیریم ولی به کسانی که شک درباره حق دارند رجوع نمی کنیم و ما را نیازی به ایشان نیست.

و اما درباره علت وقوع غیبت پس همانا خداوند (عزوجل) می فرماید:
﴿لَتَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ ان تَبَدَّلَ لَكُمْ تَسْوَأٌ﴾.

یعنی: شما درباره چیزها پرسش نکنید، هرگاه سرش برای شما فاش شود شما را خوش نخواهد آمد، همانا هیچ یک از پدران من نمی بودند جز این که یک نوع بیعتی از طاغوت زمانش برگردن او می بود (هرچند منظور تقیه، و به ملاحظه

این که مبدا اصل رشته دین از هم گسسته شود، و بالاخره با طاغوت زمان، مدارا و سازش می نمودند، البته تا جایی که امکان سازش وجود می داشت و وقتی راه منحصر به فرد برای بازدارندگی طاغوت زمان از ارتکاب به اعمال زشت، و جلوگیری از نابودی دین، و مسخ احکام سید المرسلین، منوط به تحمل مشقات و حتی نیل به شهادت و ابتلاءات می بود آن امام بر حق که جانشین پیامبر و حافظ شریعت است باید به حکم عقل و امر خدا و رسول تا پای جان ایستادگی کرده و نگذارد دین خدا مسخ و یا نابود شود چنانکه امام حسین علیه السلام، چنین کرد و این پیش آمد فقط در مورد امام حسین علیه السلام و زمان امامت او روی داد، ولی سایر ائمه با حکام زمان مدارا می کردند، زیرا آنها هم به طور آشکار بر علیه دین اقدامی نداشتند).

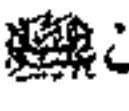
(پس امام می فرماید:) و همانا من ظاهر و نمایان می شوم، در حالی که بیعت هیچکس از طاغوت ها در گردن من نیست (و من با قدرت کامله تفویض شده از سوی خدا ظاهر و نمایان خواهم شد).

اما چگونگی انتفاع از من در حال غیبت، مانند انتفاع به وسیله خورشید است، وقتی که آن را ابر می پوشاند، و به دیده نمی آید (و چنانکه خورشید هر چند در زیر ابر بوده و نمودار نباشد ولی مردم از نور او مستنیر و مستفید می شوند)، و من در همان حال وسیله امان برای ساکنین روی زمین می باشم، (و خداوند به وساطت من بلاها را از زمین مرتفع می سازد، و فیوضات و برکات خویش را به ساکنین روی زمین جاری می دارد)، همانطوری که ستارگان امان برای اهل آسمان هستند.

و از این تاریخ (که غیبت کبرای من آغاز می شود) درب سؤال و پرسش را ببندید، و از چیزهایی که به شما کمکی نمی کند سؤال نکنید و در جستجوی علمی نباشید که شما را کافی نیست و بسیار دعا درباره تعجیل در ظهور فرج کنید، زیرا آن فرج (حقیقت) فرج و گشایش برای کارهای شما است، و سلام بر توای اسحاق بن یعقوب، و بر هر کس که راه هدایت را پیروی کند.



منظور از غیبت آن امام

منظور از غیبت امام زمان  چه در غیبت کوتاه مدّت و چه در غیبت طولانیست که او مانند اشخاصی که از بیم دشمنان و یا گزند و مزاحمت طلبکاران و نظائر آنها خود را در جایگاهی پنهان کرده، و ظاهر نمی‌شوند تا مبادا او را دستگیر و آزارش دهند بلکه او همواره در بین مردم و با مردم است و مخصوصاً مراقب حال و وضع دوستان و شیعیان بوده و در مواقع مقتضیه شخصاً و یا به وسیله عمّال و مأمورین ویژه اش ایشان را راهنمایی و کمک فرموده و از رنج و گرفتاری می‌رهاند ولی از دید افراد عادی غایب است و از شناخت سیمای او و تمییزش از دیگران محروم می‌باشند، و این نقص و نارسائی و ضعف دیدگان بصیرتی از مردم است، نه از ناحیه او.

بنابراین غیبت او ناشی از عدم شایستگی خود ما است و به همین جهت دوستان و شیعیان مخصوص که خود را به زیور کمالات معنوی آراسته، و صفا و جلالتی شایسته یافته، و صحنه جان را با اتصاف به اخلاق پسندیده، و انجام اعمال و عبادات آرایش داده، و از لوث زشتیها به کلی جاو و تمیز کرده اند افتخار تشرّف را حاصل و به درك حضوری او نایل می‌گردند.

از باب مثال: چنانکه پادشاه بهر سرائی نزول اجلال نخواهد کرد و باید قبلاً

آن سرا از لوٹ کشفات پاك و پاکیزه گشته، و در خور مقام پادشاهی گردیده و صاحب آن سرا نیز در مقام و موقعیتی باشد که شایان توجه پادشاه، و آمدن بر سرای او را داشته باشد، چنین است نفوس دوستان و شیعیان آن امام همام علیه السلام، و وقتی آنان روانها و دلهای خود را با نیکی ها صیقلی داده، و از گناهان و آلودگی های دنیوی رهایی بخشیدند، آن وقت است که می توانند انتظار رفع حجاب را داشته، و توفیق زیارت حضور را پیدا کنند، و در مورد آنان (غیبت) وجود ندارد و هر وقت دوستان آن و شیعیان چنین بوده و چنین شدند (نه صرفاً به پندار و توهم خویش) به طور تحقیق او را شناخته، و سعادت دیدار حضوری او را خواهند یافت (چنانکه داستانهای بسیاری از این دسته موفقین در کتابها مسطور است).

بنابراین نقص از عدم شرفیابی و شناخت حضوری او از ناحیه خود ما می باشد، و گر نه او حجة الله است، و اعمال یکا یک از ما همواره و یا هر هفته یکبار به نظر مبارك او می رسد و او هم در ارتکاب به کارهای نیک کمک می کند و از شدائد و مهالک می رهاند، چنانکه در بعضی از توقیعات آمده که:

«إنا غیر مهملین لمراعاتکم ولا ناسین لذکرکم»

یعنی: همانا ما در مراعات حال شما هرگز اهمال نخواهیم کرد، و نه یاد شما را از خاطر می بریم، و شما را فراموش نمی کنیم.

و یا در توقیع دیگر می فرماید:

«إنا نمسك قلوب شیعتنا كما یمسك السفینة ربانها»

یعنی: همانا ما دلهای شیعیانمان را نگه می داریم همانطوری که

ناخدای و کشتی بان کشتی را نگه می دارد و نمی گذارد کشتی
طوفانی شده و غرق شود.

و این که در بسیاری از روایات آمده که از بیم دشمنان در منظر عموم قرار
نمی گیرد البته چنین است و نیز هرگاه همه او را دیده و بشناسند، چه بسا دشمنان
دین او را آزار نموده، و به قتل رسانند و اما در موقعی که به امر خدا ظاهر خواهد
شد، چون مؤید از سوی خدا و به امر او ظاهر می گردد تمام دشمنان و مخالفینش
مقهور او گشته، و بر آنان غلبه خواهد یافت، از این رو در آن وقت هیچگونه
آسیبی به او نخواهد رسید.

گفتار محقق طوسی در این مورد

مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی در کتاب (تجرید) آورده است:

«وجوده لطف و تصرفه لطف آخر، و غیبتة مناً»

یعنی: وجود آن امام خود لطفی از سوی خداست، زیرا همانطوری که طی
گفته های گذشته بیان شد، چون او واسطه فیض و برکت و وسیله استجاب
دعوات و رفع حاجات می باشد، بنابراین وجودش لطفی از جانب خدا به سوی
بندگان است) و تصرف ظاهری او هم در عالم لطفی دیگر است (که به وسیله او
رفع مشکلات از بندگان مخصوصاً شیعیان خواهد شد و توسط او چنانکه ظاهر
باشد رفع مبهمات قرآن، و رفع شرور ظالمین و مخالفین خواهد گردید) و غیبت
کنونی او هم (که مردم او را نمی بینند و در حال استتار به سر می برد) از ناحیه خود
ما مردم است.

زیرا چنانکه اجمالاً توضیح داده شد، استتارش از نظر دوستان به واسطه عدم احراز قابلیت و لیاقت تشرّف به حضور مبارک او و بالاخره نقص معنوی است که در ما می باشد. اما از نظر دشمنان و مخالفین از بیم آسیب و کشته شدن، و چنانکه ما خود را آراسته کرده، و به زیور کمالات معنوی، و اطاعت حقیقی از نظراتشان، و احراز صفای روحی آرایش نمودیم، بدون تردید توفیق زیارت حضوری او را نیز خواهیم یافت، زیرا نه شرعاً و نه عقلاً و نه منطقیاً این تشرّف از محالات نیست چنانکه بزرگان پیشین هم چنین اظهار نظر در این مورد فرموده اند، و بسیاری هم این تشرّف را حاصل کرده اند.

پرسش انحصاری در مورد این امام همام

بعضی می پرسند: با این که این جانشین پیامبر در ظاهر به وظیفه خود قیام نمی کند، چگونه می توان باور نمود که چنین جانشینی زنده و موجود باشد؟ هر چند پاسخ به این پرسش، از گفته های سابق روشن گردید، ولی باز برای مزید توضیح یادآور می شویم:

اولاً: چنانکه گفتیم وظیفه جانشین پیامبر منحصر به حفظ ظاهری اساس دین و ارشاد مردم و تفسیر و بیان علنی احکام شریعت، و جلوگیری از تحریف و تغییر آن نیست تا در مورد (حضرت مهدی علیه السلام) گفته شود چون این وظیفه را ایفا نمی کند پس وجود او محل تردید واقع شود بلکه آن جانشین از نظر این که به تصریح پیامبر و جانشینان پیشین از او ولی مطلق خدا، و واسطه بین خلق و خالق است قهراً، ولو اینکه در مرآ و منظر مردم قرار نگرفته، و مورد مراجعات واقع

نشود عمل وساطت او، و نزول برکات و فیوضات به وسیله وی، و توزیع آنها بین جهانیان انجام می‌گردد.

بنابراین (حضرت مهدی علیه السلام) که به مقتضای مصلحتی که حقیقت آن بر ما مجهول است و به امر پروردگار عالم در پرده استتار مخفی می‌باشد به طور مستمر، جهان آفرینش از برکات و آثار وجودی او بهره‌مند است و چنانکه در جای خود به ثبوت پیوسته و ما نیز آنقدر که مناسب مقال تشخیص شد به تشریح مطلب پرداخته و متذکر شدیم که ممکن نیست زمین و آسمان و آنچه در آنها است بدون وجود و مداخله ولی مطلق، و واسطه بین خلق و خالق، که فعلاً بنا به معرفی اولیاء دیگر خدا همان (حضرت مهدی) است، پای برجا بماند، و البته افاضه این نوع برکات به هیچ وجه مستلزم ظهور و بروز علنی او نبوده، و در حالی که از نظرها غایب است باز آثار وجودی او به کائنات مترشح می‌باشد، و مقام و موقعیتی شامخ‌تر از این برای هیچ فرد دیگر متصور نیست.

ثانیاً: باتوجه دقیق به مطالب پیش گفته مسلم می‌شود که واجب نیست (حضرت مهدی علیه السلام) در بین مردم ظاهر شده، و به بسط و ترویج علنی مذهب، و به نشر و پخش احکام به طور آشکار پردازد.

زیرا او وظیفه خود را در این حال هم به نحو مقتضی انجام خواهد داد، و هرگز نمی‌گذارد اصول شریعت منحرف گشته، و مورد تفسیر و تعبیرهای ناروا واقع شده و در آستانه محو و نابودی قرار گیرد، به قسمی که برای عموم افراد به اکثریت قریب به اتفاق آنان قضایای مربوط به شریعت و صدق گفتار پیامبر گرامی اسلام مشتبه گردیده، و راه را از چاه باز شناسند، و یقیناً همواره با برگماری و

امداد معنوی به افراد و عناصر شایسته کمک های بی دریغ خود را مبذول می دارد، تا اینان به وسیله زبان و قلم و مجاهدات خویش پرده ابهام از روی مسائل مرتبطه به دین و احکام آن بردارند، و راه صواب را به اشخاص حقیقت جو و غیر معاند و لجوج نشان داده، و آنان را از گمراهی و ضلالت باز دارند، و همیشه وسائل هدایت را به قدر کفالت در دسترس می گذارد تا حجت بر مردم تمام باشد.

بنابراین در حال غیبت نیز کاملاً مراقب و ناظر اوضاع و دخیل در امور خواهد بود، و به همین جهت است (چنانکه قبلاً گفته شد) اجماع دانشمندان شیعی مذهب در امری به واسطه این که یقیناً امام نیز در میان ایشان بوده و امکان ندارد که او از جمعیت منفک شود، حجیت داشته، و یکی از ادله چهارگانه احکام (کتاب و سنت و عقل و اجماع) به شمار می رود.

بنابراین امام در حال غیبت نیز به وظیفه خود که حفظ شریعت است، رفتار می نماید، النهایه: کیفیت مراقبت و محافظت وی بر ما معلوم نبوده و واجب هم نیست که مردم از چگونگی محافظت و ایفاء وظیفه او اطلاع حاصل کنند، زیرا او کاملاً به وظیفه خود واقف بوده و آن را به مرحله اجرا در می آورد و کسی را نمی رسد که در کار او چون و چرا نماید.

در این حال مسلماً و بدون شک و تردید، و به حکم ضرورت و عقل آن امام همام که ولی مطلق و سمت جانشینی پیامبر را دارد به امر و اراده خدا دست از آستین بدر آورده، و ظاهر می شود و برای احیای آئین خدا علناً قیام و اقدام می نماید، چنانکه جانشینان پیش از او درباره جریان ظهورش خبر داده اند: (یملا الارض قسطاً و عدلاً بعد ما ملئت ظلماً وجوراً).

امتیاز این جانشین پیامبر ص

همانطوری که در گفته های گذشته اعلام شد اجمالاً یادآوری می شود که سرگذشت این جانشین پیامبر با سرگذشت جانشینان دیگر فرق دارد. این جانشین پیامبر ص وقتی ظاهر می شود که شبستان دنیا را تاریکی فساد و بیدادگری فرا گرفته باشد، و او با طلعت رشیده و غره حمیده برای امحاء ظلم و جور، و نشر حقایق و معارف و احکام از افق مکه طالع شده، و جهان را به نور ساطع خویش از عدل و داد پر می کند و تشریفات ظهور او را در کتب مخصوص که متضمن شرح حالات و چگونگی دعوت ظاهری او است باید مورد مطالعه قرار داده شود اما سایر جانشینان چنین نبوده اند، و هر کدام ظاهر و در بین مردم به وظائف خود قیام می نموده اند، و حکمت واقعی این اساس بر ما مجهول است.

بیان سید مرتضی درباره علت غیبت

اما چرا غیبت این جانشین پیامبر ص تا این اندازه طولانی گشته، که این امر باعث شده بعضی از اصل منکر وجود وی شوند؟

و چگونه ممکن است کسی پیشوا و جانشین پیامبر باشد، ولی هیچوقت ظاهر نگردد، و حال آنکه پدران او که این سمت را داشته اند در بین مردم آشکارا می‌آمده و با آنان مراوده داشته، سخنرانی و اظهار عقیده می‌نمودند، و بالاخره هیچکس در زمان حیاتشان منکر وجودشان نشده است.

سید مرتضی که یکی از بزرگترین دانشمندان جعفری مذهب است، با بیان مفصلی پاسخ این اقتراح را داده است، و ما به طور اختصار آن را ذکر می‌کنیم. این دانشمند می‌گوید: عقل در مقام قضاوت حکم می‌کند که واجب است در بین مردمی که کار نیک و بد از ایشان سر می‌زند و طاعت و نافرمانی می‌نمایند پیشوا و امامی باشد تا ایشان را راهنمایی نماید و راه صواب را از خطا به آنها نشان دهد و باز عقل حکم می‌کند که این پیشوا باید از خطا و لغزش مصون باشد، زیرا اگر این شخص مانند دیگران خطا کار می‌بود دیگر اعتمادی به گفته او باقی نمی‌ماند، و نمی‌توان اقدام به پیروی از او نمود، و چون کسی که مدعی امامت و جانشینی پیامبر باشد جز (حضرت مهدی) که امامیه معتقد به امامت وی هستند دارای صفت عصمت نیست.

بنابراین اصل امامت وی ثابت می‌باشد. (روایات منقولۀ پیش بهترین دلیل بر این امر است).

اما علت غیبت او بعد از ثبوت امامتش واضح است زیرا وقتی ما معتقد به امامت و عصمت او شدیم، اگرچه از نظر ما غایب باشد، ولی می‌دانیم همانطوری که پدران او خبر داده‌اند واقعاً غایب نبوده و عدم ظهورش هم برای مصلحتی است که آن مصلحت بر ما مجهول است، و همانطوری که در قرآن کریم

آیات متشابهات وجود داشته که ظاهر بعضی از آیاتش افاده معنی جبر و یا تشبیه می‌کند و ما نمی‌توانیم از آن آیات مراد حضرت باری را درک کنیم، همچنین است امر غیبت امام دوازدهم که سر آن بر ما نامعلوم است، و فقط چون به این نکته به خوبی واقفیم که کارهای خداوند خالی از حکمت نبوده و امکان ندارد عمل بیهوده و نامطلوب از او سرزند یقین می‌کنیم که سرّی در این غیبت که به امر او تحقق یافته نهفته است، و فکر ما قاصر از ادراک آن سرّ می‌باشد. و از طرفی هم بر ما واجب نیست در جستجوی حل این مشکل خود را به تکاپو اندازیم، چنان که بر ما واجب نیست از اسرار انواع احکام و عبادات آگاه شویم.

مثلاً در مقام پی‌جویی بر آیم که علت وجوب طواف کعبه چیست؟ و چرا حاجیان باید رمی جمره کنند؟ و امثال اینها، و اگر فرضاً جهت و سببی در خصوص غیبت متذکر شویم مطلبی است که به نظر ما رسیده و نمی‌توان آن را سرّ واقعی انگاشت.

سپس سید مرتضی می‌فرماید: وجه غیبت این است که امام بی‌م دارد، بر اثر ظهورش دشمنان او را به قتل رسانند و هر کس بر جان خود چنین ترسی داشته باشد، واجب است خود را پنهان نگاهدارد. اما چرا امام بی‌مناک است زیرا پدران او خبر داده‌اند که دوازدهمین نفرشان با قدرت شمشیر جهت مبارزه با دشمنان خدا و دین ظاهر شده و قیام خواهد نمود و پادشاهان و امرای جور برای حفظ مقام و موقعیت خویش با او به جدال پرداخته، و نهایت کوشش را به کار خواهند برد تا او را از میان بردارند و چون او مأمور جهاد و دفاع نیست و برای روز معین و مخصوصی ذخیره شده تا در آن روز با کمک و مدد های خارق العاده الهی شمشیر

قدرت را یاخته و به مجاهده پردازد علی هذا در غیر آن روز به طور قطع مغلوب دشمنان گشته و از بین خواهد رفت. در این صورت عقلاً بر او واجب است که خود را از شر دشمنان مکتوم بدارد و به همین نحو هم از طرف خدای متعال به او دستور داده شده است.

در اینجا سید مرتضی نکته ای را خاطر نشان ساخته، و آن این است که بر امام واجب نیست تا پای جان در افشاء و اعلام و اعلاء حق ایستادگی کند بلکه بر مردم واجب است به او روی آور شوند، و از او بخواهند که در رفع مشکلات و مبهمات دینی آنان اقدام نماید و امام هم برای این که حجّت بر مکلفین تمام باشد، باید متحمل هرگونه آزار و اذیت بشود، و روا نباشد که از خوف آزار و یا از بین رفتن مال دست از ارشاد و فعالیت ظاهری خود بکشد، ولی وجوب تحمل این ناراحتی ها تا جایی است که جانش در معرض خطر فنا و اتلاف واقع نگردد، و به محض این که جان او در مخاطره افتاد، باید به نحو مقتضی خود را از اشرار محفوظ نگاهدارد.

یکی از فرق های امام با پیامبر صلی الله علیه و آله همین است که پیامبر باید تا سر حد امکان ولو این که با قیمت جانش تمام شود در تبلیغ رسالت مجاهدت کند چنانکه بسیاری از پیامبران گذشته در این راه کشته و شهید شدند و تا دم آخر دست از تبلیغ بر نداشتند ولی برای امام و جانشین پیامبر تا این حد از خود گذشتگی واجب نیست.

واجب نیست امام ظاهر باشد، و علت غیبت او

اینها خلاصه ای از گفتار سید مرتضی است که شیخ طبرسی در باب پنجم از

کتاب (اعلام الوری) از او نقل می کند.

اما به نظر نگارنده درست است با مهیا نبودن مقدمات ظهور که باید در وقت معینی وقوع یابد ظاهر شدن او در غیر موقع موجب گستاخی دشمنان و هتک و اهانت از ناحیه آنان و حتی از بین رفتن وی خواهد شد چنانکه از خیلی از آثار و روایات و ادعیه این معنی استفاده می شود.

از جمله در چند جای دعای افتتاح که در شبهای ماه رمضان خوانده می شود جملاتی است که مفهوم همین امر می باشد. یکی از آنها این است که:

«اللّٰهُمَّ اظهر به دينك، وسنة نبيك، حتى لا يستخفي بشيء من الحق، مخافة أحد من الخلق»

یعنی: خدایا به وسیله آن دوازدهمین جانشین پیامبر علیه السلام، دین خود، و طریقه پیامبرت را ظاهر ساز، تا بدون ترس از احدی هیچ حقی را پنهان نسازد (و بی پروا اقامه حق کند).

و در جای دیگر از آن دعا است:

«مکن له دینه الذی ارتضیته له و ابدله من بعد خوفه ائماً یعبدک لا یشرک بک شیئاً»

یعنی خدایا برای تقویت و حمایت از دینی که تو برایش انتخاب کرده ای او را نصرت بخش، ترس او را مبدل به امن و امان ساز تا تو را خالی از هر نوع ترس و دغدغه خاطر و تقیه عبادت کند.

اما در عین حال، درباره وظیفه این امام، و بلکه بطور کلی درباره جانشینان

پیامبر صلی الله علیه و آله، باید قائل به تفصیل شد، زیرا امام بر خلاف پیامبر صلی الله علیه و آله (که باید تا پای جان برای تبلیغ و ترویج احکام خدا پافشاری کند) گاهی است که مشاهده می کند مردم حق و واقع را تشخیص داده اند، ولی عناد و لجاج و یا جهات دیگر مانع از تمکین آنها به حقیقت می باشد و یا گویندگان و مبلّغین به قدر ضرورت در بین آنها یافت شده و وظیفه خود را انجام می دهند و بالاخره حجّت را بر مردم تمام می کنند البته در این فرض بر امام واجب نیست برای بسط و توسعه احکام دین و تکثیر متدینین، و یا الزام مردم به پیروی از این آئین از جان گذشتگی کرده، و تا آن پایه پافشاری کند ولیکن جا دارد زحمات و مشقّات را در این باره بر خود هموار ساخته و مردم هرچند اقدام به بی ادبی نمایند ایشان را از کج روی باز دارد چنان که بسیاری از ائمه طاهرین «صلوات الله علیهم اجمعین» انواع ناراحتی ها و اهانتها را تحمل می نمودند ولی به جنگ و جهاد با مخالفین و معاندین تن در نمی دادند زیرا زیرا به واسطه جنگ و درگیری اساس دین را در معرض خرابی و تباهی می دیدند. قضیه صلح حضرت امام حسن علیه السلام با معاویه، و مدارات سایر ائمه با حکومت جور بهترین دلیل این مدعا است.

اما چنان که کراراً توجه داده شد، در صورتی که امام احساس کند که پایه و اصول دین در آستانه تزلزل و اضمحلال است، در این حال بر امام واجب است دست از جان بشوید، و برای حفظ ارکان دین تن به کشته شدن دهد، چنان که واقعه مؤلمه و دردناک کربلا دلیل بارز صحت این استدراک است.

زیرا همین که حضرت سید الشهداء مشاهده فرمود که حکومت خود سر وقت دین را زیر پای گذارده و با همه مقدّسات با نظر تمسخر می نگرد، و عقاید

سخیف خویش را به زبان آورده و علناً می گوید: (پیامبر کشورگشائی بیش نبوده، و چندی بر مردم حکومت نموده، و دیگر چیزی در کار نبوده، و وحی هم به او نازل نشده است) و یا آشکارا مرتکب عملیات زشت و منهیات می گردید، البته در چنین موقعی بر امام واجب است که بپا خاسته و علم مخالفت برافرازد و به جهانیان و مردم بی اطلاع و خالی از غرض تفهیم کند که گفته و اقدامات سلطان وقت مزخرف و لاطایل است و حق و حقیقت از بین رفتنی نخواهد بود چنانکه آن حضرت با قیام خویش و فداکاری های جانگدازش رفع شبهات کرده و اتمام حجّت نمود و حقانیت دین اسلام را ثابت و مبرهن ساخت.

بنابراین: چون برای امام دوازدهم خطر جانی در پیش است بدون این که حجّت منحصر به ظهور علنی وی باشد و به وسائل دیگر فعلاً حجّت بر مردم تمام می گردد لذا لازم نیست که او ظاهر گشته و مردم را علنی هدایت نماید و بلکه بر او واجب است که اکنون در پرده استتار بماند تا موقع مقتضی ظاهر شده، و به تأیید خداوند متعال و با اظهار معجزه بر مخالفین غلبه پیدا کند.

روی این اصل است که می گوئیم: هنوز وقت ظهور (حضرت مهدی (عج)) نرسیده، و مسلمین روز شماری می کنند تا آن وقت که دنیا را جور و ستم و بی دینی فراگیرد آن خورشید عالم تاب با مدهای غیبی و تائیدات آسمانی، از افق ولایت سر به در آورد و حق را از باطل جدا کرده و مردم غیر معاند و لجوج را که در تشخیص راه راست سرگردان مانده اند، راهنمایی کند.

البته در آن وقت عقلاً واجب است که امام ظاهر شده، و شریعت پیامبر را تجدید نماید، و متدینین واقعی را نیرو و نصرت بخشد، و چون عقل حکم به

و جوب اظهار او در آن هنگام می کند، خداوند نیز به او دستور قیام و ظهور خواهد داد زیرا «کَلِمَا حَكَمَ بِهِ الشَّرْعُ حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ» یعنی: هر چه عقل حکمی داشت، شرع و خدا نیز حکم و دستور صادر خواهد نمود.

فایده غیبت امام به بیان دیگر

با این که رشته سخن به درازا کشید، و شاید مناسب نبود تا این اندازه درباره این موضوع بحث کرده شود، ولی چون به نظر رسید مطلب خالی از اهمیت نیست، بهتر دانسته شد که سخن را ناتمام و ناقص نگذاشته، و آن را به طور کامل بیان سازد.

چون بر وفق اصول عقلی و نقلی پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله آخرین پیامبران خدا می باشد و دیگر بعد از او کسی به سمت پیامبری از طرف خدا برای ارشاد و هدایت بشر برانگیخته نخواهد شد و دین اسلام که عبارت از مجموع دستورهای او است کاملترین و جامع ترین ادیان آسمانی بوده و به همین جهت تا انقراض عالم باقی و غیر قابل تغییر و نسخ است و از طرف دیگر طبق دلیل عقلی و عرفانی که سابقاً یاد آور شدیم باید همیشه در جهان آفرینش بین خالق و مخلوق واسطه ای وجود داشته باشد ناچار پس از مرگ پیامبر باید این واسطه سمت جانشینی پیامبر را دارا باشد زیرا مقام وساطت به هیچ کس جز پیامبر و یا جانشین او واگذار نخواهد شد و با قوت پیامبر منحصرأ این مقام را جانشین پیامبر احراز می کند.

و چون شکی نیست آخرین جانشین پیامبر به تصریح شخص پیامبر اسلام و جانشینان بعدی او (حضرت مهدی فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است) زیرا در

گفته های زائد از حد و غیر قابل احصاء پدران او این موضوع منعکس است که اکنون دوتا از گفته های پیامبر را ذکر می کنیم:

آن حضرت به حسین بن علی (ع) می فرماید:

«انت إمام ابن امام، اخو امام، ابو أئمة تسعة، تاسعهم قائمهم يملا الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً».

یعنی ای حسین تو امام و جانشین منی، پسر امامی، برادر امامی، و پدربزرگ امام دیگری باشی که نهمین آنان قیام کننده ایشان می باشد. زمین را پر از عدل و داد می کند چنانکه از ظلم و جور پر شده است.

و باز می فرماید:

«لو لم يبق من الدنيا إلا يوم أو بعض يوم، لطول الله ذلك اليوم حتى يظهر فيه قائمنا أهل البيت».

یعنی: اگر به جز یک روز یا جزئی از روز از دنیا باقی نمانده باشد خداوند متعال آن روز را طولانی خواهد نمود تا قائم ما اهل بیت را ظاهر سازد.

بنابراین مسلم است آخرین جانشین پیامبر (حضرت مهدی (عج)) می باشد، حالا اگر این جانشین عمر معمولی می داشت، و سپس از دنیا می رفت، در این صورت دو اشکال بزرگ پیش می آید:

یکی: این که لازمه اش این بود که زمین خالی از حجّت گردد، و تمام توالی فاسده ای که بر این امر مترتب می بود (از جمله قبح عقاب معصیت کاران با نبودن حجّت قاطع در بین آنان) تحقق می یافت، زیرا فرض این است که پیامبر جانشین دیگری ندارد تا او این وظائف را ایفا کند و با قوت فرضی او حجّت از میان برداشته می گردد.

اشکال دوّم: به فرض مردن وی یا این است که در روز موعود (یعنی روزی که دنیا را ظلم و جور فرا گرفته، و به حکم عقل ثابت شد که باید در این روز پیامبر و یا جانشین او ظاهر شوند و دین را دوباره پیا دارند) آن جانشین زنده خواهد شد و آن وظیفه را انجام می دهد و یا شخص دیگری عهده دار انجام این امر می گردد به فرض اول علاوه بر اشکالات فلسفی که این امر دارد لازمه اش این است که آن جانشین پیامبر جمعاً سه مرتبه زنده شود یک دفعه روزی که به دنیا آمده و دفعه دیگر در آن روز مقرر و یک دفعه روز قیامت در صورتی که خداوند در آیه (۱۱) از سوره مؤمن در مورد نقل گفتار می فرماید: ﴿قَالُوا امّتنا اثنتین و احييتنا اثنتین﴾ یعنی دو مرتبه ما را بمیرانیدی، و دو مرتبه ما را زنده گردانیدی، و اگر انسان سه مرتبه زنده می شد جا داشت خداوند متعال در جواب کفار ایشان را به این امر متوجه می ساخت.

بنابراین سکوت در این مورد دلیل و کاشف از این است که بیش از دو مرتبه خداوند مرده را برای زندگانی مجدد در دنیا زنده نمی کند (اما مسئله رجعت و همچنین پاره از معجزات پیامبران امرا استثنائی است که محل بحث آن فعلاً در اینجا نمی باشد).

به علاوه زنده شدن امام در سه مرتبه نه در قرآن کریم و نه در هیچیک از آثار و اخبار پیامبر و سایر جانشین او اعلام شد تا این مطلب برای متدینین به دین اسلام سندیت داشته باشد و اگر گفته شود شخص دیگری این وظیفه را در عهده خواهد گرفت پیداست که بر خلاف حقیقت و مفروض می باشد زیرا گفتیم آخرین جانشین پیامبر به تنصیص او و سایر ائمه (حضرت مهدی) است و بعد از او پیامبر جانشینی نخواهد داشت.

ظهور امام در نظر دوستاناران

چون از گفته های سابق ممکن است در بعضی از اذهان مطلبی به صورت پرسش خلجان یابد، و آن این است که در ظهور امام به قسمی که دشمنان او را ببینند و بشناسند بیم کشته شدنش وجود دارد ولی ظهور او در نظر عموم دوستانش متضمن اشکالی نخواهد بود، و حال آنکه می بینیم امام در نظر همه دوستان نیز ظاهر نمی شود؟

در این خصوص جواب های مختلفی ذکر شده ولی ما به جوابی که سید مرتضی ایراد فرموده اکتفا می نمایم.

این دانشمند می گوید: معلوم نیست که امام برای تمام اولیاء و دوستانش ظاهر نشود، زیرا هرکس به حال خویش واقف است و از حال دیگری خبر ندارد تا بتواند نفی دیدن او کند و وقتی ما اصولاً ظهور امام را برای دوستانش تجویز کردیم همانطوری که غیبت او را جائز دانستیم پس مانعی متصور نیست که امام برای آنان ظاهر شده، و او را ببینند با وجود این مصلحت نیست که وی در برابر عموم دوستاناران ظاهر شود.

زیرا وقتی امام در حال غیبت ظاهر گردد باید به وسیله معجزه خود را ظاهر ساخته و معرفی کند تا دوستانش او را بشناسند و چون معجزه نوعی از استدلال

است و در استدلال هم شبهه پیدا می شود قهراً شخص دوست دار در ناراحتی عجیبی قرار می گیرد، زیرا خصوصیات ظاهری او که به طور کامل در اخبار ذکر شده و مانند پدرانش نیز دیده و شناخته نبوده است.

بنابراین ظهورش برای عموم دوستان این مشکل را به وجود می آورد، و ایشان را در حیرت و ناراحتی فرو می برد خاصه این که ممکن است دشمنان از این ماجرا آگاه شده، و در صدد دشمنی و آزار همان دوستان برآیند، و حال آن که در مقابل غیبت و عدم ظهور وی منافع بی شماری برای آنان در بردارد و از آن جمله این است که وقتی دوستان دانستند که امام در بین آنان می باشد و به راه و رفتار آنان واقف است کوشش می کنند اعمال نیک را بیشتر انجام دهند تا رضای او را جلب کنند و از کردارهای ناپسند با مراقبت زیادتر پرهیز نمایند تا مبادا او را خشمگین ساخته و مورد بی مهری و انتقامش قرار گیرند.

بنابراین مانعی ندارد امام در نظر عده ای از دوستان خاصش در صورتی که مفسده بر این امر مترتب نشده و ایشان نیز او را به خوبی شناخته و در تحیر و سرگردانی فرو نروند ظاهر گشته، و از وجود مبارك وی کسب افاضات و انوار نمایند.

مرحوم مجلسی در کتاب (حقّ الیقین) از حضرت صادق علیه السلام نقل می کند که آن حضرت فرمود:

حضرت قائم علیه السلام دو غیبت خواهد داشت، یکی کوتاه و دیگری دراز مدّت و در غیبت کوتاه جای او را به جز خواص شیعه نخواهند دانست و در غیبت کبرا امکان او را فقط موالیان مخصوص می دانند.

به طوری که می دانیم مسلمین همواره و عموماً انتظار فرج را می کشند و دعا می کنند که خداوند روز موعود را نزدیک سازد این انتظار و دعاها برای این است که در آن روز اسلام رونق یافته و مسلمین شکوه و جلالت خاص پیدا می کنند و کفر و نفاق از بین خواهد رفت بنابراین در حقیقت این نوع دعاها به منزله دعای تقویت بنیان اسلام و مسلمین است .

در اینجا بحث را خاتمه می دهیم ، و فقط جملاتی چند از دعائی که مرحوم علامه مجلسی در جلد مزار از (بحار الانوار) برای اذن دخول در سرداب (سر من رأی) ذکر فرموده و متضمن قسمت زیادی از گفته های ما است نقل می کنیم ، و به موضوع پایان می بخشیم :

«اللهم إن هذه بقعة طهرتها، و معالم زكيتها، حيث اظهرت فيها ادلة التوحيد، واشباه العرش المجيد الذين اصطفيتهم ملوكاً لحفظ النظام واخترتهم رؤساء لجميع الانام وبعثتهم لقيام القسط في ابتداء الوجود الى يوم القيامة ثم مننت عليهم باستنابة انبيائك لحفظ شرايعك واحكامك فاكملت باستخلافهم رسالة المنذرين كما اوجبت رياستهم في فطر المكلفين فسبحانك من اله ما اراfk ولا اله الا انت من ملك ما اعدلك حيث طابق صنعك ما فطرت عليه العقول و وافق حكمك ما قررته في المعقول والمنقول» .

یعنی: خدایا این خانه ولی تو مکانی است که آن را تمیز داشته بودی، و مرکز علوم و معارف است که آن را پاکیزه کرده بودی زیرا در این مکان

اشخاصی را که وجودشان دلیل بر توحید و یگانگی تو است و نظیر عرش بلند پایه ات می باشند آشکار ساختی، همان کسانی را که تو آنان را به پادشاهی جهان انتخاب فرمودی و به ریاست تمام جهانیان اختیار کردی، تا نظام بشر را حفظ کنند و ایشان را برانگیختی تا عدالت را از ابتدای آفرینش تا روز واپسین در بین تمام جوامع بشر برپا سازند (و هر کس به توسط اینان به قدر استعداد از وجود خود سهم گیرد) سپس بر اینان منت گذاردی و ایشان را به جانشینی پیامبران برگماردی تا شرایع و احکام تو را نگاهداری کنند و بر اثر جانشین قرار دادن ایشان رسالت پیامبران را تکمیل نمودی چنانکه ریاست و برتری آنان را مانند پیامبران در سرشت مکلفین تخمیر ساختی پس تو را تنزیه می کنیم که چقدر رئوف و مهربانی خدائی جز تو نیست، چه پادشاه عادل هستی، چون آفرینشت با آنچه سرشت عقول بر آن است تطبیق می کند و فرمان تو در عقلیات و نقلیات توافق دارند.

تا آنجا که گفته می شود:

«والحمد لله الذي منّ علينا بحكام يقومون مقامه، لو كان
حاضراً في المكان ولا إله إلا الله الذي شرفنا بأوصياء يحفظون
الشرايع في كل الأزمان».

یعنی: سپاس خدائی را که بر ما منت نهاد و حکمرانانی که قائم مقام او (اگر روی فرض محال در مکان حاضر می بود) می باشند بر ما منصوب ساخت تا در حکومت بین مردم قائم مقام او باشند و خدائی جز خدای (یکتای بی همتا) نیست همان خدایی که به واسطه جانشینان پیامبر علیهم السلام که در هر زمان شرایع خدا را حفظ می کنند ما را بزرگوار ساخت.

از ذکر و ترجمه بقیه دعا به لحاظ تطویل مقال صرف نظر می شود.

جواب یک ایراد

چون سابقاً متذکر شدیم که برای یک عده از شیعیان که دارای صلاحیت اخلاقی و روحی مخصوص هستند، در صورت وجود اقتضا مانعی موجود نیست که توفیق شرفیابی حضور دوازدهمین امام، و زیارت او را پیدا کرده و از نزدیک نیز از محضر مبارکش کسب فیض نمایند، والبته همه افراد استعداد قابلیت درک چنین سعادت را نداشته، و این توفیق را نخواهند یافت، و اشخاصی که به ظاهر خدمتش مشرف شده، و این افتخار نصیبشان گردیده بی شمارند که شرح حالات آنها را باید در کتاب های وابسته مطالعه نمود.

بنابراین در امکان زیارت او و وقوع آن هیچگونه مانع عقلی و یا شرعی و یا عادی وجود ندارد، منتهی فقط یک ایراد ممکن است در نظر بعضی پیش آید، و آن این است که در ضمن دستخطی که از آن امام علیه السلام به عنوان علی بن محمد سمري چهارمین نایب مخصوصش شرف صدور یافته، که در پیش عین آن نقل شد، ضمن آن اعلام فرموده اند که دیگر نایب مخصوص تعیین نخواهد شد، و غیبت کبرایشان شروع می شود، فرموده اند که هرکس قبل از خروج سفیانی، و ظهور صیحه آسمانی، ادعای مشاهده نماید کاذب و مفتری است.

بنابراین چگونه زیارت او برای عده ای از شیعیان قابل توجیه است؟ پاسخ این شبهه این است که:

اولیای مخصوصی هم که واقعاً توفیق زیارت او را یافته و یا موفق می شوند هرگز ادعای مشاهده او را ننموده، و این دیدار جزء اسرار می بوده است.

و به این ترتیب جمع بین آن دستخط شریف و مشاهده و زیارت دوستانش صورت می گیرد.

پاره ای از آثار و مقدمات ظهور آن امام همام

به طوری که محدثین نوشته اند پاره ای از آنها: ظهور دجال و وقوع زلزله شدید که بسیاری از ساختمانهای روی زمین را خراب و ویران می گرداند، خیرات و برکات آسمانی نقصان می یابند، و صدای مهیبی از زمین برخاسته می شود که تمام مردم روی زمین آن را به زبان های خود می شنوند و می فهمند.

از حضرت امام رضا علیه السلام سؤال می شود که این صدا چه صدائی است؟ حضرت می فرمایند: یک صدا این است که: «*الا لعنة الله على القوم الظالمين*»، و صدای دوم این است که: «*أزفت الآزفة، يا معز المؤمنين*»، و صدای سوم این است که در مقابل خورشید بدنی ظاهر می شود که همه آن را می بینند و او می گوید: «*إن الله بعث فلاناً واسمعوا واطيعوا، فعند ذلك يأتي الناس الفرج*».

در این حال است که اموات آرزو می کنند زنده باشند و خدا انتقام می گیرد، و دلهای مؤمنین خوشنود می شود، خون های عده زیادی از ستمکاران ریخته می شود، وعده هم به مرض مهلکی دچار گشته و به آن مرض هلاک می گردند. و از جمله آثار ظهور آن حضرت این است که، شخصی در قزوین مدعی پیامبری می شود که اسمش محمد است و مردم را به اطاعت خویش می خواند، و مردم (از مشرک و متدین) از ترس به کوه ها پناه می برند.

و باز از جمله آثار: خراب شدن دیوار مسجد کوفه است، آن قسمت که در

مجاورت خانه عبدالله بن مسعود قرار گرفته .

و در شب (۲۳) ماه رمضان ما بین مشرق و مغرب صدائی بلند می شود، و آن حضرت را به اسم صدا می زند که همه مردم آن صدا را می شنوند بطوری که بر اثر آن صدا اگر شخصی در خواب باشد بیدار گشته و اگر ایستاده باشد می نشیند، و اگر نشسته باشد بر می خیزد و آن صدای جبرئیل امین علیه السلام است .
و تفصیل مقدمات ظهور در کتب احادیث معتبره راجع به این موضوع مسطور است .

قسمتی از وقایع بعد از ظهور آن حضرت

در (نجم الثاقب) است که یکی از القاب شریفه آن حضرت (مبدیء الآیات) می باشد، یعنی . ظاهر کننده آیات خدایی، زیرا بعد از ظهور او واستیلاء کاملش بر روی زمین، آیات و نشانه هایی از خدا مکشوف می افتد، که کاشف از این است که خداوند بسیار او را گرامی می دارد، و آیاتی که به وسیله آن حضرت فرستاده و روانه خواهد کرد، به همراه هیچ یک از پیامبران و اولیا فرستاده است .
پس از عمر چنین طولانی که فقط خدا می داند بکجا و کی خواهد کشید، و هنگام ظهورش در هیئت و سنّ شخص سی یا چهل ساله ظاهر خواهد گشت، و پیوسته ابر سفیدی بر سرش سایه افکن بوده، و به زبان فصیح این صدا به گوش ها می رسد که اوست مهدی آل محمد علیهم السلام، و او دست بر سر شیعیان گذاشته، و در نتیجه عقولشان تکمیل می گردد. و در سپاهیانش لشکری از ملائکه که ظاهر بوده، و مردم آنها را می بینند خواهد بود، چنانکه مردم در زمان ادريس پیامبر علیه السلام ملائکه

را می دیدند، و از نور جمال مبارکش زمین آنچنان نورانی و روشن می گردد که به مهر و ماه حاجت نیفتد.

بالاخره: آثار بسیاری بر اثر ظهور او در روی زمین نمودار می شود که گذشته از این که به وسیله او (چنانکه روایات پدران بزرگوارش حاکی است) زمین پر از عدل و داد می شود در برابر این که پر از ظلم و جور می بوده، و بساط کفر و نفاق و بی عدالتی از صفحه روزگار پرچیده می شود، و تمام آن علاماتی که در روایات آمده، ظاهر می گردد، هیئت ظاهری آن وجود مبارک دارای امتیازات مخصوص می باشد.

کنگاشگران می توانند به کتب مفصله در این باره مراجعه نمایند.

سیمای آن وجود مبارک

به طوری که محدثین بزرگ شیعه نقل کرده اند آن حضرت شبیه ترین مردم به حضرت رسول «صلوات الله وسلامه علیه وآله» در خلق و خُلق و شمایل بود و چهره آمیخته به سرخی داشته و گندم گون است که عارض او بر اثر بی خوابی شب زرد جلوه می کند و دارای پیشانی فراخ و سفید تابان بوده و ابروهایش بهم پیوسته، و بینی مبارکش باریک و دراز است که در وسطش اندک انحنائی وجود دارد و نیکو رو است و نور رخسارش چنان درخشان است که بر سیاهی محاسن شریف و سر مبارکش مستولی شده، و گوشت روی نازنیش کم است و بر گونه راستش خالی است که پنداری دانه مُشکی است که بر زمین عنبرین ریخته شده، و چشمانش سیاه و سرمه ای رنگ و در سرش علامتی است و دو کتفش عریض و شکم و ساقش

مانند جدش امیرالمؤمنین علیه السلام است .

و نقل کرده اند که :

«المه‌دی طاووس الجنة، و جهه کالقمر الدرّی، علیه جلابیب

النور، و علیه جیوب النور تتوقّد بشعاع ضیاء القدس»

یعنی: بر آن جناب جامه های قدسیه و خلعت های نورانیه ربانیه است که

همواره به انوار فیض و فضل حضرت احدیت متلألاً است و در نظافت و

رنگ چون گل بابویه ارغوانی است که پنداری شب‌نم بر آن نشسته و شدت

سرخیش را هوا شکسته .

نه او بلند قد نا موزون و نه کوتاه قد نامتناسب است (بلکه مربع القامه مدور

الهامه) یعنی او دارای قامتی معتدل و سر مبارکش گرد و دارای هیبتی بسیار

نیکو است، که هیچ جسمی به چنین اعتدالی دیده نشده است (صلی الله

علیه و علی آباءه الطاهرین) .



موقعیت مخصوص آن حضرت در بین ائمه معصومین علیهم السلام

او در میان ائمه به موجب روایات عدیده صاحب شمشیر بوده، و برای استیلاء دولت حق بر روی زمین همه چشم‌های خداپرستان به او دوخته شده است، و خدا شناسی را آنچنان که باید و شاید در اطراف و اکناف عالم پخش می‌کند.

آن امام در یکی از روزهای فرد مانند: یک شنبه و پنج شنبه ظاهر می‌شود و روز شنبه در روز عاشورا در بین رکن و مقام (۳۱۳) نفر (به تعداد اهل بدر) از شیفتگان و اختیار مخصوص با او بیعت خواهند کرد که همه جوانهایی هستند که آثار پیری و ضعف در آنها مشهود نیست، و پس از آن شیعیان مخصوص از اطراف و اکناف جهان با (طی الارض) به سوی او می‌شتابند، و پایتخت او (کوفه) خواهد بود، و بیشتر در همانجا اقامت خواهد فرمود و امر می‌فرماید که شهری در پشت کربلا به طرف نجف اشرف احداث کنند تا آب دجله و فرات به آنجا برسد و مردم بدون زحمت و آب‌کشی از چاهها در شهر مزبور برای آشامیدن آب و آبیاری استفاده کنند و در پشت کوفه مسجدی بنا می‌کند که دارای هزار در باشد و تمام خانه‌های اهل کوفه از آب نهري که از کربلا می‌آید استفاده خواهند کرد و عمرها

طولانی می شود و مردم به قدری بی نیاز می شوند که کسی که مستحق زکاة باشد یافت نمی شود.

خصوصیات ظاهری آن حضرت به هنگام ظهور

بنا به نقل محدثین بزرگ: آن حضرت پس از ظهور به صورت ظاهر جوانی خوش اندام، نیک رو، و نیک مو می باشد که موهای سرش به شانه های او آویخته، و نورانیت رخسارش به واسطه موهای سیاه سر و رویش آشکار نیست و رویه اش بر این است که مردم را به طرف اسلام واقعی دعوت می کند و حکم به عدل می نماید و در زمان او ظلم و ستم و جور و جود نخواهد داشت و هر حقی به حق دارش می رسد و هیچ دینی جز اسلام در روی زمین باقی نخواهد ماند و همه مردم با ایمان کامل روی به اسلام ناب می آورند و تمام بدعتها از میان برداشته می شود و هیچ کار نیکوئی نیست مگر اینکه در آن زمان برپا می شود، و کشورهای ترکیه و چین و کوههای دیلم را هم فتح خواهد کرد.

مقدار سلطنت آن حضرت علیه السلام

از حضرت باقر علیه السلام منقول است که آن حضرت (۳۰۹) سال سلطنت خواهد فرمود، همان مقدار که اصحاب کهف در غارها ماندند و به وسیله او روی زمین پر از عدل می شود به همان قسم که پر از ظلم و جور شده بوده است و به دست او خداوند متعال مشرق و مغرب را به سود اسلام گشوده و همه به اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله می گرایند.

وفات آن حضرت

آن حضرت چهل روز قبل از روز قیامت وفات می کند، که اموات برای حساب از قبرها بیرون خواهند آمد و درهای توبه بسته می شود و اسقاط تکلیف می گردد و هیچ ایمان بعد از آن تاریخ نافع واقع نخواهد شد.

اولاد آن حضرت علیه السلام

بعضی از روایات دال بر این است که آن حضرت دارای فرزندان است، البته چنین امری محال نیست، و ممکن است اولادی که برای آن حضرت نقل شده، پس از ظهورش باشد، و نمی توان به هیچیک از دو طرف یقین حاصل نمود.^(۱)

مسجد جمکران

یا قدمگاه حضرت صاحب الزمان علیه السلام

در حدود شش کیلومتری جنوب شرقی شهر قم مسجد معروفی است به نام مسجد جمکران که نام پیشین آن (قدمگاه صاحب الزمان) می بوده.

در کتاب (نجم الشاقب) است که جم (یا جمشید پادشاه هخامنشی) آن را معمور ساخته و (کران) به معنای (کنار) است و اتصال آن به (جم) اشاره به این

۱- نقل از (تاج الموالید) علامه طبرسی متوفی سال (۵۴۸) هجری.

است که این محل در کنار جم و مورد توجه اوست و یا بواسطه این که در کنار شهر قم بوسیله (جم) آماده شده به این نام موسوم گشته است.

در این که این مسجد به امر امام دوازدهم حضرت مهدی صاحب الزمان (صلوات الله وسلامه علیه وعلی آباءه الطاهرين) بنا شده و مورد توجه و عنایت مخصوص آن امام همام می باشد تردیدی نیست، به همین جهت از اوائل غیبت کبری که در سال ۳۲۹ هجری قمری واقع شده تا کنون دلباختگان مقام شامخ ولایت و امامت پیوسته برای درک فیوضات و قضاء حاجات و رفع گرفتاری ها و ناراحتی ها از دور و نزدیک و ساعات مختلفه به سوی این مسجد رهسپار می گردند و برابر آداب مقرر به نماز و دعا و راز و نیاز با پروردگار خود می پردازند. و این امام را هم که دوازدهمین و آخرین امامان و جانشینان پیامبر اکرم اسلام (صلوات الله وسلامه علیه وآله) است و هم اکنون پیشوا و زنده بوده و به امر خدا و روی مصالح کلی که بر ما مجهول است در حال استتار بوده و واسطه فیض بین خلق و خالق می باشد شفیع قرار می دهند.

جریان ساختمان مسجد

در کتاب (النجم الثاقب) صفحه ۱۵۵ شرح این واقعه داده شده ولی به طور فشرده در اینجا اعلام می گردد:

شیخ فاضل حسن بن محمد بن حسن قمی معاصر شیخ صدوق «ره» در کتاب (تاریخ قم) از کتاب (مونس الحزین فی معرفة الحق والیقین) که از مصنفات شیخ ابی جعفر محمد بن بابویه قمی است نقل می کند که شیخ عقیف صالح حسن بن

مثله جمکرانی گفته: من شب هفدهم ماه رمضان سال ۷۳ در سرای خود خفته بودم و نیمی از شب گذشته بود که ناگاه جمعی به درب سرای من آمدند و مرا بیدار کرده و گفتند برخیز و خواسته امام مهدی (صلوات الله وسلامه علیه) را اجابت کن که تو را می خواند.

(در تاریخ این واقعه دو اشتباه و اسقاط در کتاب نجم الثاقب رخ داده یکی وقوع آن را به سال ۷۳ و یا ۷۹ قلمداد ساخته در صورتی که مسلماً کلمه (ثلث ماه) یا سیصد حذف شده زیرا غیبت کبرای آن حضرت همانطوری که گفته شد در سال ۳۲۹ واقع شده که آن حضرت ۷۴ ساله می بودند، و اشتباه دیگر این که شیخ صدوق قبل از سال ۳۹۳ وفات یافته بنابراین محققاً این پیش آمد در سال ۳۷۳ روی داده که تقریباً ۴۴ سال از غیبت کبری می گذشته است).

شیخ حسن بن مثله می گوید: من برخاستم و به همراه جمعیت آمدم تا بدان جایگاه که اکنون مسجد می باشد رسیدیم و در آنجا تختی دیدم که بر روی آن فرش نیکوئی گسترده و بالشهای نیکو هم بر آن نهاده شده بود و بر آن تخت جوانی سی ساله نشسته و بر چهار بالش تکیه زده است و پیر مردی هم پیشش می بود، و آن پیر مرد کتابی در دست داشت و برای آن جوان می خواند (و بطوری که شیخ حسن بن مثله تشخیص داده بود) آن پیر مرد حضرت خضر و آن جوان هم حضرت مهدی (سلام الله علیه) بوده است.

پس آن پیر مرد مرا نشانید و حضرت امام علیه السلام (که همان جوان می بود) مرا به نام خواند و گفت: برو به حسن مسلم (که یکی از مالکین و کشاورزان جمکران می بود) بگو که تو چند سال این زمین را (محلّی که امام علیه السلام در آنجا نشسته بودند)

می کاری و زراعت می کنی و ما خراب می کنیم (کنایه از این که محصولی از این زمین عائد تو نمی شود) دیگر باره رخصت نیست که در این زمین زراعت کنی و باید هر نفعی هم که از این زمین برده ای (بابت سهم امام علیه السلام) رد کنی تا در این موضع مسجد بنا کنند و به او (به حسن مسلم) بگو که این زمین شریفی است و حق تعالی آن را از زمین های دیگر برگزیده و شریف گردانیده است (و دنباله این فرمایش امر فرمودند او را تهدید به نزول بلا کن).

سپس امر فرمودند که به قم رفته و نزد سید ابوالحسن رضائی (که ظاهراً یکی از علما و محترمین قم می بوده و چنان که قبر او هم اکنون در یکی از کوچه های محله چهل اختران قم می باشد) برو و به او بگو آن مرد (حسن مسلم) را حاضر کرده و سود شرعی چند ساله این قطعه زمین را از او گرفته و به مصرف بنیاد این مسجد برساند و کمبود مخارج را هم از منافع رهق (که یکی از دهات ناحیه اردهال کاشان بوده و متعلق به امام علیه السلام می بوده است) پرداخته و بنای مسجد را به اتمام رساند.

و ضمن اوامری که به حسن بن مثله صادر می فرمایند این بود که به مردم بگو تا رغبت بدین موضع کنند و آن را عزیز داشته و چهار رکعت نماز در اینجا بگذارند. دو رکعت نماز تحیت مسجد است (که با دو رکعت دیگر صورتاً متفاوت می باشد) و آن چنین است: که در هر رکعتی یکبار حمد و هفت بار سوره قل هو الله احد خوانده شود، و تسبیح رکوع (سبحان ربی العظیم و بحمده) را هفت بار و تسبیح سجود را (سبحان ربی الاعلی و بحمده) را هم هفت بار بگویند و نماز را اتمام کنند.

و دو رکعت دیگر نماز صاحب الزمان است بر این ترتیب که وقتی سوره حمد خوانده می شود همین که به آیه ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ رسیده شد صد بار آن را بگوید و بعد از آن فاتحه را تا آخر خوانده و سوره را بعد از آن بخواند. و هر کدام از تسبیح رکوع و سجود را باز بخواند و رکعت دوم را هم مانند رکعت اول بجا آورده و نماز را اتمام کند و پس از فراغت از نماز تسبیح معروف حضرت زهرا علیها السلام را که (سی و چهار مرتبه الله اکبر، و سی و سه مرتبه الحمد لله، و سی و سه مرتبه سبحان الله) می باشد بگوید، و پس از فراغ از تسبیح مزبور سر به سجده نهاد، و صد بار صلوات بر پیامبر و آتش (اللهم صلی علی محمد و آل محمد) بفرستد.

و از امام دوازدهم علیه السلام نقل شده که: «فمن صلاها فكأنما صلی فی البیت العتیق» یعنی هر که این دو رکعت نماز را در این مسجد بخواند ثوابش چنین باشد که این دو رکعت را در خانه کعبه بجا آورده است.

در مفاتیح الجنان نماز صاحب الزمان مشروحتر نقل شده، طالب به آن کتاب مراجعه کند.

حسن مثله جمکرانی می گوید: همین که من این سخن را از آن جوان شنیدم با خود گفتم گویا این موضع است که تو می پنداری (انما هذا المسجد للإمام صاحب الزمان علیه السلام) یعنی: همانا این مسجد مخصوص امام صاحب الزمان علیه السلام است.

آنگاه من به طرف آن جوان (که امام دوازدهمین می بود) و بر روی تخت نشسته بود روی کردم و او هم به من توجه فرموده و گفت: (برو) و من برای اجرای دستور او به راه افتادم پس از چند قدمی که رفته بودم دوباره مرا بخواند و فرمود: بزی در گله جعفر کاشانی چوپان است که آن را در مراجعت از قم

خریداری نما و آن را بیاور و در روز هیجدهم ماه رمضان (که روز بعد می بود) آن را در این موضع بکش و گوشت آن را به بیماران و کسانی که علتی دارند انفاق کن که حق تعالی همه را شفاء خواهد داد و خصوصیات آن بز را هم برای حسن مثله بیان می فرمایند.

حسن بن مثله می گوید: شب را تا صبح منزل ماندم و صبح به ملاقات علی المنذر (که او هم یکی از شیعیان می بود) رفتم و با اتفاق او به سوی سید ابوالحسن الرضا (که امام امر فرموده بودند و در قم سکونت می داشت) رهسپار شدیم و چون به درب خانه سید ابوالحسن الرضا رسیدیم خدّام و نوکرهای او به ما گفتند از سحرگاه تا به حال سید ابوالحسن در انتظار شماست و از من پرسیدند تو از اهالی جمکران می باشی؟ گفتم بلی، آنگاه ما به نزد سید ابوالحسن رفتیم و من سلام کردم و سید مرا احترام نموده و نزد خود نشانید و پیش از آن که من سخنی آغاز کنم سید گفت:

ای حسن بن مثله من خواب بودم شخصی در خواب به من گفت: حسن بن مثله نامی از جمکران نزد تو می آید تو به سخنان او توجه کن و آنچه گفت تصدیق نما، و به قول او اعتماد کن که سخن او سخن ما است و باید که گفته او را رد نکنی، و از خواب بیدار شدم و تا این ساعت منتظر تو می بودم.

حسن بن مثله می گوید: سرگذشت شب را برای سید ابوالحسن الرضا شرح ادم، پس سید امر کرد که اسب ها را زین کرده و آماده حرکت به سوی جمکران ند تا او امر صادره از سوی امام علیه السلام را به موقع اجرا و عمل گذارند. و همینکه از اسبها شده و به نزدیک جمکران می رسند جعفر چوپان را می بینند و گله

گوسفند را و حسن مثله در میان گله می رود تا آن بزی را که امام علیه السلام فرموده بودند خریداری کرده و در محل مسجد ذبح کند. تعجب است که آن بز به پیش حسن بن مثله می آید (مثل این که با او آشنایی دارد) و همینکه جعفر چوپان این منظره را می بیند بهای بز را هم نگرفته و مجانی آن را هدیه می کند.

حسن بن مثله به دستور امام علیه السلام آن بز را آورده و در همان محلی که فرموده بودند ذبح کرده و گوشت آن را تقسیم کرد.

در آن وقت سید ابوالحسن حسن بن مثله را احضار و منافع چند ساله قطعه زمین را که (بابت سهم امام علیه السلام) بدهکار می بوده از او دریافت داشته و از سوئی منافع رهن را آوردند و سید ابوالحسن به امر امام علیه السلام آماده بنیاد مسجد گردید و همینکه به محل مسجد که در حدود یکصد متر مربع است می آیند مشاهده می کنند زنجیرهایی اطراف آن قطعه زمین کشیده شده و حدود اربعه آن بوسیله آن زنجیرها مشخص گردیده و سید با کمک بعضی دیگر آن را محصور و با چوب هم برابر معمول سقف آن را می پوشانند، و سید زنجیرها را به سوی منزل خویش در قم می آورد و یکی از وسائل شفاء مرضی (به طوری که در نجم الثاقب است) همین زنجیرها بوده که مریض با لمس عضو رنجور به آن شفاء می یافته است و از قضا یای شگفت آوری که در مورد این زنجیرها نقل شده این است که پس از وفات سید ابوالحسن ناگهان زنجیرها ناپدید می گردد.

یکی از سه مقام

بطوری که محدثین نقل کرده اند یکی از سه مقامی که مورد عنایت امام

عصر (عجل الله تعالى فرجه الشريف) می باشد همین مسجد بوده و دیگری مسجد سهله و سومی عرفات است .

تعمیر و توسعه 'مسجد جمکران'

مرور زمان و به حکم طبیعت متدرجاً ساختمان مزبور مخروبه می شود تا اینکه در زمان صفویه و سپس قاجاریه نسبت به آن روی آور شده و به تعمیر آن می پردازند و بعضی از شیعیان هم که تمکن مالی می داشتند به تعمیر و توسعه آن پرداخته و صحن مناسبی برای مسجد و به منظور استراحت زائرین احداث می نمایند .

در کتاب (انوار المشعشعین) آمده : یک سنگ تاریخی در آنجا وجود دارد که بر آن سنگ کنده شده : (اکبر شاه در سال ۱۱۱۶ قمری این مسجد را تعمیر نمود) و بر آن سنگ کنده شده است .

بود کامل از پی تاریخ پیر عقل گفت قائم آل محمد را قدمگاه است این

که نیم بند آخر این شعر به حروف ابجد همان سال ۱۱۱۶ قمری می باشد .
(حروف و محاسبه با آن حروف ترتیب خاصی دارد که از موضوع سخن بیرون است) .

در اوائل سلطنت مظفر الدین شاه قاجار همین که میرزا علی اصغر خان صدر اعظم از صدارت معزول گشت به قم آمد و مدتی در قم اقامت گزید ، در آن زمان مسجد را تعمیر و در اطراف صحن آن حجره هایی چند بنیاد ساخت و بعد از او بعضی از مردمان نیکوی قم به توسعه بیشتر آن پرداخته که اکنون به صورت جالب نی درآمده است .

پاره ای از داستانهایی که مربوط به این مسجد است

داستانهای متعددی درباره این مسجد که کاشف از جلالت و ارتباط آن به مقام ولایت است از بسیاری از مراجع بزرگ تقلید نقل شده که با آمدن به سوی آن و توسل به امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و نماز گزاردن در آن مکان مقدس حاجات برآورده شده و مشکلات حل گردیده است و اینک به دو داستان اکتفا می شود:

بعضی از معتمدین از مرحوم آیه الله شیخ محمد علی اراکی نقل کردند: که مرحوم حاجی شیخ محمد تقی بافقی که مقسم شهریه ماهیانه مرحوم آیه الله حاج عبدالکریم حائری مؤسس حوزه علمیه قم در آن زمان می بود، خیلی به مسجد جمکران علاقمند بوده و به آن عقیده مند بود، عقیده داشت که امام عصر علیه السلام به این محل توجه مخصوصی دارند، او می گوید: در یکی از ماهها که خدمت مرحوم آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری رفتیم تا پول گرفته و بین طلاب تقسیم کنیم آن مرحوم فرمودند: این ماه چیزی ندارم بدهم (و پولی برایم نرسیده) مرحوم بافقی از همانجا به سوی مسجد جمکران روانه می شود و معلوم نیست در آنجا چه رابطه با امام علیه السلام برقرار می کند.

بعد از مراجعت به قم به فاصله کوتاهی، شهریه طلاب می رسد و مرحوم آقای حاج شیخ آن را برای تقسیم به آقای بافقی می دهند.

بطوریکه که از ایشان نقل شده چندین بار این چنین اتفاق می افتد و بار رفتن مرحوم شیخ محمد تقی به مسجد جمکران و توسل به آن حضرت گشایش پیدا شده و وجوه شرعیه از سوی نیکوکاران می رسد و مشکل شهریه طلاب حل می گردد.

داستان دوم

گرفتاری که برای آقای شیخ عبدالله مهرجردی که از وعاظ معروف خراسان می بود رخ می دهد و برای گشایش و رفع آن به مرحوم حاج شیخ حسینعلی اصفهانی که از معاریف دور اندیشان و صاحب نفسان نظران و با صفایان می بود مراجعه می کند، ایشان او را راهنمایی می کنند که رفع این مشکل تو مشروط به این است که به قم رفته و به مسجد جمکران بروی و در آنجا به حضرت صاحب الزمان (صلوات الله علیه) متوسل شوی.

آقای مهرجردی روی ارشاد ایشان به قم می آید و به مسجد جمکران رفته و به آن امام همام علیه السلام توسل می جوید و بالاخره حاجتش برآورده می شود و از تفصیل داستان خودداری می شود.

این قبیل منقولات به حد توأتر است و مخصوصاً علمای بزرگ شیعه و بالاخص مراجع بزرگ تقلید هر زمان عنایت خاصی به این مسجد داشته و آن را یکی از بزرگترین محل های استجاب دعا و توسل به مولا حضرت صاحب الزمان (ارواحنا له الفداء) می دانسته اند.

ه خضر در نزدیکی این مسجد

کوهی بین قم و جمکران که در حدود سه کیلومتر تا جمکران فاصله دارد واقع است و موسوم به کوه خضر می باشد و شهرت دارد که حضرت خضر پیامبر علیه السلام به کوه توجه داشته، و هرگاه فرضاً سکونت ایشان باشد مسلماً مورد عنایت گاه هی ایشان خواهد بود.

مواردی که مطلعین نوشته اند

افضل الملک در سال ۱۳۱۰ قمری از این کوه دیدن می کند و درباره آن می نویسد وجه تسمیه این کوه به (خضر) برای این است که حضرت خضر پیامبر علیه السلام در اینجا دیده شده است، او می نویسد: از قدیم مرتاضین و اوتاد و اقطاب در آن کوه به اعتزال می پرداختند و محل ریاضت مرتاضین می بوده است و در بالای این کوه مسجدی کوچکی است که دارای محراب می باشد.

صاحب کتاب (انوار المشعشعین) در کتابی در سال ۱۳۰۲ قمری نوشته می نویسد:

شخصی نذر کرد: هرگاه حاجتش برآورده شود برای رفتن بالای این کوه پله سازد و چون حاجتش روا گردید به نذر خود وفا کرده و سیصد پله برای آن درست می کند، ولی در حال حاضر جاده مارپیچی دارد که اکنون به آسانی بالای آن کوه می روند، و به هر حال در بالای این کوه احساس معنوی می شود.

و از این کوه داستانهایی نقل شده که ذکر آنها مرتبط با مقال نیست والحمد لله رب العالمین والصلاة والسلام علی محمد وآله الطیبین الطاهرین والسلام علینا وعلی عباد الله الصالحین ورحمة الله وبرکاته.

دکتر محمد حسین ضیائی بیگدلی

والحمد لله رب العالمین

والصلاة والسلام علی محمد وآله الطاهرین

اللهم اجعلنا من شیعة آل محمد، وتابعیهم وناصریهم وخادمیهم

واحشرنا معهم، ولا تفرق بیننا وبنیهم طرفة عین فی الدنیا و الآخرة

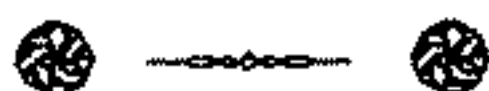
واجعلنا من خیار موالیهم، آمین رب العالمین

السلام علیکم یا سفن النجاة

بشنو نقل دلاویز که قوت جان است
 از امام ششمین (جعفر صادق) آن است
 یک صحابی زوی این پرسش پر معنی کرد
 که جوابش سبب تقویت ایمان است
 بود مضمون سؤال اینکه همه می گویند
 که (حسین) کشتی راه همه دینداران است
 او چو کشتی است که در بحر خروشان زمان
 منجی مؤمن و دافع ز غم طوفان است
 مگر این نیست که هر یک ز شما معصومان
 کشتی راه نجات و ز خطر برهان است
 او بفرمود جوابش به بیانی دلکش
 ما چو کشتی همه و ناجی هر سگان است
 هر که آویخت به ما چنگ مصون ز آفات است
 کافت سختترین خشم حی سبحان است
 می شود مورد الطاف خداوند مجید
 نیک فرجام شود گرچه که با عصیان است
 لیک کشتی (حسین) است ز ما کشتی ها
 وسعتش بیشتر و سرعت آن چندان است
 هر سیه نامه ز هر جا چو بدرگاه خدا
 واسطه ساخت و را خواسته در دامان است

گر خدا را چو کسی خواند به حقش در دم
مستجاب است دعایش چو وی عالیشان است
حق بر آورده کند حاجت هر حاجتمند
لیک مشروط بشرطی است که آن عرفان است
آن کسه داند ره او حق و امام بحق است
جانشسین نبی است و ولی یزدان است
با چنین حال اگر خواسته انجام نشد
مصلحت می نبوده چونکه خدا حنان است
یا بوده حاجت بیهوده و یا نامشروع
خواسته نیز در این فرض زمرودان است

درمندان که «ضیائی» کند او را شافع
حق شفا بخشش هر درد که بی درمان است



پیشوایان بعد از امام حسین علیه السلام

چهارمین نور (علی) سید سجادان است
 که صحیفش روش بندگی آموزان است
 باقر العلم (محمد) که بود پنجم نور
 کار او شرح و شکافندگی فرقان است
 حضرت (جعفر صادق) ششمین نور بود
 شرح قرآن و سنن بیشتر از ایشان است
 هفتمین نور خدا باب حوائج (موسی
 کاظم) غیظ که هر درد به او درمان است
 نور هشتم (علی) و هست ملقب به رضا
 مرجع کل و خصوصاً سکنه ایران است
 نهمین نور (محمد) که تقیش لقب است
 ولی الله و مبررای زهر عصیان است
 (علی بن محمد) دهمین نور خداست
 که نقی از بدی است و صفی یزدان است
 رتبت یازدهم با (حسن عسکری) است
 که ولی امسری او با پدرش یکسان است
 آخرین جای نشین نبی استی (قائم)
 که کنون حافظ قرآن و بدین دژبان است
 جز مقام پدری فرق میدان در انوار
 بس (علی) برتر و بهتر ز همه آنان است

نور حق پخش ز مشکات نبی بر همشان
هر یکی بعد دگر رهبر انس و جان است
آن (اولوا) الامر که مأمور اطاعت شانیم
بس همین ده و دو هستند و سوادگان است
هر یک اندر شرف و عصمت و تقوا ممتاز
شاخص و زبده مخلوق به هر دوران است

برتر از جمله «ضیائی» بود آن نور اول
آخرین رسل که او اشرف در امکان است



دوازدهمین جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله

آخرین آل پیمبر که یک از ثقلان است
 (مهدی) استی که جهان منتظرش هر آن است
 ماه آخر که به قرآن شده مذکور به رمز
 حضرتش هست که نک زنده و در پنهان است
 حق بفرمود به رمز و نبی آن را بگشود
 که امامان ده و دو است و وی آخرشان است
 بعد مرگ پدرش اوست امام و رهبر
 جانشین نبی و قائم بر حق آن است
 صاحب عصر و امام زمن و حجّت حق
 هم وصی نبی است و ولی یسزدان است
 او نه تنها شه ماهست و بود حامی دین
 واسطه فیض مدام احد سبحان است
 آن دلائل که (علی) را به خلافت سند است
 پیشواپی و را مستند و برهان است
 طول عمرش نه شگفت آور و ریب انگیز است
 چونکه در قبضه خلاق جهان هر جان است
 او چو سالم بود و تغذیه اش معتدل است
 مرگ چیره نشود تا که خدا خواهان است
 امر حق است که پنهان ز نظرها باشد
 مصلحت را نه تو دانی و نه من چونان است

او بود زنده و با جمع من و تو هم‌راه
 گر نبینیش نپسندار ز معدومان است
 مصلحت نیست که ظاهر شود اندر بر جمع
 چون ز اشرار کنون خائف و دل پڑمان است
 شاه را گر تو نبینی نسزد گوئی نیست
 گر نبود وضع همه در هم و بی سامان است
 روز بارانی و ابری و هوا مسه آلود
 قرص خورشید نه پیدا است ولی لمعان است
 چونکه دین هست سر پا و مصون از آفات
 پس بدان دست خدایی است که پشتیبان است
 او وسایل بگمارد جهت دفع شرور
 چونکه او حافظ دین است و بدین سروان است
 چونکه گیتی شود آکنده ز کفر و بیداد
 آن زمان است که او تاخته در میدان است
 دست حق هست به ظاهر مددش در آن گاه
 قهرمان گردد و قاهر به زمین سگان است

دارد امید «ضیائی» که شود ز اعوانش
 در همانروز که او مجری آن فرمان است



مدیحه مولی امام زمان

آدمی همچو نهال است و زمین بستان است
 کشت کارش حق وهم خرمیش از آن است
 زمین نهالان تو نبینی دو نهالی چون هم
 که توان گفت ز هر حیث دوتا یکسان است
 بین افراد بشر گرچه بود فرق بسی
 لیک همچون یک و در پوشش یک عنوان است
 آن حقیقت که بود مشترک این افراد
 نطق و درک است که مخصوص چنین حیوان است
 پنجه قدرت خلاق نگر تا چه قوی است
 بین دو فرد ز یک نوع بسی فرقان است
 کاشته دست قدر ضمن دگر یک شجری
 که برومندتر از آن نه در این بستان است
 ریشه اش پای بجای شاخه و برگش به سما
 کسام جواز ثمراتش سکنه کیهان است
 این شجر راست دو نا شاخه پر فیض و ثمر
 که کهن شاخه آن نیک ترین انسان است
 شاخه دیگر آن چون وی ولیکن پس از او
 شاخه ها چند جوانه زده از ایشان است
 ثمر این شجر پر برکت نور و هدی است
 که از آن بهر ورنند آنچه که در امکان است

آن کهن شاخه نبی است و دگر شاخه آن
 (علی) آن کو به (نبی) یاور و همچو جان است
 زین دو شاخه چه ثمر بخش نهالان روئید
 یک بیک سایه فکن بر سر انس و جان است
 هر یکی بعد دگر مرجع و ملجأ باشد
 جاننشین نبی و فیض از او افشان است
 حضرت (مهدی) قائم که بود سبط نبی
 زاده شیر خدا هست و پسین اغصان است
 او کنون سایه فکن هست به سگان جهان
 واسطه رحمت و هر فیض از او سریان است
 او (ولی الله اعظم) بود و حافظ دین
 هم امام زمن و سرور دین داران است
 چونکه قرآن نبی دستخوش تحریف است
 او نگهبان بود و دافع هر حدشان است
 اوست اندر همه حال و همه وقت و همه جا
 دوستان را مدد و بر همیشان حنان است
 گرز انظار خفی یا نشناسیم او را
 او بود ناظر و بر یک یک ما رغبان است
 رمه در دشت چو سرگرم چرامی باشد
 غافل استی که همی ناظر او چوپان است
 نتوان گفت چو پنهان ز نظر هست شبان
 رمه بی صاحب و سر گشته در هامان است
 حق بود صاحب اصلی خلائق لیک او
 «صاحب الامر» بود که به کفش فرمان است

هر نهالی که از این شاخه گرفتی پیوند
 عطر بیز است و سواخار چو بوسفیان است
 آن که شناخت و را و نبود این پیوندش
 مسردنش مسردن نادان دنی دوران است

دل نمود است «ضیائی» بولایش پیوند
 داند آن دافع خشم و غضب رحمن است



واسطه فیض

هر زمان بین خدا و بندگان
در فیوضات است واسطه در میان
واسطه از بس که جانش صیقلی است
دائم از نور ربوبی منجلی است
اوست نورانی به نور (ذو الجلال)
واسطه بر بندگان در عین حال
او ز سوئی نور گیر آینه سنان
و ز سوئی پرتو فکن بر انس و جان
او «امنین الله» در وحی و خطاب
مبسرساند بر چو ما شرح کتاب
مخزن علم خدا و باب او
علم باید کرد زان در جستجو
علم او نه چون علوم ظاهری است
همچو طب و یا فیزیک و یا شیمی است
دانش او از علوم باطنی است
یعنی اسرار است کان ناگفتنی است
بر حقایق عارف استی آن ولی
بالتسبیح علم دگر پیشش جلی
هر زمان یک واسطه موجودان
گر نباشد ماه و خورشید نابودان



او از او وارد «فتیله‌های» اینک که او
یکی نظر سروریش نماید بلکه او

واسطهٔ اینست و است و است

حکمه و حکم و حکم و حکم

لم یکنه و لم یکنه و لم یکنه

لم یکنه و لم یکنه و لم یکنه

است از آنجا که آن است

است از آنجا که آن است

واسطهٔ اینست و است و است

جالی از حجت بنانند این جهان

نام یک یک اوصیاء

اوصیائی که بگفتم یک به یک
 بشنو و بشنم ای اندر ذهن جک
 اول ایشان (علی مرتضی) است
 که تمام اولیا را مقنن است
 شخص منصف گر (علی) را وارسد
 حال او را با رقیبان بر رسد
 با ترازوی خرد سنجسد مر او
 غیبر را هرگز نه بگزیند بر او
 بی شک او را میگزیند سرورش
 چونکه از هر حیث یابد بر ترش
 من ز آیات و روایات و سنن
 لب ببندم چون طویل آید سخن
 یک اشاره بس به قرآن می کنم
 هم دلت لببریز از ایمان می کنم
 «انما ولی» بخوان بر هر جهود
 آن که در دنبال استدلال بود
 یا «اطیعوا الله» ز آیات کریم
 خوان و روگردان ز شیطان رجیم
 گر به فرض آیات و اخبار نبی
 می نبود در شان آن یکتا ولی
 او چو بود الباقی ز هر حیث و جهت
 بر سسوایش بهر احراز سمت

بس به حکم عقل هست او جانشین
 دیگران را و ازد و مطرود بین
 دوم ایشان امام (مجتبی)
 آن که نه نمود از برای حق غزا
 سوم ایشان کشته راه خدا
 که به خونش نام حق ماندی به جا
 چهارمین باشد (علی بن الحسین)
 (سید سجّاد) شاه خائفین
 پنجم ایشان امام (باقر) است
 که ز علمش شرع انور دائر است
 حضرت (صادق) امام ششمین
 دین گرفته ز اسم او نامی مبین
 هفتمیشان (موسی جعفر) بود
 بهر حاجات خلائق در بود
 هشتمین باشد (علی) شهرت رضا
 دوستان را از کرم سازد رضا
 نهمین هستی (محمد) که نقی است
 دهمین شان (علی) استی که نقی است
 یازدهم هست امام (عسکری)
 نیست ما را غیر از ایشان رهبری
 آخرینشان هست امام (منتظر)
 پیشوای مردمان خوش سیر
 جانشین آخر پیغمبر اوست
 در همین حالا ولی امر اوست
 غیر از این نبود «ضیائی» را مرام
 که فقط این عده باشندی امام

امام زنده

او نمرده است و امام زنده است
 غائب است و همچو خور تابنده است
 خور به زیر ابر گر باشد نهان
 باز پرتو افکند بر این جهان
 او همی در استتارش ظاهر است
 دین و قرآن را رقیب و ناظر است
 می نه بگذارد شود دین ملعنه
 تا ز مفسد بار آید مفسده
 گر که حق قلب و مشوب اذهان شود
 مرد ره جو سوی گمراهی رود
 او کند کاری که بر هر فرد فرد
 حاجتی نبود به در گناه احد
 واسطه فیض خدا و بنده اوست
 فیض گیر و فیض بخشاینده اوست
 تا زمانی که بود دین برقرار
 اوست دژبان و همی دژ استوار
 اولیاء و دوستان را در جهان
 سرپرستی می نماید بی نشان
 همچنان گله که باشد در چرا
 غافل از گرگ دنی اندر قنفا

لیک چوپان هست هوشیار و بصیر
 با همه نیرو کند دفع شریر
 هم چنین باشد امام مؤمنان
 هادی کل مهدی صاحب زمان
 هر وظیفه که بود خاص امام
 او دهد انجام یک یک بالتمام
 گرچه اکنون مخفی است از دیده‌ها
 لیک او بینای ما و بین ما
 دیده ما احسول و یاتار و کور
 می بینند روی آن رخشنده نور
 بی گمان هستند برخی مؤمنان
 از حضورش فیض گیرند این زمان
 این کسان چون هست دلهاشان صفی
 چهره اش گردد بر آنها منجلی
 می زیند ایشان میان جمع ما
 لیک این سر هست از چون ما خفا

از خدا خواهد «ضیائی» که ورا

سازدش بینا و پاک و با صفا



ظهورش حتمی است

آن وصی (مصطفی) بی شک و ریب
چهره بیرون افکند از کتم غیب
آن زمانی که جهان سرتا سری
ممتلی گردد ز کفر و خود سری
نیک مردان اندک و در انزوا
زشت کاران بس فزون و بی حیا
نهی از منکر نیاید از کسان
یا ککه آنان ناتوان از نهی آن
راه حق پنهان شود بر بی عناد
رهنمائی هم نباشد در عباد
یا ککه تعداد اندک و بس ناتوان
یا نباشد اعتمادی در میان
تنگ گردد عرصه بر دین دارها
سطح گیتی صحنه بدکارها
فرض باشد آن زمان بر وی ظهور
تا کند با اذن حق رفع شرور
یا بر انگیزد وسیله در جهان
تا شود اتمام حجّت بر کسان
آن وسیله پرده ها بالا زند
راه را بر راهجو روشن کند

گر وسیله می نبودی چاره ساز
 واجب آید تا کند خود چهره باز
 قدر بر افرازد کند رفع فساد
 تا جههان را پر کند از عدل و داد
 چونکه او باشد بهین دژبان دین
 آن زمان دستش در آرد ز آستین
 با توان تام دین افشاشا کند
 پرچم توحید را برپا کند
 هم بیان سازد حقایق از کتاب
 شرح بدهد سنت و اسلام ناب
 چون پیامش حسب امر حق بود
 در امان احکام را اجرا کند
 نک خفایش از شرور دشمن است
 لیکن آن مسوقع ز شسرتش ایمن است
 قدرت حق حافظ و یارش بود
 هم نگهدار و مدد کارش بود

روزگاری خوش «ضیائی» در پی است
 آن زمانی که حکومت با وی است



طول عمر آن حضرت

طول عمر او خلاف عادتست	لیک اینهم مظهیری از قدرتست
همچو شخصش یادگر از اوصیا	که نکرده خلق چون ایشان خدا
خرق عادت خلقت برجسته شان	می نباشد هیچکس در رتبه شان
قدرت حق است بیحد و حساب	قدرت ما ناقص و همچون سراب
آن خدائی که تواند جان دهد	می تواند عمر بی پایان دهد
منکر آن منکر قدرت بود	منکر قدرت به کفر اندر بود
خاصه اینکه چون مزاج معتدل	دارد آن یکتا ز عیم زنده دل
گر ز آسیب زمانه وارهد	عمر جاویدان برایش سر دهد
همچنین بودند دیگر ز اولیا	لیکن از آسیب ناگشتی رها
زین جهت گفتند هر یک یک ز ما	کشته از زهریم و یا تیغ جفا
چون اگر کشته نمی گشتی چنان	عمرشان می بود قهراً جاودان
سنت حق جاری استی اینچنین	که شوند اینان شهید راه دین

هر چه می گوید «ضیائی» با دلیل
باشد و سازد تو را با آن عقیل



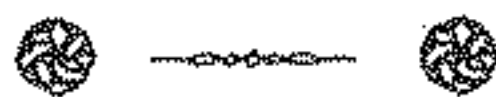
وظایف جانشینان پیامبر

۱ - شرح و تفسیر قرآن و سنن

در چهل سال عمر آن روشن روان
گشت مبعوث خداوند جهان
بیست سال و اند آن پس بود نبی
بهر مردم خواند قرآن را جلی
قدر فهم مسلمین در آن زمان
کرد قرآن را حد امکان بیان
می نبود امکان که سازد آشکار
مبهماتش را و بدهد شرح کار
پرده برداری نمود از امتهات
لیک مبهم مانند بس از مبهمات
بیشتر وقتش شدی صرف اصول
تا که حق مکشوف سازد بر عقول
که گه اوقاتش چو می بود بشر
صرف می شد همچو افراد دگر
پس نیاسود آنچه آنان تا کسه کند
شرح کشفی ز قرآن صمد
زین سبب از بهر شرح این کتاب
گرو افرادی مناسب انتخاب
آن چنان شایستگی تیز رو
چون «الف» گفتمی خودش تا «یا» برو

پاك جهان و پاك دين و پاك پياز
در ره اعلاي آئين يكه نماز
بهر ايشان رمزه‌هاي اين كتاب
با اشارت كشف گشتي بي حساب
در دم مرگ هر يكي اسرار دين
مي نمود القاء به فرد واپسين
شرح قرآن و سنن بس خاص او
غيب او شيايد و رند و ياره گو

حرف حق است اي «ضیائی» آنچه گفت
با کتاب و سنت و عقل است جفت

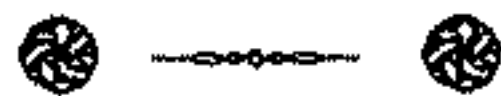



۲ - جانشین نبی حافظ دین است

از سمت هائی که دارد جانشین
 اینکه باشد دائماً دربان دین
 با صلابت می دهد ویزا نظام
 از تشکیلات باز دارد تا قیام
 بروی استی تا که حفظ دین کند
 از گزند دشمنان تأمین کند
 چون در دین گزر که بی دربان بود
 بهر تاز دشمنان می پیدان بود
 نصب این دربان هم از شأن نبی است
 که برایش جانشین وهم وصی است
 چون نبی که گوید این آئین من
 هست سر مشق ابد بر مرد و زن
 او خود اول مؤمن این گفته است
 روی ایمان این گهر را سفته است
 پس بر او فرض است با این اعتقاد
 بهر دین حافظ گمارد تا معاد
 گرنمی کردی خودش نصب وصی
 می شدی خطای بر عقل صافی
 آن جماعت که روی اعراض خویش
 گشسته بر دین از نبی دلسوز بیش

بالصراحة امر او رو کرده اند
هم ورا نادان و غافل خوانده اند
هر کبر این اعتقاد هستی یقین
هست کافر نیست تردیدی و این
نصب او هم هست امر کردگار
چونکه بی امرش نکردی هیچکار

ای «ضیائی» منطق شیعه است این
رُخ مستجاب از آن و بس آن را گزین

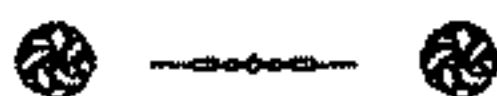


۳ - حکومت جانشینان پیامبر 

جانشینان پیامبر یک به یک
 در زمانشان بهر خلق استی ملک
 مجری شدند و حافظ بر نظام
 حاکم خلق و شهنشاه بر انام
 این سمت اعطائی از سوی خداست
 از شهان صوری دیگر جداست
 حکمرانان دگر با قلدری
 می نمایند به مردم سروری
 کارشان نیرنگ و تزویر و ریا
 خود سری و خود پسندی و جفا
 پایه قدرت نباشد غیر زور
 زور انداز و مسخالف را به گور
 بر اساس عدل نبود کارشان
 بر مدار خویش چرخد کارشان
 لیک این حکام منصوب خدا
 جملگی موموم از خبط و خطا
 کارشان اجرای عدل است و حدود
 بر همه مردم عطفند و ودود
 در مقام حکم آن عابد ذلیل
 پیششان مانند سالاری جلیل

داد مظلوم او بگيرد از بغي
گرچه ظالم هست فرزندان نبی
دافع ظلم از ستمگری می شود
گرچه او اولاد پیغمبر بود

با چنین حکام آرامش بیستاست
ای «ضیائی» پیروی شان شأن ماست



فهرست کتاب

دوازدهمین امام یا صاحب الزمان

۵	مخفی نگاهداشتن ولادت و زیست او
۹	حسب و نسب این امام همام
۱۱	سرگذشت نرجس خاتون مادر امام زمان
۱۴	خواب ملیکه
۱۵	چاره ای برای اندوه ملیکه
۱۷	نوید زندگانی رخشان
۱۹	چه آینده درخشانی!
۲۰	اقدام حضرت امام علی النقی
۲۲	خریداری کنیز به وسیله بشر بن سلیمان
۲۳	زندگانی نوین و آرام بخش
۲۹	گفتار حکیمه خاتون به امام حسن عسکری و ولادت امام
۲۹	جریان بعد از ولادت او
۳۳	رشد ظاهری آن امام
۳۴	زیارت حکیمه خاتون از امام
۳۵	یکی از معجزات آن امام همام در سن بسیار کودکی
۴۱	شهادت امام حسن عسکری و آغاز امامت و ولایت آن امام همام
۴۱	دعوی جعفر کذاب برادر امام حسن عسکری
۴۵	داستان علی بن سنان موصلی و معجزه امام دوازدهم
۵۱	نشانه های تعیین شده از سوی امام حسن عسکری برای شناخت صاحب الزمان

۵۷	فهرست کوتاهی از مقامات و وظایف ائمه معصومین
۶۰	امامان و تفسیر قرآن
۶۶	وظیفه ائمه معصومین در این مورد
۶۸	امام دوازدهم و این وظیفه
۶۹	داستان علی بن یقطین و حضرت موسی بن جعفر
۷۱	چگونگی مراقبت امام و محافظت جان و آبروی علی بن یقطین
۷۴	اقسام روایات وارده درباره امام دوازدهم
۷۵	اجمالی از ادله مربوطه به مطلب عنوان شده
۷۷	روایات منصوصه از پیامبر اکرم در مورد امامت این امام
۸۵	روایات منقوله از یازده امام درباره امام دوازدهم
۸۵	الف: روایات منقوله از امیرالمؤمنین درباره امام دوازدهم
۸۸	ب: روایت نقل شده از امام حسن مجتبی در این باره
۹۰	ج: روایات منقوله از امام حسین
۹۳	د: روایت منقوله از امام زین العابدین <small>علیه السلام</small>
۹۴	ه: روایات منقوله از امام محمد باقر
۹۸	و: روایات منقوله از امام جعفر صادق امام ششم
۱۰۱	ز: روایات منقوله از امام موسی بن جعفر امام هفتم
۱۰۴	ح: روایات منقوله از امام علی بن موسی الرضا امام هشتم
۱۰۶	ط: روایات منقوله از امام محمد تقی امام نهم
۱۰۹	ی: روایات منقوله از امام علی نقی امام دهم
۱۱۳	روایات منقوله از امام حسن عسکری
۱۱۹	اخبار وارده درباره غیبت او
۱۲۰	غیبت صغری و غیبت کبرای آن حضرت
۱۲۱	نواب منصوبه از سوی او در غیبت صغری و غیبت کبری

۱۲۲ جریان فوت ابوالحسن علی بن محمد سمري و آخرین توقيعی که از سوی امام
۱۲۴ توقيعی که برای محمد بن عثمان عمري در مورد سؤالهای اسحاق بن يعقوب
۱۳۳ منظور از غیبت آن امام
۱۳۵ گفتار محقق طوسی در این مورد
۱۳۶ پریش انحصاری در مورد این امام همام
۱۳۹ ظهور امام غایب
۱۴۰ امتیاز این جانشین پیامبر
۱۴۰ بیان سید مرتضی درباره علت غیبت
۱۴۳ واجب نیست امام ظاهر باشد، و علت غیبت او
۱۴۷ فایده غیبت امام به بیان دیگر
۱۵۱ ظهور امام در نظر دوستان آن
۱۵۵ جواب یک ایراد
۱۵۶ پاره ای از آثار و مقدمات ظهور آن امام همام
۱۵۷ قسمتی از وقایع بعد از ظهور آن حضرت
۱۵۸ سیمای آن وجود مبارك
۱۶۱ موقعیت مخصوص آن حضرت در بین ائمه معصومین
۱۶۲ خصوصیات ظاهری آن حضرت به هنگام ظهور
۱۶۲ مقدار سلطنت آن حضرت
۱۶۳ وفات آن حضرت
۱۶۳ اولاد آن حضرت
۱۶۵ مسجد جمکران یا قدمگاه حضرت صاحب الزمان <small>علیه السلام</small>
۱۶۴ جریان ساختمان مسجد
۱۶۹ یکی از سه مقام
۷۰ تعمیر و توسعه مسجد جمکران
۷۱ پاره ای از داستانهایی که مربوط به این مسجد است

۲۰۲ دوازدهمین امام یا صاحب الزمان علیه السلام

- داستان دوم ۱۷۲
- کوه خضر در نزدیکی این مسجد ۱۷۲
- مواردی که مطلعین نوشته اند ۱۷۳
- اشعاری درباره حضرت مهدی علیه السلام ۱۷۵
- فهرست کتاب (دوازدهمین امام) ۱۹۹

